بدایع اللغة
تألیف میرزا علی اکبر منشی
پسر میرزا عبدالله منشی



الو جلو زبان گوی آدمهای بست فهرست تا کتب بیلکونیه

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد لمن کل لسان الکل فی بیانه و لوجری یجری علی عنوانه النطق کل طائفة
من عباده بلغة تخصه فی تفهیم مراده الهم ذراری عوالم الامکان محامده من تحمیده
وسعده وان من شیئ الا یسبح بحمده وخص من بینهم بلغاء بنی نوع الانسان بمرتبة
البلاغة والبیان وصنفهم دانعمهم فشرفهم واکرمهم بتخصیص کل حزب منهم
بنوع من اللسان فلیس فی الامکان ابدع مما کان والصلوة والسلام علی افصح
من نطق بالضاد وآله البلغاء وعترته الفصحاء ما تکلمت بلغة لافهام ما فی الضمیر
اعراب ساعیة وتفهمت معانی الفاظ الامم المتفرقة اذن واعیة وبعد فاتح
این ابواب و نگارنده این فصول وکتاب این مرحوم میرزا عبد الکریم منشی باشی
کردستانی علی اکبر متخلص بافسر چنین گوید که چون از حد طفلی در گذار والدین بدرجه تکلیف

البلوغ

رسیدم وسری را بدائره انسانیت کشیدم بضرب طعن ولعن پدر وچوب استاد جبراً
لا اختیاراً از علوم صرف ونحو ومنطق ونجوم واعداد قلیل بهره یافتم واندک اندک
روی از جهالت ونادانی برتافتم تا خود هم بمیل خاطر چند صباحی در پی جلب هنر و
کمال گشتم وکوچه واسواق فهم وکمالات را بپای اشتیاق در نوشتم زیارت علما
وصاحبان کمال را مقدم تر از طاعت حی ذو الجلال داشته از فنون خط دانشا وشعر واملا
نیز ربطی بهم رسانده مدتی در هر بلوک واقطار ودر هر ناحیه ودیار در پی خریدار هنر بودم
وطالبان فضل را جستجو می نمودم چون بکنه مطلب رسیده بجز نامی از ایشان نشانی ندیده
ونشنیده پس با خود گفتم دریغ از راه دور ورنج بسیار ودر خصوص معاش قرارم بر زیاده
جوئی وتلاش نبود بنام قناعت و نان زراعت بسر برده وضراعت پیش این وآن
نگرده زیرا با منع حاجت میل مواجب بیجاست وباسیاست قزاول زیبات کامل خطا
ترک احسان خواجه اولیتر که احتمال جفای بوابان بهر صورت فلما رأیت الجهل فی
الناس شائعاً تجاهلت حتی ظن انی جاهل گوشه نشینی ودرویشی را بر همه محسنات
روزگار ترجیح دادم تا بعد از چندی هوس جوانی باز مرا بوادی سرگردانی راه داد
عاقلان مژده که دیوانه ز زنجیر افتاد بهر صورت چون در مملکت نسعه زبازوی عدالت فتاد

نیشتر ظلم بشریان رسید ناله مظلوم وفقیران شهر رفت و ابر گوش جهانبانان رسید
شاه جهان ناصر دین شاه آنکه پایه کرسیش بکیوان رسید از ره بذل وکرم وعدل ودلیل
فکر ابر خاطر خاقان رسید شاه نژادی بفرستد ز عدل عدل عجب سلسله جنبان رسید
معتمد الدوله فرستاد شاه شاه چو بر داد فقیران رسید چون نوبت زن قدر وقضا
بدلیل تؤتی الملک من تشاء نوبت ایالت وجهانبانی این مملکت را بنام نامی واسم سامی
سپهر عزت وکرم جهان حشمت وهمم بهینه داور امم مهین عم شهریار نهنگ
دریای معدلت وپلنگ صحرای مکرمت سبط شاهنشاه ووارث تخت وکلاه امیر عادل
باذل وجهانبان کامل دریادل المنصور من عند الله نواب اشرف ارفع اعظم امجد
والا معتمد الدوله العلیة العالیه فرهاد میرزا دام مجده العالی زدند آوازه ساخت صغیر وکبیر اندیار
وبرنا وپیر این بلوک واقطار بدلیل هر گیاهی که بنوروز نروید حطب است مجددا کمر خدمتگذاری
وجان نثاری را برمیان بسته حمدگویان حمدکنان بر خدای خالق یکتا این بنده هم بمضمون رستم
گل نیز بسته ندیمیار ازکوشه وکنار به بهانه خواندن قصاید واشعار راهی جیافتم و دران بارگاه
گردون مدار می شتافتم حبذا البخت ساعد که پس از چندین گاه مردمی گه ورهم دلیلو
سوی حضرت شاه عی ای حال بمدلول فلک حد بدلذت همه جا منظور نظر آن داور بانند

را املای

برابداع بناهای جدید وتازه واختراع کارهای عدیده وبی اندازه ست از آنجمله تخفیف
وبرداشتن خانه شماری ست که از قدیم الایام این بدعت سیئه در میان خلق ساری
وجاری بود ولقیبه لعنت نامه ابدی آزار کردن رعایا وبرایا برداشت ودیگر آنکه سالهای
مدیده وایامهای بعیده تفاوت کیل ومیزان بنوعی درین مملکت کردستان بود که هر کس
چیزی را میخرید مغبون میشد چون آن داور با عدل وداد برانیمعنی مستحضر شدند وآگاهی
یافتند مقرر فرمودند که قریب هزار من یک وزن از آهن ساختند وتقسیم درمیان شهر
وبلوکات وصفحات وحوالی وحواشی نمودند تا بدلیل وزنوا بالقسطاس المستقیم من بعد
در معاملات غبنی برکسی وارد نشود ودیاری دیناری مغبون نگردد وچون بدیده بینش
در زبان ولغت کردی تامل فرمودند آنرا خالی از لطافت ندیدند بخیال این افتادند که کتاب
در این فن تالیف شود که مشتمل بر زبان کردی ولغات وکنایات واستعارات وضرب المثل
وبیان نسب وحسب اکراد وحدود ملک کردستانات وتعداد طوایف اکراد باشد
که خوانندگان را بقلیل مطالعه وممارسه آن دارای لغات وزبان کردی شوند لهذا انجام اینکار را بعهده
این بنده بیمقدار محول ومرجوع فرمودند این بنده نیز بمدلول المامور معذور با وجود بیقدری
وعدم استطاعت در عبارت وتالیف وتصنیف پای در میدان گذاشتم و تیر من تصنف فقد استهدف را

بر خود الکاشت کردم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید ان شاء الله امید وارم در نظر آن والا در سپهال مقبول آید نه مردود و مطلوب گردد نه مطرود و امید از دانایان والا باب کمال چنین است که هرگاه عیبی و نقصی و یا سهوی و ترکی و عبارت غلطی درین کتاب مشاهده فرمایند بذیل کرم عفو نقایص این بنده را بپوشانند و حتی المقدور در تصحیح آن بکوشند و بقدر وسعت و گنجایش چشم از معایب آن بپوشند زیرا که این اول کتابیست که درین فن نگارش یافته تا حال احدی لغات کردی را بسبیل جمع برشته تحریر نیاورده و کسی اقدام بچنین امری نکرده و چون تالیف این کتاب یک نوع تازه و بدیع بود آنرا بدایع اللغة اسم گذاشتم و او را بر پنج مبادی و یک مقصد که مشتمل بر بیست و پنج بابست و یک خاتمه مرتب و مزین داشتم و من الله التوفیق و له الاستعانه مبدء اول در بیان معرفت نسب اکراد که نسب ایشان بکه منتهی میشود مبدء دوم در بیان معرفت حدود کردستانات که از کجا تا کجاست مبدء سیم در بیان معرفت طوایف اکراد که چند طایفه هستند و هر طایفه را چه مذهبیست مبدء چهارم در بیان معرفت لام مخفف و لام مفخم و یای معروف و یای مجهول و واو معروف و واو مجهول و واو معدوله مبدء پنجم در بیان معرفت حروفاتی که در زبان کردی و لغات اکراد هیچ واقع نمیشود و هر لغتی را که بخواهند پیدا نمایند بدون اشکال باشد و در کمال سهولت و آسانی بدست آید والله اعلم باب اول در حرف الف با حروف تهجی مشتمل بر نوزده فصل

باب دوم

باب دوم در حرف بای ابجد با حروف تهجی مشتمل بر هفده فصل باب سیم در حرف بای فارسی با حروف تهجی مشتمل بر هجده فصل باب چهارم در حرف تای فوقانی با حروف تهجی مشتمل بر بیست و یک فصل باب پنجم در حرف جیم تازی با حروف تهجی مشتمل بر چهارده فصل باب ششم در حرف چیم فارسی با حروف تهجی مشتمل بر هجده فصل باب هفتم در حرف حای مهمل با حروف تهجی مشتمل بر چهار فصل باب هشتم در حرف خای نقطه دار با حروف تهجی مشتمل بر پانزده فصل باب نهم در حرف دال مهمل با حروف تهجی مشتمل بر هجده فصل باب دهم در حرف رای مهمل با حروف تهجی مشتمل بر هجده فصل باب یازدهم در حرف زای معجم با حروف تهجی مشتمل بر چهارده فصل باب دوازدهم در حرف زای فارسی با حروف تهجی مشتمل بر هشت فصل باب سیزدهم در حرف سین مهمل با حروف تهجی مشتمل بر هفده فصل باب چهاردهم در حرف شین معجم با حروف تهجی مشتمل بر هفده فصل باب پانزدهم در حرف عین بانقطه با حروف تهجی مشتمل بر دو فصل باب شانزدهم در حرف فا با حروف تهجی مشتمل بر سیزده فصل باب هفدهم در حرف قاف با حروف تهجی مشتمل بر نوزده فصل باب هجدهم در حرف کاف تازی با حروف تهجی مشتمل بر بیست و دو فصل باب نوزدهم در حرف کاف فارسی با حروف تهجی مشتمل بر هجده فصل باب بیستم در حرف لام با حروف تهجی مشتمل بر بیست فصل باب بیست و یکم در حرف میم با حروف تهجی مشتمل بر بیست و دو فصل باب بیست و دوم

در حرف نون با حروف تهجی مشتمل بر پانزده فصل باب بیست و سیم در حرف واو با حروف تهجی مشتمل بر شانزده فصل باب بیست و چهارم در حرف ها با حروف تهجی مشتمل بر هفده فصل باب بیست و پنجم در حرف یای تحتانی با حروف تهجی مشتمل بر پنج فصل تم بالخیر و السعاده مبدء اول در بیان معرفت نسب اکراد که بکه منتهی میشود مخفی نماناد که در باب نسب اکراد مورخین را اختلاف زیادیست چنانچه بعضی را عقیده اینست که اکراد از نسل کرد نامی است که پدر او در عهد ضحاک تازی چنانچه مشهور است هر روز بجهة غذای ماری که در دوش او رسته بود شخصی را بسبیل نوبتی کشتندی و مغز کله او را بجهة مار میدادند چون نوبت به پدر کرد نام مشار الیه افتاد فرار کرده و در دره دجله که الان بکردستان مشهور است و آن وقت آبادی نداشت متواری شد و بعد از چندی با جنیه طرح مرافقت انداخت با آن جنیه مجامعت کرد ولدی متولد شد اسم او را کرد نهادند و از کرد نام تواتر و تناسل و توالد شد و طایفه اکراد باسم مشار الیه مشهور شدند که حدیث نبوی صلی الله تعالی شانه علیه وسلم فرموده الاکراد طایفة من الجن اشعاری بر آنست و در رساله بکر مرحوم مبرور شیخ احمد احسائی رحمت الله علیه معنی حدیث را غیر این نوشته و بعضی هم معنی این حدیث چنین نگاشته اند که در شوخی و تجلد و تیقظ و تحرس و تحفظ و حرب و نهب و فروسیت و شجاعت و متانت و مناعت چنانچه جن از بشر مستثنی است اکراد هم از سایر طوایف امم ممتاز و برخی از مورخین گذارش را بطور دیگر

نگارش

نگارش کرده که ضحاک تازی دو نفر از پادشاه زادگان را آورده و آنها را طباخ خود قرار داده بود و هر روز یک کس را برای مغز سر او میکشتند و یک کس را آزاد میکردند و بجای آن یک کس مغز سر گوسفند داخل میکردند تا نوبت بخود شان رسید یکی از آنها که ارمایل نام داشت نیز سر بریدند و دیگری که گرمایل نام داشت با زنش فرار کرده و در جایی که بکردستان مشهور است متواری و از و ما لیری که بکرد موسوم شد متولد گردید و اکراد از نسل او میباشند و ابوالقاسم فردوسی صاحب شهنامه نوشته که همان شاهزادگان که طباخ ضحاک بودند و هر روز یکنفر را میکشتند و یکی را آزاد میکردند تا در دو سه ماه زیاد میشدند بعد آنها را لباس شبانی میپوشانیدند و قدری گوسفند و بزینه را بآنها میدادند و بآنها میسپردند که بروند و در کوهستانات پنهان شوند و هر کس در میان شهر خبر از شاه میپرسد بگویند شبانیم چنانکه گفته دو پاکیزه از گوهر پادشاه دو مرد گرانمایه و پارسا یکی نام ارمایل پاک دین دگر نام گرمایل پیش بین برفتند و خوالیگری ساختند خورشها باندازه پرداختند جز این چاره نیز نشناختند بگیر ایجان داد زنهار و گفت نگر تا بیاری سر اندر نهفت چو گرد آمدندی ازیشان دویست بر آن سان که نشناختندی که کیست خورش کرد ایشان بزی چند و میش بدادی و صحرا نهادیش پیش کنون کرد ازان تخمه دارد نژاد کز آباد بر دل نیایدش یاد ولی اصح اقوال آنست که در تاریخ ابن خلکان مسطور است و آن اینست که ابوعمرو ابن عبدالبر صاحب کتاب استیعاب در کتاب قصد و امم که در انساب عرب و عجم تالیف نموده حکایت

ازان دو یکی را بپرداختندی

میکنند که اکراد از نسل عمرو مزیقیا میباشند که اجداد او از ملوک یمن بوده از تفقد ریات بولایات عجم
آمده و توالد و تناسل زیادی کرده و شاعری که گفته لعمرک ما الاکراد من نسل فارس
ولکنه کرد بن عمرو بن عامر تائید قول عمرو بن عبد البر صاحب کتاب استیعاب را
مینماید و عامر جد کرد بنا بکثرت جود و نفع ملقب بماء السماء است و عمرو و پدرش از ملوک یمن
بوده و بعد از آن بشام منتقل شده و اوس و خزرج که از انصار حضرت رسالت علیه الصلوة
والسلام بودند نیز از نسل اوست و چون عمرو هر روز دو حله مطرز بذهب را می پوشید و فردا آن را
که لباس خود همواره میکرد که لباس او را دیگری بپوشد و یا دو روز یک لباس را بپوشد میدرید
و دور می انداخت بدان جهت ملقب بمزیقیا شد که در لغت عرب مزیقیا یعنی زیاد دریده شده است
مبحث دوم در بیان معرفت حدود کردستانات که از کجا تا بکجاست بر رای دانشمندان
پوشیده نماناد که کردستان مملکتی است بهین و در ازو اقلیمی است بحقیقت نه مجاز چنانچه
صاحب نزهت القلوب و شرف الدین صاحب شرفنامه تحدید کرده اند طول آن از
کوهستانات لرستان بزرگ و مبادی فارس است الی اخربات جزیره و بوت که از آنجا
تا قسطنطنیه اسلامبول بیست مرحله از مراحل قوافل بیش نیست و عرض آن از اصقاع و اطراف
آقسقه و ارزنة الروم است تا جانب شمال بغداد و عراق عرب لیس بدین مساحت

این ملک

این ملک البته بیشتر از خاک فارس است که همیشه اغلب از منه کهیس منفرد و اصحاب انجد و دولت بوده با لقب
سلطنت داشته و نوبت پنج زده و وجوه درهم و دینار بنام خود زیب داده و در روس منابر دعای
سلطنتش خطابه خطیب بوده و سلطانش خوانده اند در اواخر عهد بنی عباس نصیر الدوله احمد ابن المروان
الکردی بسلطنت تمام کردستان نامزد بوده و سلطانش نامیده اند مبحث سیم در بیان معرفت طوایف
اکراد که چند طایفه هستند و هر طایفه را چه مذهبی باشد بدانکه در قدیم الایام اکراد بهشت طایفه
منشعب شده و باعتبار تعداد طوایف اختلافهای زیاد در زبان و لغت آنها بهم رسیده و بس بجهت
زیادة بصیرت خوانندگان و اطلاع دانشمندان بر چگونگی احوال و اقوال اکراد لازم است که
بطریق اجمال از حالت و موطن و مذهب هر طایفه از آنها جزئی بیانی شود والله اعلم بحقیقة
الاحوال بر دانشمندان انجمن عرفان واضح و آشکار باد بعد از آنکه پدر کرد بقرار تفصیلی که در مبحث
اول بیان شد در عهد ضحاک تازی فرار کرد و در کوهستانات و جبال کوهستان متواری شد
از نسل او بمرور دهور این طوایف اکراد ایجاد شده اول گروه کوران دوم جماعت لر سیم
طایفه اردلان چهارم فرقه کرماج پنجم لولو ششم بابان هفتم لک هشتم زند و از هر یک این طایفه و گروه
چند فرقه منشعب شده و هر یک از این شعبه ها زبان و لغتی و دین و آئینی اختیار نموده که شرح آنها
بقدر وسعت و شهرت کما هو حقه از هر یک مجملا ذکری خواهد شد شروع در بیان معرفت حال

کرد کوران بدانکه باعتقاد این حقیر و جمعی از مورخین اول زبانی که پدر کرد و اکراد مخترع کرده اند
و تکلم بدان نموده اند کردی کورانی است زیرا بعد از اینکه پدر کرد از وطن مالوف خود گریزان شده
و بکوهستانات آمده و کسی نبوده با او تکلم کند زبان اصلی خود را فراموش کرده بعلت تنهائی محض
سیاحت در اقصای عالم گردش نموده تا بشهر کوراب که از آنجا تا بمرو شاه جهان چهارده
منزل راه است رسیده و قلیلی از زبان آن مملکت که وطن قدیم است کسب کرده و هنگام مراجعت
بجبال و کوهستانات کردستان و طرح مواصلت او با جنیه که ذکر شد یا غیر جنیه و بوجود آمدن
از نسل آنها زبانی که بدان تکلم می کردند بعضی از زبان اهل کوراب بود و قدری از زبان تازی
که اصل زبان خودش و کم و بیش بخاطرش می آمد بود لغت این دو زبان که تازی و کوراب باشد
بهم ربط میداده اند گفتگو بدان می نمودند و بمرور دهور و اختلاف السنه و تحریف و تصحیف و سهو القلم
کتاب و محررین کورابی کورانی شده است بای ابجد را منقلب به نون نموده اند که نقطه زیر را
بزبر گذاشته اند کورانی شده و بهمین جهات زبان این طایفه را کورانی خوانند و افصح زبانهای
کردی این زبان است که مرکب از لغت عربی و فرس قدیم است دارز نوازده و نسل این طایفه کوران
چند طایفه سوی گشته که زبان آنها کورانی است و در حقیقت طایفه دیگر ندارد و هیچ از آنها مشایخ
مردوخی است که حال در سنندج و در صفحات سنندج متوقف اند و سکونت دارند که بیشتر علما

وفضلا

وفضلا و مجتهدین کردستانات از آن سلسله جلیله میباشند و در عراق عرب و کردستانات
کرماج و بابان نیز از اولاد و احفاد این سلسله توقف دارند منحصر در هر جا که هستند پیشوای دینی
و مقتدای کرده سلاطین میباشند و مذهب این سلسله من اوله الی یومنا هذا التسنن بوده و پیرو
امام شافعی رضی الله عنه هستند و طایفه دیگر که از کرد کوران است طایفه اورامانی و زاورودی است
که هر یک محلی است از محلات کردستان و مشتمل بر جبالهای صعب و سخت و تلالهای پر
درخت میباشند کرد زاورودی بسیار بیچاره و صادق و اورامانی خبیث شرور و منافق هستند
مذهب اهل زاورود تسنن و پیرو امام شافعی و مذهب اهل اورامان در قدیم اثنی عشری و پیرو حضرت
جعفر صادق علیه السلام بوده اند و از این طایفه کوران شعبه شعبهای زیاد پیدا شده لیکن چون معروف
و مشهور نبودند محتاج به تعداد آنها نیست از کسبه شهر سنندج دو سه طایفه هستند
نیز از کرد کورانند که آنها الطایفه چیش کرد و شهرت دارند بهر صورت عمده کوران مشایخ
مردوخی و اورامانی زاورود و اورامانند شروع در بیان معرفت احوال جماعت لر و مذهب
ایشان و طوایفی که از آن منشعب شده جماعت لر جماعتی هستند که در نهایت بافهمی و بدشعوری و با
بزغالکشی و مزدوری مشغولند بعضی از آنها چادرنشین و برخی از ایشان شهرو و دهات و بلوکات
نشینند که محل و مسکن آنها از اصفهان گرفته تا بر حد شوشتر و زیول و بکلواف آن بعراق عرب و بطرف

۲ و در این زمانها هیچ شافعی مذهب نشده بلکه
و شهر اورامان تمامی شیعه بعضی از قرار تحقیقات
شاه عباس ماضی انار الله برهانه دادند و آنها همه
قبل باز شیعه الا بود و در این زمانها از ... رد
هجری ... و ... است
... مذهب سنته گم

آن به کردستان سنندج و یکطرف آن بهمدان متصل است و کرمانشاهان نیز داخل کردستان است
و طوایفی که ذکر میشود همه از طایفه کرد منشعب شده اند طایفه بختیاری و طایفه صوفیوند و طایفه
هستیاروند و طایفه سنجابی و طایفه جلیلوند طایفه بختیاری طایفه هستند چادرنشین و بشجاعت
مشهور و مذهب آنها اثنی عشری است ولی چندان از مذهب و دین خبر ندارند و بیشتر بقطاع الطریق
و شر و شور و خونریزی مشغولند و طایفه صوفیوند و هستیاروند نیز مشهور بشجاعت دارند بعضی از آنها
اثنی عشری و برخی خارجی هستند و سید احمد که را پیغمبر مرسل خود میشمارند و حرمت اولاد و احفاد
او را مثل ائمه اطهار میدارند و طایفه سنجابی هم چادرنشین هستند و از سایر طوایفها توانگرتر
و با دولت تر میباشند و مذهب آنها علی اللهی است که علی را خدا میدانند و طایفه
جلیلوند طایفه با شعور و با کمال میباشند و بهیچ آیینی نیستند العیاذ بالله در میان آنها هیچ عقد
و نکاح جاری نمی شود والعهدة علی الراوی و زبان و لغت این طایفه کرد جمیعاً خلاف میباشد
و فصاحتی در زبان آنها نیست که بکلی با زبان کورانی تفاوت دارد شروع در بیان معرفت
احوال طایفه کرد اردلان و مذهب و دین ایشان و طوایفی که از این سلسله منشعب اند اردلان و طایفه اورمانات
با رود شیر بالکان میرسند و اردشیر بالکان نیز بیازده پشت بکرد میرسد بعد از آنکه اردلان
به تقاضای دهور و شهور فقر و فاقه بر و مستولی میشود و از بلده شام جنت مشام جلای وطن را

اختیار

اختیار مینماید و بطرف دیار بکر و موصل می آید بعد از چندی با یکی از بزرگان آن صفحات
بنای مواصلت میگذارد و دختر او را میگیرد و ناز نقد بر ربانی فرزندی از آنها بوجود آمد
و اسم او را اکلول گذاشتند و کم کم اهل آن صفحات از حالت او اطلاعی بهم رسانیدند و جمعیتی
بر او جمع شدند او را حاکم دیار بکر و موصل نمودند چند سالی در سریر حکمرانی متمکن بود تا خبر حکومت
او بچنگیز خان رسید حکم بعزل او فرمود بعد از معزولی اردلان با عیال و اولاد و تبعه خود از آنجا
نقل نمود و بخاک شهرزور آمد و حکومت آنجا نیز در دست او قرار گرفت پس از استقلال
حکومت آن مکان از آنجا به پلنگان روانه شد مدتها هم در پلنگان در میان طایفه گوران حاکم
بوده در اواخر سلطنت چنگیز خان بازکوی و حریر و شهرزور و بابان و سنندج و صفحات سنندج را
متصرف و ضبط و ربط این ممالک بید و متصرف گشته و از آن وقت تا عهد شاه عباس و اواخر
عهد سلطنت شاه صفی اولاد و احفاد او نسلاً بعد نسل بحکمرانی این ممالک روزگار را میگذرانیدند
بعد از آنکه اشتباهی در اولاد و احفاد این طایفه بهم رسید اتفاقشان مبدل بنفاق آمد بواسطه
نفاق جمیع ممالکی که در تصرف آنها بود بیرون رفت همین کردستان سنندج و کردستان بابان
باقی ماند سلیمان خان نامی از این طایفه که خیلی توانگر بوده و با قدرت بود بحکم فرمان شاه صفی قلعه
حسن آباد و پلنگان و ظلم و مریوان را خراب کرده و بنای شهر سنندج که حالا پای تخت حکام کردستان است

۲ بانمود بهر صورت اغلب از این طایفه مذهب اثنی عشری دارند و قلیلی از آنها پیرو امام
شافعی هستند بگر فرقه ای از آنها که در حین استیلای بنی امیه در بلده مقدسه شام بودند بعد از
چندی از آن مقام عودت و خود را بکردستانات رسانیده و شخصی از جمله مریدان الشیخ
عدی ضلالت شعار که یکی از خلفای مروانیه بوده او مارا فریب داده و پا از جاده شریعت نبوی
بیرون نهاده و طریق گمراهی را در پیش داشته و شیطان را ملک کتاب خویش پنداشته دوست
موافق یزید و خصم منافق امام مظلوم شهید خود را میشمارند و لعن حضرت علی مرتضی علیه السلام
و طعن بزرگان دین هدی را بر زبان می آرند و آن گروه بدکار داسنی و خالدی و محمودی
میباشند فلعنة الله علیهم اجمعین الی یوم الدین و زبان و لغت عموم اهل این کردستان بزبان
و لغت ایشان است و بعد از زبان کورانی این لغت و زبان اردلانی افصح سایر زبانهاست
و مرکب از فرس قدیم و عربی و ترکی است چنانچه رنده بکردی افزاری باشد که نجاران تخته و چوب را
بآن صاف و هموار کنند و در فرس قدیم نیز باینمعنی است و دیگر مات در کردی یعنی آمد
و در عربی نیز باینمعنی است و دیگر توز در کردی گرد و غبار را گویند و در ترکی نیز باینمعنی است و چلّه
در کردی سیم را گویند و در ترکی نیز باینمعنی است و از این قبیل کلمات بسیار است نوشتن همه
آنها باعث طول میشود که دانشمندان از خواندن آن ملول خواهند شد و این حقیر که جامع کتابم

بنا

۲ و تاریخ بنای همین شهر سنندج عثمها است
۱۰۴۶
که عثمها در حساب هزار و چهل
و شش میباشد
م

بنای این کتاب را بر لغت و زبان کردستان سنندج قرار دادم و بعضی از زبان کردستانات
دیگر که باعتبار لغات کمتر تفاوت دارند باقتضای مقام داخل آن نموده شروع در بیان معرفت
احوال فرقه کرماج بدانکه کرماج فرقه هستند شجیع و دلیر و بغلت عقل در میان
طوایف اکراد مشهورند محل و موطن آنها کوک و سلیمانیه و رواندز و کوی و حریر و بانه و بیاوه و جلالی
و بکری و آن صفحات میباشد همگی آنها اهل سنت و جماعت هستند که بعضی پیرو امام شافعی و رزم
و برخی پیرو ابا حنیفه اند زبان و لغت ایشان تفاوت کلی با زبان و لغت اهل سنندج
دارد چنانچه لفظ پا که در عربی رجل است بزبان کورانی تو میگویند یعنی پا و بزبان لری کو بفتح
بای ابجد میگویند و بکردی اردلانی پا میگویند که همه این لفظها بهم قربتی و نزدیکی دارند
ولی در لغت کرماج وره بفتح واو و رای مهمل میگویند یعنی پا که هیچ مناسبت بفارسی و سایر
لغات کردی ندارد و عموماً نمی توانند تکلم بزبان فارسی بکنند و بعد از کسب زیاد نیز نمی توانند
تکلم بنمایند شروع در بیان معرفت کرد لولو و زبان و دین ایشان لولو طایفه هستند که مملکت و محل
و موطن آنها در سمت زنگار واقع است خیلی فقیر و با شرارت میباشند از ایشان من اول
الی آخر تماما بجز یاغی و طغیان و سرکشی روی نداده بسیار در زراعتکاری و کاسبی میکوشند هیچ مقید
ساختن عمارات خوب و اسباب و آلات مرغوب نیستند از آن طایفه علما و فصحا و صاحب کمال

وعرفا و شعرا و صاحب خط بهیچوجه تا حال بعمل نیامده و شنیده نشده بالنسبه
سائر اکراد قصور عقل دارند و خیلی بدصورت و مهیب شکل هستند و بهمین جهة
اسم آنطایفه را لولو گذاشته‌اند که اسم و مسمی مطابق آید زیرا لولو در لغت
صورت مهیبی بود که بجهة ترسانیدن اطفال سازند و مذهب ایشان
غالبا اثنی عشری است و کم و بیشی علی اللهی و خارجی و یزیدی در میانشان پیدا میشود
لغت و زبان او ما با سائر طوایف اکراد اختلاف کلی دارد بنوعی که نه آنها از
زبان و لغت سائر طوایف اکراد حالی میشوند و نه سائر طوایف از زبان ایشان چیزی
می فهمند در تکلم کردن مشابهتی با فاغنه دارند **شروع در بیان معرفت کردهای زنانه**
**و مذهب و موطن و زبان و لغت ایشان** مسکن و موطن اینطایفه اولا در طرف
کوهستانات رواندز و هولیر و کوی و آن صفحات بوده در عهد سلطنت
شاه عباس بنای طغیان و سرکشی میگذارند شاه عباس خان احمد خان پسر
هلوخان اردلان را که در آن زمان حکمران کردستان بود بتقلیع و قمع آنها مامور
مینماید خان احمد خان نیز بعد از اطلاع برادر شهریاری قریب ده دوازده هزار نفر
جمعیت جمع میکند بعزم جدال بآن سمتها میرود و چون خبر بآن طایفه طاغیه میرسد
تهیه

تهیه تمام مینمایند و رو بمقابل خان احمد خان می آیند پس از تلاقی فریقین دو دست برد
جانبین جمعیت خان احمد خان دلیرانه بر قلب آنها میتازند و قشونشان را از هم متفرق
میسازند بعضی مقتول و برخی مخذول چاره جز گریز و آواره شدن نمی بینند هزیمت
اختیار کرده و پناه بقلعه رواندز و اهالی انجا میبرند خان احمد خان آنها را تعاقب
میکند بقلعه مزبور میرسد بمحاصره قلعه قیام و بتاخت و تاراج اطراف و جوانب
اقدام نموده آنقلعه را بعلت سختی مکان مدتها محاصره کرده و بقلعه گیان ظفری
نبرده راه آمد و شد بر ایشان سد و که شاید از گرسنگی بجان و از خوف سیف
و سنان به امان آیند چندی اینحال بدینمنوال گذشت تا اینکه روزی از کثرت
عاجزی خان احمد خان با جمعی از خواص خود بعزم تفرج و شکار بر لب دریای که در جنب
آنقلعه واقع شده میرود و از قضا با زن جمیله از اهل آن قبیله در آن لب دریا
دچار میشود کسان خان احمد خان میخواهند بر آن ضعیفه دست اندازی کنند
خان احمد خان از آنها قبول نمیکند خود تنها سوار پیش آن ضعیفه میشتابد و گفتگوی
چند میکند همان ضعیفه از خان احمد خان میپرسد که معطلی شما در تسخیر این قلعه
چیست در جواب او میگوید که معبر آن نامعلوم و طریق دخول در آن معدوم و از آن

جهة راه صعود بقلل جبال و دخول بمیان آنطایفه بدسگال نیست آن زن بعد از شنیدن
اینسخن از روی طعن و بطریق ظرافت اشاره بموضع مخصوص خویشتن میکند که این هم
راه دخول نداشت مردان مصاف همت بر وی گماشتند و به تیغهای بی غلاف
او را جاده هموار ساختند خان احمد خان را ازین طعن عرق حمیت در جوش آمد
و جنود ظفر نمود را در خروش آورده با کانه بر آن جبال و قلعه تاختن گرفت
اهل قلعه از در حرب در آمدند چون بخت یاور خان احمد خان بود تاب
مقاومت او را نیاوردند لشکریان خان احمد خان بمیان قلعه داخل شدند
پس از قتل زیاد اهل قلعه بامان آمدند و از جانب خان احمد خان امان
یافته شدند چون خبر این فتح را بشاه عباس فرستاد شاه عباس قریب
ده هزار تومان اسب و اسباب و جواهرات برسم خلعت برای او فرستاد
و فرمان داد که جمیعاً الطوایف را با اهل و عیال و صغیر و کبیر و برنا و پیر از آنجا کوچ
بدهند و بمحل ری و شهریار نشان بفرستد خان احمد خان حسب الامر شهریاری
اطاعت نمود و آنها را روانه کرد این طایفه مافی و نان کلی از نسل آنها هستند
و مذهب آنها اثنی عشری است و بعضی علی اللهی میباشند زبان و لغت آنها بهتر
از زبان

از زبان لغت کردولو است که نزدیک بزبان کورانی دارند حالا جمیعاً آنطایفه در
محل ری و شهریار و قزوین سکونت دارند **شروع در بیان معرفت احوال کرد**
**لک و مذهب و موطن آنها** کرد لک طایفه بیدین و بی مذهب و آئین هستند موطن
آنها غالبا در طرف زاورود و محل حسن آباد کردستان و کلیائی کرمانشاهان
میباشد و بعضی از آنها نیز در محل اسفندآباد و ئیلاق کردستان و صفحات
همدان سکونت دارند بهیچوجه من الوجوه از آداب دین و مذهب پیش آنها نیست
و از عقل بهره ندارند حکایات بی عقلی و بیدینی آنطایفه بسیار در میان مردم
شهرت دارد اگر هر چه از آنها بظهور رسیده برشته تحریر آورم کتاب مطول
خواهد شد و اصل مطلب از دست میرود دو سه فقره محض تفریح خاطر خوانندگان
و اطلاع بر کمال فهم ایشان در اینجا ذکر میشود از قضا یکی از آنها خرمن گندمی داشته
و گندم را میکوبد و از کاه سوا مینماید اتفاقاً باران خیلی زیادی از آسمان می آید
و سیلاب باران خرمن گندم او را بالکلی میبرد دو سه دقیقه که ازین فقره میگذرد
صدای غریدن رعد بلند میشود و آسمان برق میزند همان شخص لک که صاحب
خرمن بوده نگاه بآسمان میکند و با خدا بزبان خودشان حرف میزند میگوید چرا

هَلدِیرَه کوتیا مندِ که یعنی چراغ را روشن و بلند کن که گُر در میان خرمن مانده آنرا

ببری بعد ازینکه بخانه خود آمده بار رفقا و کسان خود این تفصیل را میکوید

که اول خدا باران را فرستاد هرچه گندم در خرمن من بود برد بعد از ان

چراغی را از آسمان روشن کرده بود که به هر چند چیزی در خرمن باقی

آن را هم برد دیگر اینکه دفعه طایفه از آنها میخواهند از گرمسیرات بکوهستان

بروند در میان خودشان تدبیر مینمایند که بکجا بروند یک از آنها که با عقل تر

و مجتهد آنها میشود میکوید بار کنیم و برویم در هرجا که گاو ابلق ما میخوابد در انجا

منزل بگیریم همه قبول می کنند بعد از ان بار مینمایند و میروند اتفاقاً

بکوه صعب و سخت میرسند و در کمر کوه گاو ابلق ایشان از خستگی میخوابد

همان طایفه بفتوای مجتهدشان در انجا بار را می اندازند و می نشینند و چادرها

بزمین میکوبند شب که میشود اطفال آنها بعلت کمر کوه در خوابیدن سرازیر

میشوند میروند پیش مجتهد که بچه تدبیر باید درین کمر کوه اطفال ما بخوابند و بپایین

نیفتند در جواب آنها میکوید که بروند هرکس بحته طفل خود میخی بزمین بکوبد

و طنابها را بآن میخ به بندند و یکسر طناب را حلقه بکنند و بگردن طفل

خودشان

خودشان ببندند از ند بفتوای مجتهد باینگونه رفتار مینمایند وقتی که روز

میشود قریب پنجاه شصت طفل آنها خفه میکردد و میمیرد با وجود این فقره

میکویند الحمد الله بدی روی نداده و قضای گاو ابلق باین اطفال افتاده

دیگر اینکه یک از آنها خری پیش خود می اندازد و بجای میرود در راه

بشخص رندی میرسد از او می پرسد که تو چکاره باد میکوید حساب کرم و منجم

هستم میکوید حساب بکن که من کی میمیرم در جواب او میکوید هر وقت

این خر تو سه دفعه بگوزد می میری اتفاقاً چون بکوه سخت و صعبی میرسد

و زور برای خرش می آورد خرش میکوزد و فریاد میکند که ثلث جانم در

رفت و قدری دیگر که میرود دفعه دیگر خرش میکوزد فریاد مینماید که دو ثلث

جانم از تن رفت چون دفعه سیم خر میکوزد خود را بزمین می اندازد و فریاد

میکند مردم ناطرف عصری در آنکوه میخوابد اتفاقاً گرگی پیدا میشود

و شکم خرش را در پیش چشم او پاره میکند خرعرعر مینماید بخر

میکوید خرسیاه فریاد مکن اگر صاحبت نمی مرد حالا حق نزاع میکرد

ازین قبیل حکایتها بسیار دارند شروع در بیان معرفت احوال کرد زند و مذهب

و موطن آنها کرد زند طایفه هستند خیلی شجیع و دلیر و در میان سایر طوایف بشجاعت شهیرند

کریمخان که سلطنت ایران را کرد ازین طایفه بود انصافاً مردان نامی در میان بسیار

داشتند بعد از فوت کریمخان پریشان شده اند و هر یکی در ولایتی افتاده اند حالا

اغلب آنها مشغول بدزدی و قطاع الطریقی میباشند در محل اسفند آباد و کردستان

بسیاری از آنها سکونت دارند زبان و لغت آنها خالی از فصاحت نیست

مناسبت تامی با زبان کورانی دارد مذهب آنها غالبا اثنی عشریست و بعضی از

ایشان که در سنندج سکونت دارند مذهبشان تسنن است و پیرو امام

شافعی هستند والله اعلم بحقیقة احوال الاکراد مبحث چهارم در بیان معرفت لام

مخفف و لام مفخم و یای معروف و یای مجهول و واو معروف و واو مجهول

و واو معدوله بدانکه لام مفخم و لام مخفف در عبارات بسیار باهم تفاوت دارند

چنانچه اکثر کلمات هست که آن را بلام مفخم میخوانند یک معنی دارد و بلام مخففش اگر خوانند

معنی دیگر دارد مثلا لفظ پَل بالام مفخم سنگ و کلوخی را گویند که بر بیدار زند و بکسی

میزنند و یا سبع و درنده را بآن دور میکنند و اگر بلام مخففش بخوانند پر مرغ را

گویند که هیچ مناسبت بمعنی اول ندارد و بیشتر لامی که در لغات کردی اتفاق

می افتد

می افتد خاصه در اواسط و اواخر کلمات لام مفخم است پس باید کسانی

که تکلم بلغت کردی مینمایند ملاحظه تخفیف و تفخیم لام را داشته باشند

و مثال آن در عربیه لطف الله لام لطف لام مخفف است و لام الله لام مفخم است

و یای معروف و یای مجهول انیز در عبارات کردی بسیار با هم

فرق دارد مثلا لفظ تیت اگر بیای معروف باشد خطاب است یعنی می آئی

و اگر بیای مجهول باشد غایب است یعنی می آید و منظور از یای معروف اشباع

کسر آن است و مجهول یا بلا اشباع کسر است چنانچه مثال یای معروف در فارسی

بیمار و بیدار و امثال آن و مثال یای مجهول بیکار و بیعار و امثال

آنها و واو معروف و واو مجهول را نیز باید دانست که در جای نوشته

شده اگر واو معروف را بواو مجهول بخوانند آن معنی نمی بخشد مثلا تُول

بواو معروف ژرف و عمیق را گویند و بواو مجهول ساعد و بازو را گویند

که هیچ مناسبت در میان آنها نیست مثال واو معروف در فارسی بود و زود

که واو این دو لفظ واو معروف است و مثال واو مجهول دو کار دارم و دو بار

آمدم یا تو رفتی واو دو کار و دو بار و واو تو مجهول است مخفی نماند که لام

معجم وواو مجهول ویای مجهول در لغات گوی بیشتر از لام مخفف وواو معروف
ویای معروف اتفاق می افتد وتکرار این بیان محض اینست که خوانندگان
غافل ازین دوسه حرف نشوند وهریکی را بمخرج خود بیان کنند وواو معدوله
نیز در عبارات گوی واقع میشود باید در تکلم کون متکلمان تفاوت در مخرج
واو معدوله وآن دو واو دیگر داشته باشد چنانچه میگویند خوارد م یعنی خوردم
این واو واو معدوله است مثال آن در فارسی خواسته وخواستار وخور

مبحث پنجم در بیان معرفت حروفاتی که در زبان کردی ولغات اگر او هیچ واقع نمیشود هر لغتی را
که بخواهند پیدا نمایند بدون اشکال باشد ودر کمال آسانی بدست آید والله اعلم بدانکه علمای

عرب اول بنای علوم را بر بیست وهشت حرف نهاده اند اول را مسروری — وآن را بر سه قسم مقرر داشته اند ۲ مع
نامند ومسروری دو حرفی است وآن دوازده حرف است با تا ثا حا خا
را زا طا ظا فا ها یا قسم دویم را ملفوظی گویند وملفوظی سه حرفی بود
که آخرش از قسم اول نباشد وآن سیزده حرف است الف جیم دال
ذال سین شین صاد ضاد عین غین قاف کاف لام قسم سیم را
مکتوبی وملبوبی نیز خوانند واین قسم سه حرفی باشد که آخرش از قسم

اول الجو

اول بود وآن سه حرف است میم نون واو وبنای کلام فارسی را نیز بر بیست وچهار
حرف گذاشته اند بدین وجه که از جمله بیست وهشت حرفی که مبنای لغت تازیست
هشت حرف را که در تلفظ ثقیل دانسته اند ترک داده اند چنانچه مولانا شرف الدین
علی یزدی بنظم آورده هشت حرف است آنکه اندر فارسی ناید همی ؛ تا بیاموزی
نباشی اندرین معنی معاف ؛ بشنو اکنون تا کدام است آن حروف ویاد گیر ؛ ثا و
حا و صاد وضاد وطا وظا وعین وقاف پس باید دانست هر کلمه که ازین هشت
حرف درمیان آن باشد فارسی نیست بطریق ندرت گاهی اگر اتفاق بیفتد
عیب ندارد فاما بنای کلام کردی بر بیست وپنج حرف گذاشته اند بدین وجه که از جمله بیست وهشت حرف
که مبنای لغات تازیست هفت حرف را ترک کرده اند چنانکه خود حصر آن حروفات را بنظم
درآورده هفت حرف است آنکه در گوی نمی آید همی ؛ فهم آنها هر کسی را مشکل زعین بود ؛ بشنو از من تا بدانی
یک بیک یاد گیر ؛ ثا و ذال و صاد وضاد وطا وظا وغین بود ؛ باقی میماند بیست ویک حرف وچهار حرف دیگر
خاصه زبان فارسی در زبان گوی است وآن پ وچ وژ وگ فارسی بود که مجموع بیست وپنج حرف میشود واتفاق
در این حروفات که در فارسی واقع میشود ودر گوی واقع نمیشود یا در لغات گوی می آید ودر کلمات فارسی نمی آید
اینست حا وعین وقاف این سه حرف در کلمات فارسی واقع نمی شود ودر لغات گوی واقع میشود

۲ بیست حرف باقی میماند چهار حرف دیگر
که خاصه عجم وفارسیان است بران
زیاد کرده اند که حالا آن بیست وچهار
حرف میشود وآن چهار حرف پ
وچ وژ وگ فارسی است مع



وذال وغین آمده وحرف در لغات گردی واقع نمیشود ودر فارسی واقع میشود پس باید دانست
هر لغاتی که این بیست حرف مذکور در آن واقع شود لغت کردی نیست ومنقول است یا از عرب یا از عجم وهر لغاتی را
که بخواهند تا پیدا نمایند باید از قرار این شرح رفتار کنند ؛ از باب بکسر حرف اول ؛ وفصل بکسر حرف آخر ؛

## شروع در بیان مقدمه که مشتمل بر بیست وپنج باب است

باب الف فصل الف ١ا بر وزن ما بمعنی بلی واشخاص عوام بی ادب این کلمه را استعمال
میدارند در حقیقت جواب نداست مثل کسی را صدا نمایند اگر از جمله خواص وبا ادب باشد در
جواب بلی میگوید والا اا ؛ اَبِرْیا بفتح الف وکسر بای معجم وسکون رای مهمل مفخم ویای تحتانی با الف
کشیده یعنی بریده میشد واگر بای فارسی وفتح آن باشد بمعنی پریده میشد اَناسیا بفتح الف
ونای تحتانی وسکون سین مهمل یعنی خفه میشد اَتِکیا بفتح الف وکسر مجهول تای تحتانی وسکون
کاف تازی یعنی چکیده میشد اَتِلیا بفتح الف وکسر تای فوقانی وسکون لام ویای معروف
با الف کشیده دو معنی دارد اول یعنی می غلطید ومراغه میخورد دویم یعنی آلوده میشد اَتوریا بفتح
الف وبضم تای فوقانی وواو معروف وسکون رای مهمل مخفف ویای تحتانی با الف کشیده یعنی
قهر میکرد اَجوّیا بفتح الف وضم جیم تازی وواو معروف وسکون لام مفخم یعنی می جنبید اَچِمیا
بفتح الف وفتح جیم فارسی وسکون میم ویای تحتانی یعنی خمیده میشد اَچِکیا بفتح الف وکسر

مجهول



مجهول جیم فارسی وسکون کاف تازی بمعنی اتِکیاست که گذشت اَخوزیا بفتح الف وبضم خای
معجم وواو مجهول وسکون را دو معنی دارد اول بمعنی خورده میشد دویم بمعنی خارش داشت
اَخِنکیا بفتح الف وکسر خا وسکون نون وکسر کاف عربی ویای تحتانی با الف کشیده یعنی خفه
میشد اَدِریا بفتح الف وکسر مجهول دال مهمل ورای مفخم یعنی پاره میشد وبمعنی داده میشد هم آمده است
ولی در نصورت بارای مخفف است اَدا بفتح الف ودال مهمل دو معنی دارد اول بمعنی میدهد دویم
بمعنی عادت وخوست وباین معنی اخیرش در فارسی نیز آمده چنانچه میگویند خوش ادا اَدخوا
بفتح الف وسکون دال مهمل وضم مجهول خا بر وزن حلوا یعنی ترا میخورد اَدَوا بفتح الف وسکون
دال مهمل بر وزن الوا یعنی ترا میبرد اَرِژیا بفتح الف وکسر رای مهمل مفخم وسکون زای فارسی ویای
تحتانی با الف کشیده یعنی ریخته میشد اَرزیا بمد الف وسکون رای مهمل وفتح بای اول کوهی است
بزرگ در ملک بابانه که در برابر قصبه اش اتفاق افتاده ارزا بمد الف وزای هوز دو معنی دارد اول
ضد حیز وقحبه است که جوانمردی باشد دویم مخفف ارزاوست اَسوزیا بفتح الف وضم سین مهمل وواو
معروف وسکون زای هوز ویای تحتانی یعنی میسوخت اَسا بمد الف بر وزن رَها یعنی آسایش
وآرام اُسا بضم الف بر وزن شها استاد را گویند مخفف اوست اَشکیا بفتح الف وسکون
شین معجم بر وزن اشقیا یعنی شکسته میشد اَفِریا بفتح الف وکسر مجهول فا ورای مفخم یعنی می جنبید

و می برید اَقْریا بفتح الف و کسر قاف و سکون رای مهمل مفخم و یای تحتانی بالف کشیده یعنی
داد و فریاد میکرد اَگْرْیا این لفظ بچهار نوع خوانده میشود و چهار معنی دارد اول بفتح الف و فتح
کاف فارسی و سکون رای مفخم بمعنی گردش میکرد دویم بکسر کاف فارسی و رای مفخم یعنی اشتعال کرده بود
سیم بکسر کاف فارسی و سکون رای مخفف یعنی میگریست چهارم بکسر کاف عربی و سکون رای مخفف
یعنی گرده میشد کسر کاف درین سه معنی کسر مجهول است اَکالیا بفتح الف و کاف عربی بالف کشیده
و سکون لام و یای تحتانی بالف کشیده یعنی بر می آشفت و عاجز میشد اَگوریا بفتح الف و ضم
کاف فارسی و واو مجهول و سکون رای مهمل مخفف و یای تحتانی بالف کشیده یعنی عوض میشد
اَلْکیا بفتح الف و کسر مجهول لام و سکون کاف تازی یعنی چسبیده میشد آلوالا بمد الف و سکون لام
مفخم و لام ثانی نیز مفخم است لباسهای رنگارنگ و نازک و قشنگ را میگویند آموزا بمد الف
و بضم میم و واو مجهول و زای هوز عموزاده را گویند اَمدا بفتح الف و سکون میم بر وزن عمدا
این لفظ ماضی است یعنی میدادم اَملا بفتح الف و سکون میم بر وزن اسما یعنی ان طرف مقابل
اولا جا باشد که ذکر میشود اَناسیا بفتح الف و نون و سکون سین مهمل یعنی شناخته میشد
اَنوا بفتح الف و سکون نون بر وزن اعدا مکث واوخاع را گویند چنانکه میگویند فلان بدالوات
یعنی بامکث واوخاع است اَوا بفتح الف بر وزن نوا بمعنی این است چنانچه میگویند اوا ماتم

فی این



یعنی اینست آمدم آوا بمد الف بر وزن آبا بمعنی غروب است چنانچه گویند خور آوا بو یعنی آفتاب
غروب کرد و بمعنی آباد هم آمده ولی بمعنی اول بیش غیر با خور که بمعنی آفتاب است مستعمل نمیشود اَوانا
بفتح الف بر وزن نوا ما اشاره است یعنی آنست که در پیش روست اشاره قریب است اَوزا
بمد الف و فتح واو و زای هوز زمینی را گویند بسبب مجاورت آب همیشه نمناک و آب را فرو برده
و در دیده باشد اَوسا بفتح الف و سکون واو بر وزن ترسا یعنی پیش ازین و سابقا اَولا
بفتح الف و سکون واو بر وزن مولا یعنی الظرف و در عربی بمعنی خوبتر و بهتر آمده اَها بفتح
الف بر وزن رها لفظیست در مقام انکار و تعجب استعمال میشود اَویسا بفتح الف و کسر مجهول
واو و سکون یا و سین مهمل یعنی ایستاده میشد و می ایستاد اَیخوا بفتح الف و سکون یای تحتانی و ضم
مجهول خا یعنی میجوزدش اَیدا بفتح الف بر وزن رشیدا یعنی میدهد اَیخیا بفتح الف و سکون
یا یعنی او را می اندازد اَیها بفتح الف و سکون یا بر وزن میها لفظیست در مقام تعجب ذکر
میشود یعنی خیلی کار عجیبی اتفاق افتاد آیی یا بمد الف و سکون یای معروف و یای تحتانی بالف کشیده
بر وزن مای ما این لفظ دلالت بر حسرت و غم میکند یعنی ای وای فصل تای فوقانی اَرْبِت
بفتح الف و سکون با و کسر رای مهمل یعنی می برد و گاهی عوض با واو هم خوانده میشود اَرِبگیت بفتح الف
و کسر با و سکون رای مهمل مخفف و کسر کاف فارسی و سکون یا و تا یعنی برده میشود و بای فارسی و رای مفخم



یعنی بریده میشود اَپْزیت بفتح الف و کسر بای فارسی و سکون زای فارسی و یای مجهول یعنی
غلطه میکند اَتاسْگیت بفتح الف و تای تحتانی و سکون سین مهمل و کسر کاف فارسی و سکون یا
و تا یعنی خفه میشود چه در آب چه بطناب و غیرها اَتارِیت بفتح الف و تای فوقانی و بالف کشیده
و رای مهمل مکسور و یای مجهول یعنی فرار میکند و متواری میشود اَترازیت بفتح الف و سکون تای فوقانی
و رای مهمل بالف کشیده و کسر زای معجم و سکون یا و تا یعنی از جای در میرود اَتْرسیت بفتح الف و کسر مجهول
تای فوقانی و سکون رای مهمل و کسر سین مهمل و سکون تا یعنی می ترسد و خوف میکند اَتْزیت بفتح الف
و تای فوقانی و کسر زای معجم یعنی میخوابد و با حس و حرکت میشود و این لفظ برای خوابیدن پا و سایر اعضا
مستعمل میشود اَجولگیت بفتح الف و ضم جیم تازی و واو معروف و سکون لام و کسر کاف فارسی و سکون یا
یعنی می جنبد اَچَقیت بفتح الف و فتح جیم فارسی و کسر قاف و سکون یای مجهول و تا بمعنی فرو میرود
اَچَمیت بفتح الف و فتح جیم فارسی و کسر میم و سکون یای مجهول و تا بمعنی خم میشود این لفظ از جمان
فارسی منقول است اَچیت بفتح الف و کسر جیم فارسی و یای مجهول و سکون تا بمعنی میرود این لفظ
هم با تا مستعمل میشود اَخات بفتح الف و خای معجم بالف کشیده یعنی می اندازد اِخْتلات
بالف مکسور و سکون خا و کسر تای فوقانی و لام مفخم بالف کشیده بمعنی شوخی و صحبت است این لفظ
منقول از لغات فارسی است و لیکن در فارسی با لام مخفف است اَخْزیت بفتح الف و سکون خا

و کسر زای معجم



و کسر زای معجم یعنی میغلطد بر روی یخ و امثال آن اَخَفیت بفتح الف و فتح خا و کسر فا و سکون یای
مجهول و تا بمعنی میخوابد و اگر بای معروف باشد یعنی تو میخوابی با خطاب میشود اَخْوازیت بفتح الف و ضم خا
و واو بالف کشیده و کسر زای معجم و سکون یای مجهول و تا یعنی خواهش میکند اَخورگیت بفتح الف و الضم خا
و واو مجهول و سکون رای مهمل و کسر کاف فارسی و سکون تا دو معنی دارد اول یعنی خورده میشود دویم یعنی خا
رش دارد اَخوات بفتح الف و ضم مجهول خا و سکون تای فوقانی یعنی میخورد اَدخوات بفتح الف
و سکون دال یعنی ترا میخورد اَرارِیت بفتح الف و رای مهمل بالف کشیده و کسر زای معجم و سکون یای
مجهول و تا یعنی خود را درست میکند و آماده کاری میشود اَرِژیت بفتح الف و کسر رای مهمل و زای
فارسی و سکون یای مجهول یعنی میریزد اَرْوِیت بفتح الف و سکون رای مهمل مفخم و کسر واو مجهول
یعنی میرود و مثل اچیت که گذشت اَزایت بفتح الف و زای معجم بالف کشیده و کسر یای تحتانی یعنی
میزاید این لفظ مخصوص زن است و امثال آن اَزرگیت بفتح الف و کسر زای معجم و سکون رای مهمل مخفف
و یای مجهول یعنی جوش میکند از قبیل بدن انسان و امثال آن اَسَریت بفتح الف و فتح سین مهمل
و کسر را و سکون تا یعنی عرعر میکند که صدای خر باشد غیر در خر در جای دیگر استعمال نمیشود آشت
بمد الف و سکون شین معجم بر وزن چاشت بمعنی صلح است اَشْکفت بفتح الف و سکون شین
معجم و کاف تازی مفتوح بفای زده غار باشد و بکسر الف در فارسی هم باین معنی آمده است اَشکیت

بفتح الف و سکون شین معجم و کسر کاف تازی و سکون یای مجهول و تا یعنی شکسته میشود اشکیت بفتح
الف و بکسر شین معجم و سکون یای معروف و سکون واو مجهول و کسر کاف فارسی و سکون یای مجهول
و تا بمعنی پریشان و در هم میشود افریت بفتح الف و سکون فا و کسر رای مهمل و سکون یای مجهول
و تا یعنی می پرد اقوریت بفتح الف و ضم قاف و واو مجهول و کسر رای مهمل و یای مجهول یعنی آوازه
میکند و این لفظ مختص کاو است که گاهی ابوریت با بای معجم گفته میشود و لیکن این لفظ تا نه عموم دارد
بجهة همه حیوانات مستعمل میدارند اقریت بفتح الف و سکون قاف و کسر رای مهمل مفخم و سکون
یای مجهول و تا یعنی صدای بد میکند و اغلب این لفظ را برای صدای غراب استعمال میدارند
اقوزیت بفتح الف و بضم قاف و واو مجهول و کسر زای معجم یعنی سرفه میکند اکات بفتح الف
و الکاف تازی بالف کشیده یعنی میکند اگریت بفتح الف و بفتح کاف فارسی و کسر رای مفخم
مهمل و سکون یای مجهول و تا یعنی گردش میکند و بسکون کاف فارسی یعنی میگیرد اگریت
بفتح الف و کسر کاف تازی و سکون رای مهمل و کسر کاف ثانی فارسی و یا و سکون تا یعنی کرده میشود
و هر دو کافش فارسی باشد یعنی گریه میکند اگزیت بفتح الف و کاف فارسی و کسر زای معجم یعنی می
گزد اگفیت بفتح الف و فتح کاف عربی و یای مجهول و سکون تا یعنی می افتد و بفتح کاف فارسی
یعنی عوعو میکند و هر دو لفظ با تا استعمال میدارند آلت بمد الف و فتح لام مفخم بر وزن ثابت





قلفل را گویند و بترکی آن را ایت اوت خوانند آلشت بمد الف و کسر لام مفخم و سکون
شین معجم و دو معنی دارد اول برف ریزه را میگویند که گاهی در صافی هوا العلی بسر دی هوا
در شب و یا روز می آید و بعضی اوقات زمین بواسطه آن سفید میشود و بر شاخه درخت می نشیند
و آن را مثل درخت شکوفه دار مینماید در آنوقت چنان می پنداری سمن برسته از شاخهای
چنار و در اصطلاح فارس آن را یخچه و ژاله میخوانند و بترکی دیرا قرو میگویند دویم معاوضه کردن را
میگویند که در فارسی آن را آلش میگویند و در ترکی نیز آلش و دگش میگویند و در هر دو معنی تای
آلشت اصل کلمه است با تا در گردی مستعمل نمیشود امریت بفتح الف و سکون میم و کسر رای مهمل و سکون
یا و تا یعنی می میرد انالیت بفتح الف و نون بالف کشیده و کسر لام مفخم و یای مجهول یعنی ناله
میکند انانسکیت بفتح الف و نون و سکون سین مهمل و کسر مجهول کاف فارسی و سکون یا و تا
یعنی شناخته میشود انواریت بفتح الف و سکون نون و واو بالف کشیده و کسر رای مهمل و یای مجهول
یعنی نگاه میکند و بیای معروف خطاب است یعنی تو نگاه میکردی انوسیت با اول مفتوح و بضم نون
و واو معروف و کسر سین مهمل و سکون یای مجهول و تا یعنی می نویسد انویت بفتح الف و نون و کسر واو
و سکون یای مجهول و تا بمعنی خم میشود و میچید و بسکون نون یعنی میخوابد آوادات بفتح الف و واو
بر وزن علامات یعنی اینست آمد آواریت بفتح الف و واو مفتوح بالف کشیده و کسر رای مهمل و یای



مجهول یعنی می بارد آوات بمد الف بر وزن آلات آرزو را گویند آوروت بمد الف و سکون
واو و ضم رای مهمل و واو معروف و سکون تا ترکیدن و پاک کردن مرغ و سایر حیوانات پرنده را
میگویند که با آب داغ و جوش باشد برای پختن آن اوریت بفتح الف و فتح واو و کسر را و سکون یا
یعنی عوعو میکند این لفظ را بجهة سگ اغلب استعمال میشود و گاهی هم بجهة شخص بی ادب بی حیا که
بسیار حرف بیمعنی بگوید گفته میشود در مقام هتک او اوزیت بفتح الف و واو و کسر زای معجم یعنی از زانو
میگیرد آوشکیت بفتح الف و فتح واو و سکون شین معجم و کسر کاف فارسی و سکون یای مجهول و تا
بمعنی پاشیده میشود این لفظ بیای معروف خوانده نمیشود آوگوشت بمد الف و سکون واو بر وزن
انگوشت لفظاً و معناً اودیت بفتح الف و بکسر واو مجهول و سکون یای مجهول و تا بمعنی میشود و این لفظ را با
تای فوقانی هم استعمال میدارند اولسیت بفتح الف و کسر واو و یای اول معروف و کسر سین مهمل
و یای ثانی مجهول یعنی می ایستد و در ترکی این لفظ را دور میگویند اباشیت بفتح الف و سکون
یای تحتانی و تای فوقانی بالف کشیده و کسر شین معجم و سکون یای مجهول یعنی بیتر اشد و اگر بیای معروف
بخوانند خطاب است یعنی میتراشی آیدریت بفتح الف و سکون یای تحتانی و کسر دال مهمل و رای
مهمل مخفف و سکون یای مجهول و تا یعنی پاره میکند و اگر بیای معروف باشد خطاب است یعنی تو او را
پاره میکنی و اغلب لغات این فصل را اگر بیای معروف بخوانند خطاب میشود آیدرنیت بفتح الف





و سکون یای تحتانی و ضم دال مهمل و واو معروف و سکون رای مهمل مخفف و کسر نون و یای مجهول یعنی میدوزد
آیشیت بفتح الف و سکون یای تحتانی و کسر شین معجم و یای مجهول یعنی درو میکند ایژیت بفتح الف و سکون
یای تحتانی و کسر زای فارسی و یای مجهول یعنی میگوید و بیای معروف خطاب است یعنی تو میگوئی ایگوشیت
بفتح الف و سکون یای تحتانی و ضم کاف فارسی و واو معروف و کسر شین معجم و یای مجهول یعنی او را فشار
میدهد ایگیت بفتح الف و سکون یای تحتانی و کسر کاف فارسی و سکون یای مجهول و تا یعنی او را میکشد
و بیای ثانی معروف خطاب میشود یعنی تو او را میکشی ایکیشیت بفتح الف و سکون یا و کسر کاف تازی
و یای مجهول و کسر شین معجم و سکون یا و تا دو معنی دارد اول یعنی او را میکشد دویم بمعنی وزن مینماید
زیوات بفتح الف و سکون یای تحتانی بر وزن صلوات یعنی می برد و اگر عوض یای تحتانی زال مهمل باشد
خطاب میشود یعنی ترا میبرد ای ژنیت بفتح الف و سکون یای معروف تحتانی و کسر زای فارسی و سکون
زای فارسی و کسر نون و سکون یای مجهول و تا بمعنی می باشد و می افشاند فصل جیم فارسی
امیچ بفتح الف و کسر میم و سکون یای تحتانی و جیم فارسی یعنی این هم اویچ بفتح الف و کسر واو و سکون
یای معروف تحتانی و جیم فارسی یعنی آن هم اوخیچ بضم الف و واو معروف و فتح خا و سکون یای
تحتانی و جیم فارسی لفظیست در مقام لذت بردن استعمال میدارند یعنی خوب کاری شد اتفاق
افتاد چنانچه در وقت تشنگی آب سرد را میخورند و بعد از آن میگویند اوخیچ یعنی خوب لذتی داشت

و در امثال آن هم ذکر میشود اِیْمَچ بکسر الف و یای تحتانی و فتح میم و سکون یای تحتانی و جیم فارسی
یعنی ما ما نیز فصل خا آخ بمد الف و سکون خا بر وزن شاخ بمعنی آه و حسرت است اُجاخ بضم
الف و جیم تازی بالف کشیده و سکون خا طایفه و اجداد بزرگان را گویند عموماً و اجداد و خانواده
سادات و شایخ را گویند خصوصاً ۲ جا آجاخ میگویند و یک اُجاخ هم میگویند و باصطلاح دراویش منقل آتش را گویند
که در پیش خودشان میگذارند و دیگ گوشت و غیره در بالای آن میگذارند اَلُخْلُخ بفتح الف
و سکون لام و ضم خا و فتح لام ثانی و سکون خا بمعنی ارغالق است فصل دال مهمل آرزَند بمد الف
و فتح رای مهمل و زای معجم و سکون نون و دال مهمل و اسم دهیست از دهات کردستان در پنج فرسخی شهر
اتفاق افتاده اَوَنْد بفتح الف و فتح واو معروف و سکون نون و دال مهمل یعنی اینقدر و بمد الف
کسی را میگویند از راه دور یا نزدیک بمهمان داری داخل خانه دیگری بشود اَیگَنْد بفتح الف و سکون
یای تحتانی و فتح کاف تازی و سکون نون و دال مهمل بمعنی می کند اَیْخُوَنْد بفتح و سکون یای تحتانی
و ضم خا و واو مجهول و سکون نون و دال مهمل بمعنی میخوانند اَیْژَنْد بفتح الف و سکون یای تحتانی
و فتح زای فارسی و سکون نون و دال مهمل دو معنی دارد اول یعنی می بست و محکم میکرد با این معنی
در غیر قفل و در و دروازه مستعمل نمیشود و دوم بمعنی میزد و باین معنی در غیر نای و سرنا و سایر ساز
استعمال نمیدارند فصل رای مهمل اَرِ بفتح الف و کسر رای مهمل بمعنی بلی مخفف آری است
اَگِر بمد الف و کسر کاف فارسی و سکون رای مهمل آتش را گویند که در ترکی آن را اُوت خوانند

ام

۲ چنانچه [illegible]

[illegible]



اَسْتَر بمد الف و فتح سین مهمل و سکون رای مهمل مخفف آستر است و بمعنی اوست اَرِسْنْگ بمد
الف و کسر سین مهمل و سکون نون و فتح کاف فارسی و سکون رای مهمل جدا کردن را میگویند
اُوخُر بضم الف و واو مجهول و کسر خای نقطه دار و سکون رای مهمل لفظیست که کسی عازم سفری
در رفتن جای باشد با او میگویند یعنی خیر است در رو بخیر بسیروی و در اصطلاح فارس اَزْرا
اُوغُر میگویند و باصطلاح اعراب عوض این لفظ علی خیر میگویند آوْیار بمد الف و سکون واو
و یای تحتانی بالف کشیده و سکون رای مهمل کسی را میگویند که آبیاری کند و اغلب در برزگر
این لفظ را استعمال میدارند آوِیدَر بمد الف و کسر واو معروف و یای تحتانی معروف
و فتح دال مهمل و سکون رای مهمل اسم کوهیست در مملکت کردستان که در نزدیکی شهر سنندج بفاصله
بالضد قدم اتفاق افتاده که بغایت مطول و عریض است ۲ اَیْهاوار بفتح الف و سکون
یای تحتانی و ها بالف کشیده و واو بالف کشیده و سکون رای مهمل لفظیست در وقتی که ظلمی
بکسی میرود میگویند و اظهار تظلم را باین لفظ مینمایند بمعنی داد و فریاد است اغلب اوقات
در وقت شکایت پیش حکام این لفظ را استعمال میدارند فصل زای معجم آرِیز بمد الف
و کسر رای مهمل و سکون یای تحتانی معروف و زای معجم اسم کوهیست در دو فرسخی شهر
سنندج آرِیز بمد الف و کسر رای معجم و سکون یا و زای آخری بمعنی دهشت و غیرت است

اوغور لفظ ترکی است [illegible] میگویند اوغور بخیر [illegible] یعنی بخیر و سلامت [illegible]

۲ واین در قلمرو [illegible]

۲ [illegible]



در حقیقت تبدیل عزیز است این لفظ اغلب بزبان کوران مستعمل میشود آلُوز بمد الف و ضم لام مفخم
و واو مجهول و سکون زای معجم مکدر و عاجز و آشفته را گویند فصل سین مهمل اَوُس
بمد الف و ضم واو معروف و سکون سین مهمل آبستن را گویند و ترکی آن را بغاز خوانند فصل شین
معجم آش بمد الف و سکون شین معجم آسیاب را گویند این لفظ را کمتر اهل سنندج استعمال مینمایند
گاهی اتفاقاً میگویند ولی جمیع کرد و کرمانج آسیاب را آش خوانند و بفارسی هر نخچی را از قبیل انگور
و غیره آش مینامند بسبب تفاوت ره لذکی ست تا کجا آلُوش بمد الف و ضم لام مفخم و واو مجهول
خارش بدن را گویند ۲ فصل طای مؤلف آلُوط بمد الف و ضم لام مفخم و واو مجهول قریه ایست
از قرا بانه که از همه دهات آنجا عمده تر و با مداخل تر است و در آنجا بغیر از میوجات جنگلی
دیگر بعمل نمی آید جمیع میوه سقز و بانه از قبیل انگور و انجیر و سیب و انار و غیره از آنجاست
سهل است بسیاری از آنجا بخارج میبرند فصل فا اُف بضم الف و سکون فا
لفظیست در وقتی که غم و غصه عارض میشود میگویند و بدین لفظ اظهار عجز و غم را میکنند و بمعنی آه
و حسرت هم آمده و در عربی نیز باین معنی است آلِف بمد الف و کسر لام مفخم و سکون فا بمعنی علف است
و مبدل آنست ولی در اصطلاح اکراد غالباً این لفظ را بجهت کاه و گیاه استعمال میدارند و کمتر در گیاه
و امثال گیاه مستعمل میشود و بترکی آن را اُوت میخوانند فصل کاف تازی اَلَنگ بمد الف و سکون

سین مهمل

۲ ایش بکسر الف و بیای معروف و سکون شین معجم دو معنی دارد اول لفظیست که زنان استعمال میدارند در وقتی که آدم به صورتی را بی بینند و یا طعام هم [illegible] این لفظ را میگویند یعنی خلاف طبیعت من است و طبیعت من آن را قبول نمیکند دوم بمعنی شغل و عمل و کار است و در تمیز اغلب عبارت کرد و کرمانج است و این لغت را در معنی اول با عین نیز میخوانند ع



سین مهمل و کاف تازی آهو را گویند که بعربی آن را ظبی خوانند اَلبالوک بمد الف و سکون
لام مفخم و کسر با مجهول با و لام مفخم بالف کشیده و ضم لام ثالث مفخم و واو معروف و سکون کاف تازی
آلبالو است برادر کوچک گیلاس میباشد که بترکی آن را گیلاس خوانند اَلِک بفتح الف و کسر لام
مفخم و سکون کاف تازی اسم دهیست از دهات کردستان و بمد الف و کسر لام مخفف عبارت
کرد و کرمانج است که علیق اسب را میگویند فصل کاف فارسی آوُنگ بمد الف و بضم واو معروف
و سکون نون و کاف فارسی انگوری را میگویند که در باغ می چینند و بجا بها می آورند و از آن انبار
میکنند که بجهت زمستان بماند و طریق انبار کردن آن این است خوشه خوشه انگور را بهم می بندند
تا قریب ده دوازده خوشه میشود و از شاخهای نازک بید می آورند یک شاخه را با او بهم میکنند
و آن را در سقف خانه آویزان مینمایند گویا بجهت همین آویزان کردن است مسمی باین اسم شده
که در فارسی آونگ بمعنی آویزان است فصل لام آل بمد الف و سکون لام مفخم دو معنی دارد
اول رنگ گُندر را گویند که هر چه آن رنگ داشته باشد با او آل میگویند دوم ضعفی است
که در وقت حمل بر زنان عارض میشود و آن را باصطلاح عوام غول و جن میخوانند و زنهای عالم
میگویند در وقت حمل غول می آید و خود را بزن حامله نشان میدهد و این ضعف بجهت دیدن
همان غول است و از این سبب است که در آن وقت قاعده است اذان میگویند و تفنگ خالی

میکنند و در ترکی ال هم باینمعنی است فصل میم اپرژمم بفتح الف وکسر بای فارسی وسکون
زای فارسی وکسر میم اول وسکون میم آخر یعنی عطسه میکنم اتاسم بفتح الف وتای فوقانی با الف
کشیده وکسر سین مهمل وسکون میم یعنی خفه میشوم اترسم بفتح الف وکسر تای فوقانی وسکون رای
مهمل وکسر سین مهمل وسکون میم بمعنی خوف میکنم اتوانم بفتح الف وسکون تای فوقانی و واو با الف
کشیده وکسر نون وسکون میم بمعنی میتوانم اچیم بفتح الف وکسر جیم فارسی وسکون میم بمعنی میپرم
اخفم بفتح الف وفتح خای نقطه دار وکسر مجهول فا وسکون میم بمعنی میخوابم اخوم بفتح الف وضم مجهول
خای نقطه دار و واو مجهول وسکون میم بمعنی میخورم ادوم بفتح الف وسکون دال مهمل وفتح واو
وسکون میم یعنی ترا میبرم اروم بفتح الف وضم رای مهمل و واو مجهول وسکون میم بمعنی میبرم
اروانم بفتح الف وسکون رای مهمل و واو با الف کشیده وکسر نون وسکون میم بمعنی نگاه میکنم
ازانم بفتح الف و زای معجم با الف کشیده وکسر نون وسکون میم بمعنی میدانم اسوزم بفتح الف
وضم سین مهمل و واو معروف وکسر زای معجم وسکون میم بمعنی میلرزم اسینم بفتح الف وکسر
سین مهمل و یای مجهول وکسر نون وسکون میم بمعنی میخرم اشکینم بفتح الف وسکون شین
وکسر کاف و یای مجهول وکسر نون وسکون میم بمعنی میشکنم اشمیرم بفتح الف وسکون شین
وکسر میم و یای مجهول وکسر رای مهمل وسکون میم یعنی می شمارم افامم بفتح الف و فا با الف کشیده

وکسر میم



وکسر میم وسکون میم آخر بمعنی میفهمم اکم بفتح الف وفتح کاف تازی وسکون میم بمعنی میکنم
اکنم بفتح الف وفتح کاف تازی وکسر نون وسکون میم دو معنی دارد اول بمعنی میکنم دوم
بمعنی میخندم تفاوت این دو معنی بقرینه مقام است الوزم بمد الف وضم لام مفخم و واو مجهول وکسر زای
معجم وسکون میم بمعنی آشفته ام و عاجز و سیه بختم امرم بفتح الف وسکون میم وکسر رای مهمل وسکون میم آخر
بمعنی میمیرم امینم بفتح الف وکسر میم و یای تحتانی وکسر نون وسکون میم بمعنی میمانم انوسم بفتح الف
وضم نون و واو معروف وکسر سین وسکون میم بمعنی مینویسم ایدم بفتح الف وسکون یای تحتانی
وفتح دال مهمل وسکون میم بمعنی میدهم ایرژنم بفتح الف وسکون یای تحتانی وکسر رای مهمل وسکون زای
فارسی وکسر نون وسکون میم بمعنی میریزم ایژم بفتح الف وسکون یای تحتانی وکسر زای فارسی وسکون میم
بمعنی میگویم ایکژم بفتح الف وسکون یای تحتانی وضم کاف تازی وکسر زای فارسی وسکون میم بمعنی میکشم
ایکم بفتح الف وسکون یای تحتانی وفتح کاف تازی وسکون میم بمعنی میکنم ایگورم بفتح الف وسکون
یای تحتانی وضم کاف فارسی و واو مجهول وکسر رای مهمل وسکون میم دو معنی دارد اول بمعنی تغییر میدهم
دوم بمعنی معاوضه میکنم تفاوت این دو معنی بقرینه مقام است ایناسم بفتح الف وسکون یای
تحتانی و نون با الف کشیده وکسر سین مهمل وسکون میم بمعنی می شناسم ایوم بفتح الف وسکون یای
تحتانی وفتح واو وسکون میم بمعنی میبرم فصل نون اچن بفتح الف وکسر جیم فارسی وسکون نون بمعنی



میروند اچین بفتح الف وکسر جیم فارسی و یای معروف تحتانی وسکون نون بروزن رامین بمعنی
میرویم آسن بمد الف وکسر سین مهمل بروزن آهن لفظاً ومعناً که ترکان آن را دمر خوانند آسیاوان
بمد الف وسکون سین مهمل و بواو بروزن آسیابان لفظاً ومعناً اگن بفتح الف وکاف تازی بر
وزن چمن بمعنی میکنند آمیژن بمد الف وکسر میم و یای تحتانی وفتح زای فارسی وسکون نون بروزن
ماهیزن مایه را گویند که بدان شیر را پنیر میکنند وآمیان که بروزن شامیان است هم باینمعنی است
آوان بمد الف و واو با الف کشیده بروزن تاوان بمعنی ماندن است و بمعنی دواب هم آمده است
در این وقت الف و نون در اصل کلمه نیست الف و نون تثنیه است آودالان بفتح الف وسکون واو و دال
مهمل با الف کشیده ولام مفخم با الف کشیده بروزن نوکاران اسم کوهیست در هفت فرسخی
قصبه سنندج که هفت نفر قلندر و سیاح و بیابان گرد در آنجا مدفون است که در عرف قدیم
قلندر و بیابان گرد را ابدال گفته اند و با نتیجه این کوه مشهور شده باودالان و ابدالان هم میگویند
از جمله تعجبات یکی این است که در آن کوه و در اطراف مدفن آنها سیر خیلی زیادی است که از زمین
خودرو است هر کسی در آنجا از اشتها یا بی بابان میخورد طعماً و رنگاً سیر است و اصلاً هیچ تفاوتی
ندارد چون از آن کوه آن را پایین می آرند و بجای دیگر میبرند گیاهی با طعم و بوست که بکار هیچ
نمی آید خود حقیر مدتی این شهرت را شنیده و باور نکرده تا محض تجربه رفته و بچشم خود آن سیر زرد

با آن



با آن کیفیات مذکور دیده و از این سبب است در میان کردستان مثلی است مشهور که کاه بکاه دیگری میرود و میخواهد در آنجا
چیزی ببرد صاحب خانه میگوید این پیاز آودالان است خوردنش هست بردنش نیست اورامان بفتح الف
وسکون واو و رای مهمل با الف کشیده و میم بروزن آسیابان اسم بلوکیست از بلوکات محالات کردستان که کوههای
بسیار سخت و صعب دارد و از ابتدای بنیاد آنجا اهلش از ولاة کردستان یاغی بوده و گاهی فی الجمله اطاعتی نموده اند
تا در عهد نواب والا معتمد الدوله فرهاد میرزا دام اجلاله باز بنای طغیان را گذاشتند سالی آنجا را بقتل رسانیدند
ده برادر و بکرش حبس نمود و قتل و غارت زیاده از حد از آنجا بعمل آورده جمیع سلطان زاده ها و بگزاده ها و مشهورین
اهلش ناچار فرار اختیار کرده و بروم رفتند و مترود سرحدی و مردود ابدی شدند فصل واو
آسیاو بواو آخر بروزن آسیاب لفظاً ومعناً آورو بمد الف وسکون واو بروزن آب رو لفظاً ومعناً
ایمرو بکسر الف و یای تحتانی وسکون میم وضم رای مهمل و واو بمعنی امروز است فصل ها آفتاوه بمد الف و بواو
آخر و با بروزن آفتابه لفظاً ومعناً اگره بفتح الف وسکون کاف فارسی وفتح رای مهمل بروزن سدره بمعنی
اینجا آمه بمد الف بروزن خامه لفظیست که اطفال بمادرشان میگویند یعنی مادر و بفتح الف یعنی این
اشاره قریب است انگوژه بفتح الف وسکون نون وضم کاف فارسی و واو معروف وفتح زای فارسی
ما کثیرا را گویند که بعربی آن را صمغ میخوانند و بترکی کثیرا گویند انجمنه بفتح الف وسکون نون
وضم جیم تازی وفتح میم و نون وسکون ها دهیست از دهات کردستان که در چهارده فرسخی قصبه

۲ و اورام در لغت اینها بمعنی گرسنه است و اورامان بمعنی گرسنگان چون از تنگی معیشت گرفتارند از آن جهت اورامان گفته اند و در کتب قدیمه اورمان

آویته بمعنی درهم کردن و مخلوط کردن است

مفتوح واقع شده اَوباره بفتح الف و سکون واو و بای معجم بالف کشیده و فتح رای مهمل و سکون ها دو
معنی دارد اول آن عطر گلهای را میگویند که آن را مگس عسل که او را زنبور عسل نیز خوانند بیرون دور
مکان خود کم کم جمع میکند و بمصرف میرساند دویم چوب درازی را میگویند که مثل نای
اسباب میان آن را خالی میکنند و بواسطه آن آب را از بلندی ببلندی دیگر میبرند
مثلا آب در بلندی واقع شده و گودالی هم هست مانع است از آوردن آب با آن طرف
بلندی لابد همان چوب را میگذارند و آب از میان آن عبور میکند اِیوارَه بکسر الف و یای
مجهول و واو بالف کشیده بر وزن بیچاره وقت غروب را گویند فصل یای تحتانی
اَبَرِی بفتح الف و کسر بای معجم و رای مهمل مفخم و یای معروف بمعنی بگیری در صورت یای تحتانی
آن یای خطاب است و بیای مجهول نیز خوانده میشود یعنی بگیرد در صورت یای آن یای غایب است
اَتِقی بفتح الف و تای فوقانی و کسر قاف و یای مجهول بمعنی می ترکد این لفظ در وقتی استعمال
میدارند که کاسه چینی یا شیشه و امثال آن در نزدیکی آتش باشد محض اینکه حرارت
آتش تاثیر زیاد باو بکند شکسته میشود اَچِی بفتح الف و کسر جیم فارسی و یای معروف یعنی
میروی یای آن خطاب است و اگر بیای مجهول خوانده بشود یای آن غیبت است بمعنی میرود اَچِنی
بفتح الف و کسر جیم فارسی و نون و یای مجهول بمعنی می چیند این لفظ بیای مجهول افصح است و بیای

معروف



معروف خطاب نیز خوانده میشود یعنی می چینی اَخَی بفتح الف و خای نقطه دار و یای معروف
مخاطب سوال است بمعنی میخواهی و بیای مجهول غایب بمعنی میخواهد خبر است اَخُوی بفتح الف
و ضم خای نقطه دار و واو معدوله مفتوح و سکون یای معروف بمعنی میخوری اَرْدِی بفتح
الف و سکون رای مهمل مفخم و کسر دال و یای معروف مخاطب سوال است بمعنی میروی
و بیای مجهول غایب یعنی میرود اَسَرِی بفتح الف و سین مهمل و کسر رای مهمل مفخم و یای مجهول بمعنی
غرغر میکند و بکسر سین مهمل بمعنی پاک میکند اَکِی بفتح الف و کاف تازی و سکون یای معروف استفهام
است یعنی انکار را کنی اَگُرژِی بفتح الف و ضم کاف تازی و کسر زای فارسی و یای معروف مخاطب
یعنی میکشی و بیای مجهول غایب بمعنی میکشد اَکِنی بفتح الف و کاف تازی و کسر نون و یای معروف
مخاطب دو معنی دارد اول بمعنی میخندی دویم بمعنی میکنی و بفتح کاف فارسی و بیای مجهول بمعنی میکند
اَکی بفتح الف و کسر کاف تازی و یای معروف مخفف علی اکبر است مثلا کسی که اسمش علی اکبر باشد
عوام اکراد او را اکی میخوانند اَکِیلی بفتح الف و کسر کاف تازی و یای مجهول تحتانی و لام مفخم
و یای مجهول بمعنی بیکار و بذر می افکند اَقُوزی بفتح الف و ضم قاف و واو معروف و کسر زای معجم و یای
معروف مخاطب بمعنی سرفه میکنی و بیای مجهول غایب یعنی سرفه میکند اَنالِی بفتح الف و نون با الف کشیده
و کسر لام مفخم و یای مجهول غایب بمعنی ناله میکند و بیای معروف مخاطب بمعنی ناله میکنی اَنُوسی بفتح الف و ضم



نون و واو معروف و کسر سین مهمل و یای معروف مخاطب بمعنی مینویسی و بیای مجهول غایب یعنی مینویسد اَنْوارِی
بفتح الف و سکون نون و واو معروف بالف کشیده و کسر رای مهمل و یای مجهول غایب بمعنی نگاه میکند و بیای
معروف مخاطب یعنی نگاه میکنی اَوْلی بفتح الف و سکون واو و کسر لام و یای معروف مخفف ابو الحمد است
مثلا کسی که اسمش ابو الحمد است عوام اکراد او را اَوْلی میخوانند اَوِیری بفتح الف و کسر واو و یای
تحتانی مجهول و کسر رای مهمل و یای معروف مخاطب بمعنی جرئت داری و بیای مجهول غایب بمعنی
جرئت دارد اَیْوَسِی بفتح الف و سکون یای معروف و فتح واو و کسر سین و یای مجهول غایب بمعنی
می بندد و بیای معروف مخاطب بمعنی میبندی اَیْخَی بفتح الف و سکون یای تحتانی و فتح خای نقطه دار
و سکون یای معروف بمعنی می اندازی اَیْخُوازی بفتح الف و سکون یای تحتانی و ضم خای نقطه دار
و واو معدوله بالف کشیده و کسر زای معجم و یای معروف مخاطب بمعنی میطلبی و خواهش آن را میکنی
و بیای مجهول غایب بمعنی میطلبد و خواهش میکند اَیْدِرِی بفتح الف و سکون یای تحتانی و کسر دال
مهمل و رای مهمل و یای معروف مخاطب بمعنی پاره اش میکنی و بیای مجهول غایب بمعنی پاره اش میکند
اَیْرِفینی بفتح الف و سکون یای تحتانی و کسر رای مهمل و کسر فا و یای تحتانی و نون و یای تحتانی
آخر بمعنی میربایید و بیای معروف مخاطب است یعنی تو او را میربایی اَیْژِی بفتح الف و سکون یای
تحتانی و کسر زای فارسی و یای مجهول غایب بمعنی میگوید و بیای معروف مخاطب میشود یعنی میگویی





اَیْژِنا بفتح الف و سکون یای تحتانی و فتح زای فارسی و کسر نون و یای معروف مخاطب بمعنی می
بندی و محکم میکنی و بمعنی زدن ساز و سرنا و امثال آن هم آمده اَیْژِنا یعنی فلان ساز را
میزند و بیای مجهول غایب در هر دو معنی آمده و خوانده میشود اَیْفِرینی بفتح الف و سکون یای تحتانی
و کسر فا و رای مهمل و یای تحتانی و نون و یای مجهول غایب بمعنی بیرون میبرند و بیای معروف هم آمده است
یعنی تو او را بیرون ببر اما و این لفظ در پرنده استعمال میدارند و در غیر آن مستعمل نمیشود اَیْکیشی بفتح
الف و سکون یای تحتانی و کسر کاف و یای تحتانی و شین معجم و یای معروف مخاطب بمعنی تو او را
میکشی این کشیدن اعم از کشیدن اسباب و غیره باشد مثل اینکه میگویند دست فلان را
میکشی یا طناب را میکشی یا کشیدن قلیان و امثال آن باشد چنانچه میگویند قلیان میکشی یا
و دارا [illegible] میکشی یا نقیه را میکشی و بیای مجهول غایب در این معانی آمده اَیْگِرِنی بفتح الف و سکون
یای تحتانی و کسر کاف تازی و سکون رای مهمل مخفف و کسر نون و یای مجهول بمعنی [illegible]
و کسر کاف فارسی و سکون رای مهمل مفخم بمعنی بر می افروزاند و بیای معروف اگر نیز خوانده
میشود که در هر دو معنی خطاب باشد باب با فصل الف با بر وزن ماست معنی
دارد اول مخفف باد است که بعربی آن را نسیم و ریح میخوانند و [illegible] دویم بمعنی [illegible]
ولی در این معنی منفردا مستعمل نمیشود باید مرکب باشد و این لفظ در ابتدا واقع میشود نه انتها چنانچه

میگویند بابیت بمعنی بگذار تا بپا بدار قرار که معلوم میشود درین معنی مخفف باشد بیا باشد بسیم بمعنی ورم است
که برآمد کیست در اعضا خواه بادرد باشد و خواه بیدرد که فصحای فرس آن را آماس خوانند بادیا
بابای ابجد و دال مهمل و رای مهمل مخفف و یای تحتانی با الف کشیده بر وزن نادرشا بمعنی تاب دارد
و تابیده شد این لفظ را در ریسمان و مثال آن استعمال میدارند بادا با واو بر وزن بالا هدرا
گویند که پدر پدر باشد برا بکسر بای عجم بر وزن چرا برادر را گویند همانا مخفف او است و گاهی نیز
خطاب میشود بمعنی ای برادر بَرْدِریا بفتح بای عجم و سکون رای مهمل مخفف و کسر دال مهمل و سکون رای
ثانی و یای تحتانی با الف کشیده بمعنی مرخص شد بَرْزا بفتح با و رای مهمل و زای معجم با الف کشیده گیاهی است
خوش طعم و معطر و سبز رنگ سبزی آن مانند سایر گیاها تاریک نیست بلکه روشن است بقدر یک وجب
بلند میشود شاخه شاخه خیلی زیادی دارد و در جای هموار نمی روید در کوه صعب و سخت سبز میشود
وکندن و آوردن آن بر مردم خیلی دشوار است بزحمتهای کلی آورده میشود بجای آنرا میخورند داغ
آنرا هم بجوشانیده میسازند و با طعمه میخورند و خیلی کم دوام است در صحرا بیشتر از ده روز و دوازده
روز دوام ندارد بَرْلا بفتح بای عجم و رای مهمل و لام مفخم با الف کشیده یعنی مرخص و سر خود و ول است
چنانچه میگویند این شخص برلا بوکه یعنی مرخص شده کسی با او کاری ندارد بَرْوا با واو بر وزن برنا
دو معنی دارد اول امر از نگاه کردن است یعنی نگاه کن دویم بمعنی باور و اعتقاد است بِزْیا بکسر بای عجم

وسکون



وسکون رای مهمل مفخم و یای تحتانی با الف کشیده بمعنی بریده شد و اگر رای مهمل آن مخفف باشد
یعنی بِرِده شد بَسْیا بفتح با و سکون سین مهمل بر وزن دریا بمعنی بسته شد بِکا بکسر بای معجم
و کاف با الف کشیده بر وزن رجا یعنی بکند بَلا بفتح بای معجم و لام مفخم با الف کشیده بر وزن
جَلا بمعنی آفت و بلاست در فارسی به لام مخفف خوانده میشود و در کردی بلام مفخم و بکسر اول
بمعنی بگذار بِنْوا بکسر بای معجم و فتح نون و واو با الف کشیده دو معنی دارد اول بیخ و بن هر دیوار را
میگویند دویم اصطلاح داب گیری را گویند که در بالای آسیاب از سنگ و چوب
می بندند که آب در آنجا جمع شود و همیشه بجهة آسیاب بشتاب برود و آسیاب بواسطه آن بند آب
بگشد بیدا بکسر با و یای معروف و دال مهمل بر وزن هرا بمعنی بده بده بِیرا بکسر با و یای مجهول
و رای مهمل مخفف با الف کشیده بر وزن زیرا لفظ امر است یعنی بیار در بعضی صورت کلمه و اداة است
و برای تکلم با انصاف را گویند در معنی ارزد و لفظ مرکب است بِیزا با یای معروف و زای
معجم بر وزن بینا علفی است خوش طعم و خوشبو که در کوهستانات ساوج بلاغ و مکری میروید
و بعمل می آید خیلی کم یاب است و غلب آنرا با ماست پرورش میدهند و میان خیک ماست
میریزند که آنرا خوشبوی و معطر سازد و در نزد حکما خیلی محلل غلظات است و بعضی هم آنرا با سیر کرد کرده تر
میدهند و همراه طعام میخورند در لغت فرس قدیم و خواص فرس جدید بدین لفظی بنظر نرسید که بمعنی



این علف باشد و لیکن عوام فرس آنرا بیوزا خوانند بِیشْریا بکسر با و یای مجهول و زای فارسی و یای
معروف تحتانی با الف کشیده بر وزن کیمیا بمعنی پخته شد بِکا بکاف تازی با الف کشیده بر وزن
بیجا بمعنی بکند بِیلا بکسر با و یای مجهول و لام مفخم با الف کشیده بمعنی بگذار بِیوا بکسر با و یای
معروف و واو با الف کشیده بمعنی ببرد فصل تای تحتانی بابِیت بای عجم با الف کشیده
و کسر بای عجم ثانی و یای مجهول و سکون تا بمعنی بگذار تا بیاید باسیت بکسر بای عجم و تای
فوقانی با الف کشیده و کسر سین مهمل و یای تحتانی مجهول و سکون تای فوقانی بمعنی خفه بشود
باتِشیت بکسر با و تای فوقانی با الف کشیده و کسر شین و یای تحتانی مجهول و سکون تا بمعنی
تراشیده بِجیت بکسر با و جیم فارسی و یای مجهول و سکون تا بمعنی برود بِخَفیت بکسر با و فتح
خای نقطه دار و کسر فا و یای تحتانی مجهول و سکون تا یعنی بخوابد و بیای معروف خطاب میشود
یعنی بخوابا بُخُوات بضم با و خای نقطه دار و واو معدوله با الف کشیده و سکون تا بمعنی بخورد
و بکسر با و بیواو معدوله که بخات باشد یعنی ببیند از دور بُخُوَرکیت بضم با و خای نقطه دار
و واو معدوله و سکون رای مهمل و کسر کاف فارسی و یای تحتانی و سکون تا بمعنی خورده
بشود و بکسر با و خا و بیواو معدوله یعنی انداخته شود بُخُوَنیت بضم با و خای نقطه دار و واو معدوله
و کسر یای مجهول تحتانی و نون و یای تحتانی مجهول و سکون تا یعنی بخوانند بِزاکات بکسر با و سکون

رای



رای مهمل و فتح الف و کاف تازی با الف کشیده و سکون تا یعنی بمنزل میرسد و میتواند
بمنزل برسد بِرْدِت بکسر با و سکون رای مهمل و کسر دال مهمل و سکون تا یعنی بُردی بَرَت
بفتح با و رای مهمل ایضا بفتح رای مهمل ثانی و سکون تا ثمر را گویند که بدان جانوران را گیرند
که بزبان فارسیان آن را بالان خوانند بُرویت بضم با و سکون رای مهمل و کسر واو مجهول
و یای مجهول و سکون تا یعنی برود و بیای معروف خطاب میشود یعنی بروی بِریت بکسر با و رای مهمل و یای
تحتانی معروف و سکون تا یعنی بُریدی بِفْرِیت بکسر با و سکون فا و کسر رای مهمل و یای مجهول
و سکون تا یعنی ببرد بِکات بکسر با و کاف تازی با الف کشیده و سکون تا یعنی بکند بِمْریت
بکسر با و سکون میم و کسر رای مهمل و یای مجهول تحتانی و سکون تا یعنی بمیرد و بیای معروف خطاب
یعنی بمیری بَنَرت بکسر با و فتح نون و رای مهمل و سکون تا بیخ و بن خانه و عمارت را گویند
که در زمین کنده میشود که بفارسی آن را پِی میگویند بُنُوسیت بضم با و نون و واو معروف و کسر
سین مهمل و یای مجهول و سکون تا یعنی بنویسد و بیای معروف خطاب میشود یعنی بنویسی بُوات بضم
با و واو با الف کشیده و سکون تا یعنی ببرد بُویت بضم با و کسر واو و یای مجهول تحتانی و سکون تا یعنی
بشود بُوِژیت بضم با و کسر واو و یای مجهول تحتانی و کسر زای فارسی و یای مجهول تحتانی و سکون تا
یعنی بگوید و اگر یای آخر آن معروف باشد خطاب میشود یعنی بگوئی بُوِیسیت بضم با و کسر واو

و بای تحتانی و کسر سین مهمل و یای مجهول تحتانی و سکون تا یعنی بیاسند و بیای معروف خوانده شود خطاب است یعنی بیاسیتی بیث بکسر با و یای مجهول و سکون تا یعنی بیاید و بیای معروف یعنی بیائی بیخات بکسر با و یای معروف تحتانی و خای نقطه دار بالف کشیده و سکون تا یعنی بیفشاردش و آن را بینداز د بیریث بکسر با و یای تحتانی مجهول و کسر رای مهمل و یای معروف تحتانی و سکون تا یعنی بیاری و بیای مجهول یعنی بیارد بیلیث بکسر با و یای مجهول تحتانی و کسر لام مفخم و یای مجهول و سکون تا یعنی بگذارد و بیای معروف خطاب میشود یعنی بگذاری

فصل جیم فارسی بَچْ بفتح با و سکون جیم فارسی بر وزن کچ جوجه جمیع رندها را گویند عموماً و جوجه کبوتر را گویند خصوصاً و بفرس قدیم موی پیش سر را گویند بِلَچْ بکسر با و سکون لام و جیم فارسی میوه ایست گرد هیئت و زرد رنگ که بهی دارد باغی هم دارد که در اواخر فصل پائیز بهم میرسد از الفارسی نال زنگ خوانند و در گردی آن را گویژ هم میگویند بُوچْ بضم با و واو و سکون جیم فارسی بر وزن کوچ یعنی چرا برای چه

فصل خای نقطه دار باخ بر وزن شاخ باغ را گویند ها نا مبدل اوست و بفرس قدیم باخ را راه میگویند که طریق باشد باتلاخ بیای معجم بالف کشیده و سکون تای فوقانی و لام مفخم بالف کشیده بر وزن چارباغ زمینی را گویند که از کثرت گل هم حیوان و هم انسان در وی بفتند بیرون آمدنش مشکل باشد که از اعوام

لای لژک



فرس لژک خوانند بَرْخ بر وزن چرخ بره را گویند و در فارسی بمعنی بعض است این لفظ در فارسی کثرت معانی دارد حصه و نصیب را گویند و آلاب و آبشخور را هم خوانند و بمعنی برق و رعد هم است و ماهی را نیز گویند و بلفظ شکلاتی آتش هم گویند و بمعنی شبنم هم آمده است بَلْخ بفتح با و سکون لام مفخم بر وزن سلخ جرمی را گویند در وقتی که شیشه پر از آب قوره و امثال آن باشد و میل از دهان کند بعلت خلو آن هوا در او تاثیری کند و حرم سغدی بر روی آن می افتد آن را بلخ میخوانند و در فارسی نام شهریست معروف و مشهور در خراسان که دوبیرانیز که سرحد ایران کنند

فصل دال مهمل بای کرد بیای معجم بالف کشیده و سکون یای تحتانی و کسر کاف تازی و سکون رای مهمل دو معنی دارد اول بمعنی ورم کرد دوم کسی را میگویند که بکمتر چیزی بکبر و تفاخر بنماید بَرْد بر وزن فرد سنگ را گویند که تیرگی آن از ادوش خوانند و بعربی حجر گویند این لفظ را باین معنی غالبا اعوام اکراد مستعمل میدارند و کرد صحرانشین و بلوکات و دهات کردستان همه سنگ را برد خوانند و خواص شهرنشین سنگ را کچک میگویند چنانچه در باب کاف و فصل کاف ذکر میشود همین برد که بمعنی سنگ است فرس قدیم است و درین لفظ عوام اکراد صحت تلفظ دارند نه خواص بانکی کِرِدْ بیای معجم بالف کشیده و سکون نون و کسر کاف فارسی و یای تحتانی و کسر کاف تازی و سکون رای مهمل و دال مهمل یعنی او را آواز نمود

فصل رای مهمل بَرْ بفتح با و سکون رای مفخم بر وزن فر



کلیم را گویند و بکسر با سه معنی دارد اول بعضی را گویند از گله و امثال آن دوم دو نفر در سواری شرط می بندند و اسپ دوانی مینمایند و نه بازی میکنند هر کدام زرنگ تر و بهتر باشند آن دیگری را بجا میگذارد و آن حالت گذاشتن را بر میگویند سیم بندهای رنگارنگ را میگویند که زنها در وقت بافتن قالی میان تار و پود قالی میکنند و آن را میگویند و بمقراض آن را می برند که غیر از تار و پود است و بفتح با و سکون رای مخفف سه معنی دارد اول ثمر درخت را گویند دوم حفظ و نقطه را گویند سیم پیش رو را میگویند بَرْوخوار بفتح با و رای مهمل مخفف و سکون واو و ضم خای نقطه دار و واو معدوله بالف کشیده و سکون را بر وزن علف زار سراپای کوه را گویند که در مقابل سراپائین بَرُوژور بفتح با و رای مهمل و سکون واو و ضم زای فارسی واو معروف و سکون رای مهمل سرا بالا را گویند که در مقابل سراپائین باشد بَفْر بفتح با و سکون فا و رای مهمل بر وزن برف لفظاً و معناً ٣
بَنْگِرْ بکسر با و سکون نون و کسر کاف و سکون رای مهمل مفخم نانی را میگویند که در سیخ دیگ در وقتی که روغن می اندازند آن را میگذارند و برنج را بر روی آن میکنند و آن را الفارسی ته دیگ بترکیه دیگ قازماق میگویند بُور بضم با و واو مجهول و سکون رای مهمل رنگیست در میان سفیدی و سیاهی که فارسیان آن رنگ را خاک بخفی گویند و اسپی که باین رنگ هم باشد میگویند در برهان قاطع و فرهنگ جهانگیری این لفظ را بمعنی اسب سرخ رنگ را نوشته اند و اعتقاد

بلاز

٢ بَرْزار بکسر بای موحده و زای فارسی بالف کشیده و سکون رای مهمل پاک کردن زراعت و بوستان را گویند از گیاه های خودرو تا اینکه همان گیاه ها قوت از زراعت نگیرند و در فارسی آن را خارزن خوانند ح

٣ بِگار بکسر بای موحده و کاف فارسی بالف کشیده و سکون رای مهمل معبر رودخانه را گویند و آن جائی است که آب رودخانه زیاد نیست و راه عبور از آن مشکل نشود و کسانی که بلدیت دارند از آن نقطه آن معبر را بشخص نمایند که عابرین نشیبت از آن جا عبور کنند و ... عبور گاه را نیز گویند ح



کاتب بور بمعنی سرخ باشد صحت ندارد بِیر بر وزن شیر دو معنی دارد اول چاه آب را گویند دوم فکر و حافظه را میگویند معنی اول که چاه آب باشد منقول از قول عرب است و معنی دوم که فکر و حافظه باشد فرس قدیم است و بهندی بمعنی برادر است و ترکان یک را گویند که عدد اول است بلیبار با و بای معجم بر وزن بیمار فلفل فرنگ را گویند که اکراد اغلب با سرکه ترشی میسازند و میخورند

فصل زای معجم بَز بفتح اول بر وزن رز چربی را گویند که در گوشت بعلت فربهی بهم میرسد که غیر دنبه است و بفارسی رسم و آئین و طرز و روش را گویند و بزبان فرس معانی مختلف دارد که امر بر بزیدن است و مخفف بزم هم آمده و زمین پشته بلند و تیغ کوه را نیز گفته اند باز بر وزن ساز جستن و پریدن را گویند از جای بجای در کردی همین یکمعنی دارد و لیکن در فارسی معانی مختلف دارد احتیاج بنوشتن نیست مگر دو معنی آن که غریب است و مشهور نیست اول بمعنی شراب است که آن را بعربی خمر خوانند دوم گذرگاه سیل را گویند بَرَز بفتح اول بر وزن طرز بمعنی بلند است که در مقابل پست است باین معنی فرس قدیم است و در فارسی بمعنی کشت و زراعت و کشاورزی باشد و مالهٔ بنایان را نیز گویند که بدان کاگل و گچ بر دیوار مالند بَراز بفتح با و رای مهمل بالف کشیده بر وزن طراز دو معنی دارد اول خوک را گویند که بعربی آن را خنزیر خوانند دوم نام طایفه ایست از طوایف کردستان

فصل شین معجم بَش بفتح اول بر وزن غش قسمت و حصه و نصیب را گویند و بفارسی مطلق

بند را گویند عموماً و بندی که از آهن و برنج بر صندوقها زنند خصوصاً و زراعتی را نیز گویند که دیمزار
باشد و به آب باران بعمل بیاید **باوُش** بر وزن جاوش آغوش را گویند که بعربی آن را قبع خوانند
**بُرِیُوش** بضم بای موحده و سکون را و کسر واو و یای مجهول و سکون شین نقطه دار طنبور را گویند که بترکی
آن را یارمه خوانند **فصل** قاف **بِلق** بکسر بای موحده و سکون لام مفخّم و قاف حباب آب و امثال
آن را گویند **بُوق** بضم بای موحده و واو مجهول و سکون قاف سه معنی دارد اول بخار حمام و امثال حمام
را گویند دوم شاخ گوسفند کوهی است که مغز آن را برون می آورند و در حمامها بجهة اخبار زنها
برفتن حمام می نوازند و در دیهها نیز آن را بر بیدار ند در وقت نشستن بجهة طلب آن را می نوازند
و در فرس قدیم نیز باین معنی آمده است سیم چشمی را میگویند که از جای خود حرکت کرده باشد که بفارسی آن را
بلگ بضم با و لام خوانند و در فارسی چادر شب بزرگ را گویند که رختخواب را در آن بندند **فصل**
کاف تازی **بالوک** بیای موحده بالف کشیده و ضم لام و واو معروف و سکون کاف بر وزن سالوک
گوشت زیادهٔ را میگویند که بقدر یک نخود یا بزرگتر بر انگشت انسان یا سایر اعضای انسان پیدا
میشود و اگر آن را ببرند کمتر اذیت میرساند و در حیوانات از قبیل اسب و امثال آن نیز پیدا میشود
**باوک** بیای موحده بالف کشیده و سکون واو و کاف تازی پدر را گویند که بعربی آن را اب
خوانند **باویشک** بیای موحده بالف کشیده و کسر واو و یای مجهول و سکون شین نقطه دار و کاف تازی

بمعنی اژدرا



خمیازه را گویند **بلچک** بفتح بای موحده و لام و جیم فارسی و سکون کاف تازی کدوی را میگویند که
تبری پوست آن را میگیرند و پاره پاره آن را کش مینمایند و آن را در آفتاب میگذارند تا خشک شود بعد از
خشک شدن آن را بر میدارند و در زمستانها و بهارها با آتش از او میسازند که آتش او بشدت لذیذ
و شیرین میشود **بِلِسک** بکسر بای موحده و لام مفخّم و سکون سین مهمل و کاف تازی سیخی است از
آهن درست مینمایند قریب یک ذرع درازست و سرش بقدر کف دستی پهن است و این در سه چهار شغل
بکار می آید اول هر وقت زنها بخواهند تنور را بهم زنند بآن بهم میزنند دوم کله گوسفند را بجهة
کله پاچه وقتی که پاک میکنند و موهای آن را میسوزانند بآن در میان تنور نرمش میکشند و نان را هم بآن
از تنور جدا مینمایند و گاهی آتش را بر سر تنور میگذارند و دیگ را بر روی آن می نهند که آب در میان آن
گرم شود با آتش بپزند و در فرس قدیم باین معانیها آمده و بفتح با و لام در فارسی بمعنی پرستوک است
که بعربی آن را خطاف خوانند و ترکی آن را برنک با رای مهمل خوانند **بوچک** با بای موحده بر وزن کوچک
لفظاً و معناً **بیرنک** با رای مهمل بر وزن سیمرنک لفظاً و معناً **فصل** کاف فارسی **بانک** با بای موحده
و کاف فارسی بر وزن رنگ دو معنی دارد اول اذان را گویند دوم مطلق آوازه و داد و فریاد است
**بِزِنک** بکسر بای موحده و زای معجم و سکون کاف فارسی مرجان را گویند **بِژانک** بکسر بای موحده و زای
فارسی بالف کشیده و سکون نون و کاف فارسی مژه را گویند **بلگ** بفتح بای موحده و سکون لام مفخّم

۲ **بلگ** بفتح بای موحده و لام مفخّم و سکون کاف تازی
سفیدی را گویند که از ناخوشی برص یا از خوشی بر بدن
آدمی پیدا میشود و هر چیز سیاه و سفید را نیز گویند
**بجک** بفتح بای موحده و کسر جیم فارسی و سکون
کاف تازی فرق سر را گویند و المعلوم است
**برگ** بکسر بای موحده و سکون رای مهمل
و کاف تازی دو معنی دارد اول پیچ خوردن
روده و درد شکم را گویند که از امتلاء
معده یا از سردی هوا عارض شود دوم
چوب کوتاهی است که بدست
میگیرند و در وقت ضرورت
بجهة مدعی اندازند
و یا در وقت شکار
بجهة صید
می اندازند
ح

۳ **بیانک** بکسر بای موحده و یای معروف بالف کشیده
و کسر نون و سکون کاف تازی بهانه را
گویند و آن معروف است
ح

۲ **بازک** با بای موحده بالف کشیده و کسر زای
معجم و سکون کاف فارسی هر چیز سیاه و سفید را
گویند که درهم باشد
ح



و کاف فارسی بر وزن برگ لفظاً و معناً **بنگ** با بای موحده بر وزن چنگ دارو ئیست که درویشان آن را
می کشند و آن را بعبارت درویشی اسرار و چرس میخوانند خاصیتی در وی نیست مگر اینکه هر کس آن را
بکشد و مداومت بر او بنماید از هوسهای متفرقه و خیالهای بیهوده می افتد و لذت خیالات حاصل میشود و در
خیال اذیت کردن احدی نیست و قوه مجامعت بالکلیه از او منقطع میشود و بهیچوجه این خیالها را
نمیکند بعد از چندی مداومه بر آن ترک کردنش از جمله محالات است و نمیتوانند ترک آن بکنند
و بتجربه رسیده هر کسی مایل و کشنده آن باشد نکبت آن را میگیرد و در میان مردم مبغوض و مطرود و خوار شد
**بیژرنگ** بکسر بای موحده و سکون یای مجهول و کسر زای فارسی و سکون نون و کاف فارسی غربال را گویند
**فصل** لام **بال** با بای موحده و لام مفخّم بر وزن خال سه معنی دارد اول بازو را گویند که بعربی عضد باشد
و در فرس قدیم نیز باینمعنی است و باینمعنی مخصوص انسان است اگرچه مؤلف برهان قاطع بجهة
حیوانات چرنده نیز استعمال داشته ولی چون بتحقیق دقت شود غیر از انسان چه در کردی
و چه در فارسی مستعمل نمیشود چنانچه از کسی شنیده اند بال اسب یا بال خر یا بال گوسفند و امثال آن
گویا صاحب برهان این عبارت را نقلاً نوشته نه عقلاً دوم جناح مرغ را میگویند و در فارسی نیز
باین معنی است چنانچه میگویند پر و بال سیم ردیف حال است یا جای حقی چنانچه میگویند حال و بال
و در ترکی بال بمعنی عسل است **بَرمال** بفتح بای موحده و سکون رای مهمل و میم بالف کشیده و سکون

لام مفخّم



لام مفخّم بر وزن ابدال دو معنی دارد اول مشتی روی خانه باشد که آن را جلوخان میگویند دوم بمعنی
سجاده نماز است و باین معنی اخیر اصطلاح درمات سنندج است که اکثر اهل شهر آن را باین معنی مستعمل
میدارند **بُول** بضم بای موحده و واو معروف و سکون لام مفخّم خاکستر را گویند و بواو مجهول دو معنی دارد اول
بمعنی بسیار است که بعربی آن را کثیر میگویند و گویا در این معنی این لغت مخفف لغت یونانیهاست زیرا
بسیار و زیاد را در لغت یونانی پولو خوانند دوم دانه از خوشه انگور باشد **بُول بُول** بضم هر دو بای موحده
و هر دو واو مجهول و فتح لام مفخّم اول و سکون لام مفخّم ثانی ژند ژند بدن را میگویند که در زیر لب آهسته آهسته با خود
حرف زدن باشد از روی قهر و غضب و در خشم شدن از خشم و بعبارت اُغُر النّد النّد نیز میگویند بهمین معنی چنانچه
در باب لام و فصل دال بعد از این ان شاء الله تعالی ذکر میشود و صدای که از بشیر استماع میشود در وقت کردن نشکار
آن را نیز بول بول میگویند و بسکون هر دو لام بمعنی دانه دانه باشد **فصل** میم **بُم** با بای موحده بر وزن
نم ایستادن هر چیز را میگویند که از روی تکبر و تبختر باشد و کسی را نیز میگویند که در کشتی خانه مدتها کار کرده
باشد و گوشت کار کردن گرفته باشد میگویند بم شده یعنی ساز شده و صاحب قوه شده و درختی
که دراز و انبوه باشد و راست بایستد آن را نیز بم میگویند **بِلْم** با بای موحده و لام مفخّم بر وزن مسلم ساق
برگ برنج را گویند که برگ آن مثال برگ نی است و آن را جمع میکنند در زمستانها در ولایات سردسیر
درخت انار و امثال آن را با او می پوشانند که انار را از سرما حفظ کند و روی حوض را نیز با آن بجهة یخ

می‌پوشانند و گویا این لغت را در فرس قدیم بلبون میگویند و این مخفف اوست ولی بلبون در معنی
فرس قدیم سارنج صحرائیست و آن برگش مانند برگ گردکان می‌ماند که عربان آن را عرفج بری
خوانند فصل نون ۲ بان با بای موحده بروزن نان بمعنی بام است که طرف بیرون سقف خانه
باشد و در فرس قدیم نیز باینمعنی هست و در فارسی معانی مختلف دارد و از آنجمله محافظت کننده و نگاهدارنده
را گویند و سکه با کلمه دیگر ترکیب شود چنانچه میگویند باغبان و نگهبان و دربان و بمعنی لادن
هم هست بان کلین با بای موحده بالف کشیده و سکون نون و کسر کاف فارسی و لام مخفف و سکون
یای مجهول و نون چیزی است که از چوب خیلی بزرگ و سخت درست میکنند که در درازی بقدر
یکذرع میشود و مدور است و مدوری آن بقدر یک سنگی خیلی بزرگ است که در زمستان و بهار
در پشت بامها آن را میگردانند که خاک و گل آن مستحکم بکند و خانه محفوظ از چکه باشد
بادربان ببای موحده بالف کشیده و کسر دال مهمل و سکون رای مخفف و یای تحتانی بالف
کشیده و سکون نون بمعنی تابدادن و تابیدن است ۲ باوژن ببای موحده بالف کشیده و
فتح واو و کسر زای فارسی و سکون نون زن پدر را میگویند که نامادری باشد بردیان
بکسر بای موحده و سکون رای مهمل و کسر دال مهمل و یای تحتانی بالف کشیده و سکون نون
بمعنی بُرد و بند بریشن بضم بای موحده و سکون رای مهمل و کسر واو و سکون یای مجهول و کسر شین

نقطه دار

۱ بِن بکسر بای موحده و سکون نون بکارت دختر را گویند و در فارسی با ضم با بیخ و بنیاد هر چیز را گویند و سوراخ مقعد را نیز گویند ح

۲ باوان با بای موحده بالف کشیده و واو بالف کشیده و سکون نون خانه پدر و مادر زن را گویند یعنی که در خانه شوهرش نیست ح



نقطه دار و یای معروف و سکون نون آشی است که اکراد آن را از بلغور درست میکنند و اغلب
در زمستان با طعام فقرا آن است برُوین بضم بای موحده و سکون رای مهمل و کسر واو و سکون یای
معروف و نون یعنی برویم لفظ جمع است و باین معنی بچین نیز میگویند برین بکسر بای موحده و رای
مهمل مفخم و سکون یای معروف و نون بریدن را گویند بریان بکسر بای موحده و سکون رای
مهمل و یای تحتانی بالف کشیده و سکون نون دو معنی دارد اول بمعنی بریدن است دویم بمعنی
بُریان است بضم با و آن چیزی است که بره یا بزغاله را سر بریده می‌آرند و پاک او را میشویند
و نمک زیادی باو میزنند و آن را بجنبر میگیرند و در تنور بالای یک مجمعه آتش میگذارند که از شب
تا صبح در آنجا می‌ماند و بموافق قاعده پخته میشود که لذت آن غیر لذت سایر گوشتهاست
بزن بکسر بای موحده و زای معجم و سکون نون بز را گویند که عربان آن را معز خوانند ۲ بیران با
بای موحده و رای مهمل بروزن سیران امر است از آوردن یعنی بیار بیسان بکسر بای موحده
و سین مهمل بالف کشیده بروزن حیران بوستان را گویند فصل واو بُو بضم بای موحده
و سکون واو معروف دو معنی دارد اول جغد را گویند و آن مرغیست بنحوست مشهور و همیشه در
ویرانها سکونت مینماید گویند در هر شهری و دهی بخواند آنجا خراب خواهد شد دویم استفهام است
یعنی شد و بواو مجهول بمعنی بوی است که رائحه باشد و در فارسی نیز باینمعنی آمده و بزبان لرها

۲ بهمن بفتح با و سکون ها و فتح میم تخته‌ای برفست که در وقت بهار از بلندی باران از قله کوه جدا شده بدره‌ها می‌ریزد ح



یعنی بپا و بفتح با بزبان اهل گروس یعنی بپا بانَ ناو ببای موحده بالف کشیده و فتح نون
اول و نون ثانی بالف کشیده و سکون واو بام اندود را میگویند که در فصل پائیز پشت بامها را
کاهگل می‌مالند بجهت حفظ خانه از چکه بُچو بضم بای موحده و ضم جیم فارسی و سکون واو یعنی برو بَرُو
بفتح بای موحده و ضم رای مهمل مفخم بوت را گویند و بکسر با امر است بر رفتن یعنی برو بفراو
بفتح بای موحده و سکون فا و رای مهمل بالف کشیده و سکون واو آب برف را گویند که در وقت تابستان
برف در سر کوهها می‌ماند و آفتاب میزند و آب میشود و از دره کوهها سرازیر می‌آید بلاو بکسر بای
موحده و لام مخفف بالف کشیده و سکون واو چیزی است که از چرم درست میکنند بقدر یکذرع درازی
دارد و بقدر سه انگشت پهنی که اسپی سرکش باشد بکمر آن را از زیر چنه اسپ می‌بندند و یکسرش را
بسینه بند اسپ می‌بندند بجهت دفع سرکشی آن و بفتح با و لام مفخم بالف کشیده بمعنی پهن و گشاده است
چنانچه میگویند بلاو شد یعنی پهن و گشاده شد بناو بکسر بای موحده و نون بالف کشیده و سکون واو
چوبیست که اغلب چوگان را از آن میسازند و بفارسی آن را زبان گنجشک میگویند و گویا وجه تسمیه
باین اسم شده بعلت برگ آن است زیرا برگش مانند زبان گنجشک است بوتو بضم بای موحده
واو مجهول و ضم تای فوقانی و واو مجهول یعنی برای تو بوسو بضم بای موحده و واو مجهول و ضم سین
مهمل و واو مجهول آن است که کهنه میان آتش بیفتد و بوی سوختن آن بیاید آن بوی را بوسو میگویند

بولاو



بُلاو بضم بای موحده و واو معروف و لام مفخم بالف کشیده و سکون واو آب خاکستر را گویند و آب
خاکستر آن آبی است که انگور را بجهت مویز در او میکشند خصوصا و آن چنان است که چون انگور را
میخواهند مویز بکنند بالضروره در این صفحات کردستان خاکستر زغال را جمع میکنند و در
میان خمرها میریزند و خمرها را پر از آب میکنند بقدر هفت هشت روز میماند بعد از آن که جمیع
خاکستر ته نشین میشود آب آنها را در میان دیگ بزرگ میریزند و زیر دیگ را آتش میکنند
تا که بجوش می‌آید خوشه خوشه انگور را در آن آب میکشند و بیرون می‌آورند و پیش آفتاب میگذارند
تا خشک بشود و وقتی که خشک شد مویز است مشهور است که همان آب در وقت بجوش زدن اگر دست را
در آن بگذاری اذیتی نمیرساند بیدرو بکسر بای موحده و یای معروف و فتح دال مهمل و رای مهمل و سکون
واو یعنی آزار و کن بیرو بکسر بای موحده و یای مجهول و فتح رای مهمل و سکون واو یعنی بیاور و بعضی بمعنای
یعنی دوباره برگرد و بیا بیگرو بکسر بای موحده و یای معروف و فتح کاف تازی و رای مهمل و سکون واو
یعنی آن را ابکش از قبیل برنج و امثال آن فصل ها بادروشه ببای موحده بالف کشیده و سکون دال
مهمل و ضم رای مهمل و واو مجهول و فتح شین معجم و سکون ها بادزن را گویند که بعربی آن را مروحه خوانند
بادوه ببای موحده بالف کشیده و ضم دال مهمل و بفتح واو و سکون ها بوران را گویند و آن است
چون برف ریزه می‌آید باد هم می‌وزد برف را از اطراف باطراف میبرد ۲ بانه ببای موحده و فتح

بارهته بضم را و مهمله و سکون میم ... را ... از ... شیع کوه ... معتدل ... و ... ریزه ... بارهته گویند ح

۲ واو محرف باد و دمه است ح

لام مفخم بروزن ناله و شکشی است که فوشبجیان از اراز جرم و امثال آن درست میکنند در وقت فروش یک
گرفتن آن را بدست میکشند که از تیزی حک فروشش از تنی بدست آنها نرسد ۲ باوکه بیای موحده با الف
کشیده و سکون واو و فتح کاف تازی و سکون ها خطاب است یعنی ای پدر بوبسلیمانه بفتح بای موحده
وضم بای فارسی و واو معروف بضم سین و فتح لام مفخم و سکون یا و میم بالف کشیده و بفتح نون و سکون ها
هدهد را گویند و آن مرغیست معروف ۳ بده بکسر بای موحده و فتح دال مهمله و سکون ها یعنی بده
برادَه بکسر بای موحده و رای مهمله بالف کشیده و فتح لام مفخم و سکون ها خطاب است یعنی ای برادر برده
بفتح بای موحده و سکون رای مهمله و فتح دال مهمله و سکون ها یعنی ربا کن و وصل کن برژنه بکسر بای موحده
و رای مهمله و سکون زای فارسی و فتح نون و سکون ها یعنی برزن بزنده بفتح بای موحده و کسر رای مهمله و سکون میم
و فتح دال مهمله و سکون ها یعنی مرار با کن بزوانه بضم بای موحده و سکون رای مهمله مفخم و واو بالف کشیده و فتح
نون و سکون ها یعنی نگاه کن برونسکه بضم بای موحده و رای مهمله و واو معروف و سکون سین مهمله و فتح کاف
تازی و سکون ها برق را گویند که در فصل بهار صداهای عجیب و غریب از ابر می آید و بلا فاصله برق میزند
آن برق را بعبارت اکراد بروسکه خوانند بریده بفتح بای موحده و کسر رای مهمله و یای معروف و بفتح دال
مهمله و سکون ها یعنی او را رها کن بزانه بکسر بای موحده و زای معجم بروزن نشانه بمعنی ... بالضم و بدان
بسنه بفتح بای موحده و سکون سین مهمله بروزن نسیه یعنی او را کفاف ... بساکه بفتح بای موحده و سکون

سین مهمل

۲ کرتر که بهله گویند بانَه
بر وزن چانه اسم یکی از بلوکات
کردستان است که جنگل آنجا مازوج
زیاد دارد و در هر سال از آنجا باطراف می برند
مح

۳ و اغلب این لغت را با هر دو بای فارسی
خوانند که بای اول هم مشتبه بای دوم فارسی
بچکه بفتح بای موحده و سکون جیم فارسی و فتح
کاف تازی و اخفای ها بچه حیوانات
چرنده و پرنده را گویند
بعموس
مح



سین مهمل و یای تحتانی بالف کشیده و بفتح کاف فارسی و سکون ها یعنی لبته شده بلارز بکسر بای موحده و لام مفخم
بالف کشیده بروزن نهانه یعنی بگذار و کار نداشته باش ۲ بلوچه بضم بای موحده و لام مفخم و واو معروف و فتح جیم
فارسی و سکون ها کیسه ایست که آسیابانها از ارادت میکنند بجهت مزد خود گرفتن از صاحبان گندم و آرد که از
سی من چهار من را بهان کیسه میبرند بلوکه بفتح بای موحده و ضم لام مخفف و واو مجهول و بفتح کاف تازی
و سکون ها کوشتیست که در میان فرج زنان میباشد و از آن الفرس قدیم چچوله گویند و بزبان عوام فرس
چچول نیز گویند و ناجیک را هم در بعضی ادوات شنیده ام میگویند ولی محقق نشده که فارسی است
یا عربیست ۴ بمره بکسر بای موحده و سکون میم و فتح رای مهمله و سکون ها لفظ امر است یعنی بمیر بنوسه
بضم بای موحده و نون و واو معروف و فتح سین مهمل و سکون ها لفظ امر است یعنی بنویس بوچه بضم
بای موحده و واو مجهول و فتح جیم فارسی و سکون ها یعنی برای چه و بجه علت و چرا بوکه بضم بای موحده و واو
معروف و فتح کاف فارسی و سکون ها یعنی شده است مثلا میگوید فلان کار واقع بوکه یعنی واقع
شده است بویژه بضم بای موحده و کسر واو مجهول و یای مجهول و فتح زای فارسی و سکون ها امر است
یعنی بگو بوبیه بضم بای موحده و کسر واو مجهول و یای مجهول و فتح سین مهمل و سکون ها لفظ امر است از رسانیدن است
یعنی در رنگ کن و باشد و بکسر بای موحده بلا واو نیز استعمال میشود که بیه بیای تحتانی مجهول باشد
بایره بکسر بای موحده و یای معروف و کسر بای موحده ثانی و فتح رای مهمل و سکون ها دو معنی دارد اول

۱ بلکه بفتح بای موحده و سکون لام مفخم
و فتح کاف فارسی و اخفای ها نمونه
و پارچه از اموال مسروقه را گویند و آن
چنان است که اموال و اسباب از کسی سرقت
میرود و بعد از مدتی همان صاحب اموال
یکپارچه از اموال مسروقه خود در جایی پیدا
کند و به نیواسطه جمیع اسباب را پیدا نماید
مح

۲ بلیسه بکسر بای نقطه دار موحده و لام مفخم
و یای مجهول و فتح سین مهمل و اخفای ها شعله
و زبانه آتش را گویند و کنایه از شخص
هم است که آتش قهرش تیز شود
و از حالت طبیعی برون
رود مح



جانوریست سیاه رنگ و ضعیف بدن که بقدر انگشت خنصر درازی دارد و در میان درختهای
بید اغلب پیدا میشود و بید را میخورد و سوراخ مینماید و دویم لفظ امر است یعنی آن را ببر و قطع
بکن بپپوه بکسر بای موحده و یای معروف و کسر بای فارسی و یای مجهول و فتح واو و سکون ها
یعنی بپاش بکن بیترسینه بکسر بای موحده و یای معروف و کسر تای فوقانی و سکون رای
مهمل و کسر سین مهمل و یای مجهول و فتح نون و سکون ها یعنی بترسانش و تخویف و تهدیدش کن
بیخه بکسر بای موحده و یای معروف و فتح خای نقطه دار و سکون ها یعنی او را بیندار بیخوازه
بکسر بای موحده و یای معروف و ضم خا و واو معدوله بالف کشیده و فتح زای معجم و سکون ها یعنی
آن را طلب بکن و خواهش بکن و بکسرش این لفظ غالبا در امر زن گرفتن واقع میشود چنانچه
زنان در میان دو شخص معهود است این یک بدیگری میگوید بیخوازه یعنی همان زن معهود را بگیر
و بحباله نکاح در آور بیخوینه بکسر بای موحده و یای معروف و بضم خا و کسر واو معدوله و یای
مجهول و فتح نون و سکون ها امر بر خواندن است یعنی بخوان بیرانه بکسر بای موحده و یای
مجهول و رای مهمل بالف کشیده و فتح نون و سکون ها بروزن بیخانه امر است برآوردن یعنی بیار
بیرفینه بکسر بای موحده و یای معروف و کسر رای مهمل و فا و یای مجهول و فتح نون و سکون
ها امر است بر ربودن یعنی او را بربای بیرمنه بکسر بای موحده و یای معروف و کسر رای مهمل

و سکون میم



و سکون میم و فتح نون و سکون ها امر است بر خراب کردن خانه و امثال آن یعنی خراب کن و گاهی
بتفاوت مقام امر است بر انداختن انسان بزمین یعنی او را بزمین بزن بیژه بکسر بای موحده
و یای مجهول و فتح زای فارسی و سکون ها امر است بر گفتن یعنی بگو بیشکه بکسر بای موحده و یای
مجهول و سکون شین معجم و فتح کاف تازی و سکون ها گهواره را گویند بیشکینه بکسر بای موحده و یای
معروف و سکون شین معجم و کسر کاف تازی و یای مجهول و فتح نون و سکون ها امر است بر شکستن
یعنی بشکن بیشوینه بکسر بای موحده و یای معروف و ضم شین معجم و کسر واو و یای مجهول و فتح نون و سکون
ها امر است بر بهم زدن یعنی بهم بزن بیکه بکسر بای موحده و یای معروف و فتح کاف تازی و سکون
ها امر است بر کردن یعنی فلان کار را بکن بیکرنه بکسر بای موحده و یای معروف بکسر کاف تازی
و سکون رای مهمل و فتح نون و سکون ها امر است بر تراشیدن خط یعنی آن را بتراش و بکسر کاف
فارسی امر است بر افروختن یعنی آتش را برافروزان بیانسه بکسر بای موحده و یای معروف و نون با الف
کشیده و فتح سین مهمل و سکون ها امر است بر شناختن یعنی او را بشناس بیوه بکسر بای موحده و یای
معروف بروزن شیوه امر است بر بریدن یعنی آن را ببر بیوینه بکسر بای موحده و یای معروف
و فتح واو و سین مهمل و سکون ها امر است بر بستن یعنی آن را ببند بیویشنه بکسر بای موحده و یای
معروف و فتح واو و سکون شین معجم و فتح نون و سکون ها امر است بر پاشیدن یعنی آن را بپاش

فصل بای تحتانی بِی بکسر بای موحده و سکون یای مجهول امر است بر آمدن یعنی بیا و بفتح بای موحده بر را
گویند که تعربا آن را مغوجل خوانند بارِی ببای موحده بالف کشیده و کسر رای مهمل و یای معروف مخفف
باریده است یعنی بارش آید بَرّی بکسر بای موحده و رای مهمل مفخم و بیای معروف یعنی بَرّید مخفف اوست
بِرِدی بکسر بای موحده و سکون رای مهمل بکسر دال مهمل و بیای معروف یعنی بَرد از همان صیغه است بجز رای
تفاوتی دارد بِرِسی بکسر بای موحده و سکون رای مهمل و کسر سین مهمل و بیای معروف گرسنه را گویند
بُرُنوتِا بضم بای موحده و سکون رای مهمل و ضم نون و بواو معروف بکسر تای فوقانی و بیای معروف انفیه را گویند
چنانچه دستگیر میشود این لفظ از لغت ترک جغتای استفاده شده و اکراد ازنه استعمال میدارند زیرا
که بلغت ترک جغتای بُرون را بینی گویند که تعربا انف باشد و مای آن نسبت است و آن دارو بمخصوص
از انجمله برنوتا می نامند که نسبت به بینی دارد باب بای فارسی فصل الف پاچرا بابای فارسی و جیم فارسی
و رای مهمل بر وزن پارسا چیزیست که از گل درست میکنند بترکیب باسوز مس که چراغ برسر
آن بگذارند پاسا ببای فارسی و سین مهمل بر وزن پاشا جبر بانقص را گویند چنانچه میگویند
پاسای کرد یعنی پیش از این حرکت بدی اگر کرده حالا از آن جبر میشود و ازو خود رفع کرد ۲ پَروزِبا بالضم بای
فارسی و رای مهمل و کسر زای معجم بر وزن زلو بیا اندک سوختن پر مرغها و غیر آنچه از پشم درست
میکنند گویند مثلا آتش که بر نمد سفید میگویند آن نمد پروزبا یعنی مرغ نزدیک آتش میافتد میگویند پر آن

۲ پتا یعنی ناخوش از کام است ع





مرغ پروز با پَروکیا بالضم بای فارسی و رای مهمل و واو معروف و کسر کاف و یای تحتانی بالف کشیده
خسته شدن و مرده شدن را میگویند که باعث آن ضرب شدیدی شده باشد چنانچه کسی از بلندی به پستی
بیفتد و از پشت بامی بر زمین آید میگویند پَروکیا یعنی روده و امعایش از هم گسیخته شد فی الحقیقه
گسیختن روده را گویند پَژیا بکسر بای فارسی و سکون ژای فارسی و یای تحتانی بالف کشیده یعنی
پاشیده و ریخته شد پَس بابای فارسی و سین مهمل بر وزن لب کلیر امیگویند که جمع شده و خرمن
کرده باشند و آب بر و به بندند و گوشت بخته بشود تا هیچ از آن الکار برند بزبان فارسی ام شهرت
در ملک فارس که عربان اتراف خوانند پُولا بالضم بای فارسی و واو مجهول و لام مفخم بالف کشیده
فولاد را گویند که از آن کارد و شمشیر و امثال آن سازند پُویا بالضم بای فارسی و واو معروف بر وزن گویا
یعنی پوسیده شد و بزبان فرس پویا را دونده و رونده گویند پِچیا بکسر بای فارسی و یای مجهول
و کسر جیم فارسی و یای تحتانی بالف کشیده پیچیده را گویند پیوِژیا بکسر بای فارسی و یای مجهول و کسر واو
و یای تحتانی و سکون زای فارسی و یای معروف بالف کشیده یعنی باو گفته شد پیدِزیا بکسر بای
فارسی و یای مجهول و کسر دال مهمل و سکون رای مهمل و یای تحتانی بالف کشیده یعنی باو داده شد
پیا بکسر بای فارسی بر وزن بیا بجای حرف ندا است و منادی نکره چنانچه عربان میگویند یا رجل
و فارسیان میگویند ای مرد و اکراد نیز میگویند پیا یعنی ای مرد فصل بای فارسی پِنب بکسر بای فارسی

و ماست ... باش برزنده و برید و برو و شو
او را نیز پرو وکیا گویند و این لفظ از
باین معنی اغلب زیادی بین ... ش
از کاف میخوانند که پروکیا باشد
و بجای کاف قاف هم آمده ع



و سکون لام مفخم و سکون بای فارسی چیز نشست را گویند و بفتح بای فارسی بهانه و بهانه جوئی را گویند
پُوپ بضم بای فارسی بر وزن توپ گیسوی زنان را گویند عموما و گیسوی زنهای پیر را که بطرف
سفیدی میرود خصوصا و بفارسی کاکل مرغان را گویند فصل تای فوقانی پَت بفتح بای فارسی
و سکون تای فوقانی پاره پاره های رسن را گویند که مندرس و کهنه بود و از مندرسی پاره شده باشد
و کاه و امثال آن را با آنها به بندند و بفارسی زناری باشد که بر کاغذ و جامه دهند و پشم نرمی را
نیز گویند که از بیخ موی بز بروید و آن را شانه بر آورند و از آن شال بیافند و کلاه نمد و کپنک
و امثال آن از او درست کنند و از آن لغت کُردی گُرگ بضم کاف اول و سکون را و کاف ثانی که هر دو
کاف تازی باشد خوانند پال گَفت ببای فارسی بالف کشیده و سکون لام مفخم و فتح کاف تازی و سکون
فا و تای فوقانی یعنی خود را دراز کشید پُوت بضم بای فارسی و واو معروف و سکون تای فوقانی
تهی و میان خالی و بیمغز را گویند و در فارسی جگر گوسفند را گویند و اقسام خوردنیها و انواع اطعمه و
اشربه نیز میگویند و نوعی از خربزه هم است ۲ پِیوُت بکسر بای فارسی و بیای مجهول و ضم واو مجهول
و سکون تای فوقانی یعنی باو گفت فصل جیم فارسی پاچ ببای فارسی و جیم فارسی بر وزن
ماچ تیشه را گویند که با آن خاک بکنند پَچ پَچ بکسر هر دو بای فارسی و فتح جیم فارسی اول و سکون
جیم فارسی ثانی حرف زدن آهسته را گویند و پچ گوشی حرف زدن را نیز میگویند و در فرس

۲ پیت بکسر بای فارسی و بیای معروف
و سکون تای فوقانی یعنی برکت است چنانچه
میگویند این طعام پیت داشت یعنی برکت
داشت و زیاد بود ع





قدیم باین معنی آمده و کلمه هم باشد که شبانان بز را بدان پیش خود خوانند پِرچ بکسر بای فارسی و سکون
رای مهمل و جیم فارسی زلف مردان را گویند عموما و زلف درویشان را گویند خصوصا پِرو پُوچ بکسر بای فا
رسی و ضم رای مهمل و بواو معروف و ضم بای فارسی و بواو معروف و سکون جیم فارسی بیهوده و بیفایده را
گویند پُوچ بضم بای فارسی و بواو معروف و سکون جیم فارسی بر وزن کوچ هر چیزی بیمغز و تهی و خالی و بیهوده
و بیفایده و باین معنی باشد گویند فصل خای نقطه دار پَخ بفتح بای فارسی بر وزن نخ باصطلاح نجاران
پهلو را گویند چنانچه میگویند از چوب را چهار پخ کن و بکسر اول کلمه ایست که بره و گوسفند و بز را بدان
برانند و دور کنند و در هر دو صورت فرس قدیم است تفاوتی که دارد اینست که لفظ فرس قدیم سگ و گربه را
بدان برانند و بکردی بره و امثال آن پُورِخ بضم بای فارسی و بواو مجهول و سکون رای مهمل و کسر تای
فوقانی و سکون خای نقطه دار ریشه زخم و دمل را گویند فصل دال مهمل پاوَند بواو بر وزن پابند
بندی باشد از آهن که در پای گناهکاران و مجرمان گذارند و اغلب شبها در پای اسب گذارند تا محفوظ
از دزد بردن باشد در معنی اول منقول از فرس است پِرد بکسر بای فارسی و سکون رای مهمل و دال مهمل
پل رودخانه و جوی است را گویند و بزبان اهل گیلان هم باین معنی باشد و در فارسی معانی مختلف دارد
از انجمله بفتح اول بمعنی خواب است مانند خواب مخمل و ما هوت نه خوابیدن که در مقابل بیداری است
فصل رای مهمل پاسار ببای فارسی بالف کشیده و سین مهمل بر وزن آثار زیادی لب دیوار را

گویند که بجهة حفظ دیوار از باران وآن چنانست که بعد از این دیوار خانه تمام میشود چوب بید یا چنار یا
امثال آنها را می آورند یکذرع یکذرع یا درازتر قطع میکنند ودیگر نزدیک هم برلب دیوار میگذارند که
بقدر یکوجب زیاده از دیوار باشد وبالای آنها ترکهای چوب وبتی می نهند وگل بروی میمالند کاگل میکنند
که تا دیوار را حفظ کند وبفارسی بمعنی لگد باشد پاشوره بیای فارسی بالف کشیده وضم شین معجم وواو
مجهول وسکون رای مهمل سنگ پا را گویند که در حمام پای را با آن میشویند پُور بضم بای فارسی ولام
مخفف وبواو معروف وسکون رای مهمل دو معنی دارد اول آنکه دان را گویند وآن چیزیست معروف
که برلب بامها میگذارند مرور وعبور آب بران دویم بمعنی نی باشد که نوازنده کان آن را می نوازند
پنچه نار بفتح بای فارسی سکون نون وفتح جیم فارسی وسکون ها وتای فوقانی بالف کشیده وسکون
رای مهمل خمره سُستر قه را گویند وبزبان طالقانی وگیلانی آن را چینک خوانند پُوز بضم بای فارسی
وبواو مجهول وسکون رای مهمل معجم دو معنی دارد اول دراج را گویند که بترکی آن را مرغ داد ومعنی توتو
خوانند زیرا میگویند این عبارت از آواز آن فهمیده میشود از آنجهت باین اسم موسوم نموده ام
ودیگری آن را مرغ آتی کناسه نیز میگویند بهر حال بفرس قدیم هم باین معنی است که دراج باشد دویم
جای را میگویند که وسعتی ندارد وخفه ودلتنگ باشد فصل زای معجم پَز بفتح بای فارسی بروزن
خز گوسفند را گویند پراویز بفتح بای فارسی بروزن فرادیز لفظاً ومعناً وآن سجاف جامه وغیر آن

[۲] پرواره بضم بای فارسی وسکون رای مهمل وواو بالف کشیده وسکون رای مهمل خانه کوچکی را گویند که در فصل زمستان اورا بر چوب بندند تا فربه شود ظاهراً در فرس قدیم نیز باین معنی آمده
صح

[۲] پیوار بکسر بای فارسی وبیای تحتانی مجهول وواو بالف کشیده وسکون رای مهمل بمعنی پوشیده وپنهان است صح

باشد



باشد پُوز بضم بای فارسی بروزن روز ساق پا را گویند ودر فرس قدیم نیز ساق را گویند نه ساق پا
بل ساق درخت وبفارسی منقار مرغان را گویند وما بین لب وبینی را نیز گویند وپیرامون وگرداگرد
دهان حیوانات هم آمده پُواز بضم بای فارسی وواو بالف کشیده وسکون زای معجم پاره چوبی
باشد که نجاران وقتی بخواهند تخته یا چوب بزرگ را شق کنند اول بتیشه کمی از آن شق می کنند
بعد همان پاره چوب را در آن شق میکوبند وبپشت تیشه میزنند تا یکدفعه شق ببرد واز هم جدا
شود وگاهی از آن آلتی محکم از آهن درست میکنند فصل سین مهمل پُوس بضم بای فارسی
بروزن طوس مخفف پوست باشد که آن معروفست وبفارسی چرب زبانی وفریب وفروتنی را گویند
پیس بکسر بای فارسی وبیای مجهول وسکون سین مهمل بمعنی پوست گوسفند وامثال آن را گویند ودر
فارسی غدهٔ میباشد که در اعضای انسان پیدا شود که آن را بعربی برص خوانند وخرمای ابوجهل را
نیز گویند وآن گیاهیست که از پوست آن رسن میتابند فصل شین معجم پِشْ پِشْ بکسر هردو
بای فارسی وسکون هردو شین معجم کلمه ایست که گربه را با آن صدا کنند وپیش خود خوانند پُوش
بضم بای فارسی بروزن موش خس وخاشاک را گویند که بعربی آن را حشیش خوانند وبفارسی
زره وجوشن را گویند وامر بدور شدن از راه هم هست یعنی از راه دور شو ونام گیاهی است
که آن را از طرف ارمن می آرند پوش وپلاش بضم بای فارسی وواو معروف وسکون شین معجم



وبواو عاطفه بکسر بای فارسی ولام معجم بالف کشیده وسکون شین بمعنی خس وخاشاک است که پوش
خس باشد پلاش خاشاک فصل فا پِف بکسر بای فارسی وسکون فا بادیست که بجهة آتش روشن کردن
ویا افروختن از دهن بدمند فصل کاف تازی پَسَک بفتح بای فارسی وسین مهمل وسکون کاف
تازی لباسی است از بند پشمی درست میکنند وطریق درست کردن اینست که آن را در حمام میمالند
بنوعی که موها بهم میرسانند مختصر نوعی آن را میمالند که مثل ماهوت صاف میشود بعد از آن آن را لباس
میدوزند وطریق دوختن آن هم چنین است که آن را در عرض یکوجب یکوجب میبرند ودوباره بهم میدوزند
ودرازی آن تا کمر است وآستین ندارد خاصیتی وفایده در آن است در وقت پوشیدن آن همان
پشت گرم میشود واین لباس مختص صفحات کردستان است از قبیل کرکی ومساوج طلاع وسقز وبانه وارومی
ومراغه وامثال آنها پُوک [۲] بضم بای فارسی بواو معروف وسکون کاف دو معنی دارد اول آنکه بمعنی مغز
ومیان تهی باشد ودرین معنی فرس قدیم است دویم پنجه ایست را میگویند در وقتی که از روی قهر وغضب
یا از راه شوخی وصحبت آن را گشاده میکنند وبر روی کسی میگذارند واین کار از عمل زنان است ودر
فارسی غلهٔ را گویند که در جای پنهان کنند وخاک بر بالای آن بریزند وبادی که بجهة آتش روشن کردن
از دهن بدمند وآتش گیره را نیز گفته اند پِسْتَک [۲] بابای فارسی وتای فوقانی بروزن میسک عیب و
وقت را گویند بزبان گیلانی وطالقانی ابریشم خمره ستر قه را گویند که پنج روزه تار باشد وبفارسی کرمیست

[۲] وبکسر بای فارسی وسکون سین مهمل کسی را گویند سر زبان بگیرد ومخرج سین نوشته باشد
صح

[۲] پیک بابای فارسی ویای تحتانی وبای فارسی مضموم وسکون کاف تازی تنگ آهنگران را گویند وآن معروف است بترکی آن را چکش خوانند صح

که جاهای



که جاهای ابریشمی را خورده وضایع کند پیشوک [۲] بکسر بای فارسی بیای معروف وضم شین معجم وبواو مجهول
وسکون کاف تازی نام گیاهی است رستنی وآن در اول بهار میروید پخش بدورست چون سنج پیاز
وبرگ آن هم شبیه است به برگ تره که در فارسی آن را باصطلاح حکما زراوند مدحرج وزراوند
طویل خوانند گویا دو نوع میباشد یکی را زراوند طویل میگویند یعنی دراز وآن را شجره رستم وقثاء الحیه
میخوانند ویکی را زراوند مدحرج فصل کاف فارسی پِزَک بکسر بای فارسی وزای معجم وسکون کاف
فارسی لیفه زیر جامه را گویند وآن چیزیست که بند زیر جامه در وی میکشند پُلُونگ بضم بای فارسی
ولام مخفف وبواو معروف وسکون سین مهمل وکاف تازی ماده وآن را گویند پلیسرک بکسر بای
فارسی ولام مخفف وبیای معروف وکسر سین مهمل وسکون رای مهمل وکاف فارسی پرستو را
گویند که بعربی آن را خطاف خوانند وآن مرغیست بقدر یک گنجشک وبالهای آن دراز وتیز است
نوعی که از سر هم میگذرد ورنگش سیاه وسفید است معروف است واغلب در میان خانهای نشیمن مردم
آشیانه میگیرد کسی اذیتی بآنها نمیرساند پَمگ بفتح بای فارسی ومیم وسکون کاف فارسی پنبه را
گویند پُوپ چِرنگ بضم بای فارسی وبواو مجهول وسکون بای فارسی ثانی وفتح جیم فارسی
وسکون رای مهمل وضم میم وسکون کاف فارسی کبک سفید را گویند چه پوپ بمعنی کبک است
وچرنگ بمعنی سفید پُوپاک بضم بای فارسی وبواو مجهول وبای معروف بالف کشیده وسکون کاف

[۲] پیزوک بکسر بای فارسی وبیای مجهول وضم زای معجم وبواو مجهول وسکون کاف تازی جوش وجوشیدنی را گویند که از کثرت حرارت بر بدن آدمی سر زند
صح

پرشنگ بکسر بای فارسی وسکون رای مهمل وکسر شین معجم وسکون نون وکاف فارسی ریزه ریزه وشراره را میگویند که از آتش در وقت باد زدن ویا از آهن در وقت پتک زدن جدا ومتفرق میشود ودر ترکی آن را قوز خوانند صح

هر چیز پوسیده را گویند پیاک بکسر بای فارسی و یای معروف بالف کشیده و سکون کاف فارسی
مردان را گویند مطلق که بعربی آن را رجل خوانند ۲ پیچک بکسر بای فارسی و بیای معروف
و کسر جیم فارسی و سکون کاف فارسی گیاهیست کوهی و بزرگ سبز است خیلی تند و تیز است بمثابه
نعنع گلی دارد در خوردن آن خیلی لذت دارد و عجب طریق خوردن آن در میان کوهستانات
اینست که آن را قیمه میکنند و ریزه ریزه پیش مینمایند و در وقت نان سختن بقدر دو نان خمیر میگیرند
و آن را میان آن خمیر میکنند بعد همان خمیر را نان میسازند چون نان شد بگرمی آن را با اینها
روغن میگذارند و میخورند پیغک بکسر بای فارسی و بیای معروف و کسر فا و سکون کاف فارسی
قاو را گویند و آن چوبها باشد پوسیده آن را بجای آتش گیره بکار برند یعنی با سنگ و چخماق آتش
در آن زنند و بعرس قدم آن را بیغه خوانند بر وزن حیفه که اکراد ها را الکاف فارسی مبدل
کرده اند پیلک بکسر بای فارسی و بیای مجهول و بکسر لام مفخم و سکون کاف فارسی دو معنی دارد
اول پوست پشت چشم را گویند که در بالای مژگان است دوم پوست نخود در تر را میگویند که نخود
در میان آن است فصل لام پل بفتح بای فارسی و سکون لام سه معنی دارد اول بمعنی
پر است که پر مرغ و امثال آن باشد که بعربی آن را ریش خوانند دوم بلام مفخم سنگ و کلوخی است که بر
میدارند و بکسی میزنند و یا سبع و درنده را با آن دور میکنند سیم بمعنی رست و بال است چنانچه
میگویند

۲ پیارزک بکسر بای فارسی و یای معروف بالف کشیده و سکون رای مهمله و بکسر زای معجم و سکون کاف فارسی گره بسته را گویند که زنان خیاطه در ... خورده در میان آن میگذارند و آن معروف است
صح





میگویند پل او را بگیر یعنی دست او را بگیر ۳ پشکل بکسر بای فارسی و سکون شین معجم و فتح کاف تازی
و سکون لام مفخم سرگین شتر و گوسفند و آهو و بز و امثال آن باشد که بعرس قدیم نیز بهمین معنی است
و در فارسی پشک و پشکل و پشکره نیز گویند ۲ پلپل بفتح بای فارسی و لام و بای فارسی ثانی و سکون لام
ثالث عجله و تعجیل و تندی در هر کار را گویند پوتل بضم بای فارسی و بواو معروف و فتح تای فوقانی
و سکون لام مفخم چیز سمغز و میان تهی را گویند پوچل بضم بای فارسی و بواو معروف و فتح جیم
فارسی و سکون لام مفخم که چیز سمغز و میان تهی باشد ۲ پیزل بکسر بای فارسی و بیای معروف و بکسر
زای معجم و سکون لام مفخم گیاهیست بقدر یکذرع دراز و خیلی باریک است اغلب اکراد وقتی بخواهند
پنیر تر را بجای ببرند میان آن میگذارند و اغلب در میان آب سبز میشود پیکول بفتح بای فارسی
و سکون یا و ضم کاف تازی و بواو مجهول و سکون لام مفخم خار مغیلان را گویند و آن خاریست معروف
فصل نون پان بهای فارسی بر وزن نان بهن را گویند و بفارسی برگی باشد که آن را در
هندوستان با آهک و فلفل خورند تا لبها را سرخ گردانند پوشمین بضم بای فارسی و بواو مجهول
و فتح بای فارسی ثانی و سکون شین معجم و کسر میم و بیای معروف و سکون نون چادر شبی است
که در ولایت کردستان از ریسمان پشمی سفید میبافند و درست میکنند و زنها بجای چادر شب بسر
میکشند و در وقت خوابیدن در تابستانها بجای پشه گردان لب میکشند چون از پشم درست میشود

۳ پرزول بکسر بای فارسی و سکون رای مهمله و ضم زای موحده و بواو مجهول و سکون لام مفخم ریزه ریزه نان و امثال آن را گویند و کنایه از شخص بیکاره هم است صح

۲ پشکول بکسر بای فارسی و سکون شین معجم و ضم کاف تازی و بواو مجهول و سکون لام مفخم چوبی را گویند که در پس در خانه نهند تا در و ... و در فارسی آن را مافه گویند

۲ بمعنی پوتل است که گذشت صح
صح





و تاره بود و آن هم پشمیست از نیجهة باین اسم موسوم شده زیرا که پو در کردی بمعنی پود است و پشم هم
معروف است و بمعنت زنده و بار زنده خودی را گویند از آهن که در روزهای جنگ بسر میگذارند
پوشین بضم بای فارسی و بواو معروف و کسر شین معجم و بیای معروف و سکون نون تشکی را گویند
که دو ذرع یا سه ذرع بزرگ است و زنهای کردستان از زیر آبدار سر می بچیند پین بفتح بای فارسی
و کسر یا و سکون نون سرگین اسب و استر و خر و امثال آن گویند فصل واو پو بضم بای فارسی
و بواو مجهول مخفف پود است و آن معروف است ۲ پاشاراو ببای فارسی بالف کشیده و شین معجم
بالف کشیده و رای مهمل بالف کشیده و سکون واو فاضلاب حوض را گویند و آن معروف است
و فاضلاب هر چیزی را میگویند پارشو ببای فارسی بالف کشیده و کسر شین معجم و سکون یای تحتانی
و واو مجهول سحور را گویند که آن برخواستن و نان خوردن است بجهة روزه پرو بفتح بای فارسی
و ضم رای مهمل و بواو مجهول جامه که پاره پاره شده باشد و پارهای آن کهنه و مندرس شده گویند و بفارسی
سرورک را گویند پراسو بفتح بای فارسی و رای مهمل بالف کشیده و ضم سین مهمل و بواو معروف
استخوانهای پهلو را گویند و بفارسی آن را دنده گویند پردو بفتح بای فارسی و سکون رای مهمل
و ضم دال مهمل و بواو معروف نی و چوبها را گویند که بر بالای تیر سقف خانه میگذارند و خاک را بر آن
میریزند و آن بجهة حفظ تیرها است از خاک و گل که میریزند پشو بفتح بای فارسی و کسر شین و سکون
یای تحتانی

۲ پازناو ببای فارسی بالف کشیده و سکون زای معجم و نون بالف کشیده و سکون واو چوبی است که در زیر سنگ آسیاب میگذارند که گاهی آرد درشت شود همان چوب را بلند مینمایند و اگر نخواهند آرد خوب ریزه شود آن را میخوابانند صح





یای تحتانی و واو پریشان و غمناک را میگویند پلاو بکسر بای فارسی و لام مفخم بالف کشیده و سکون واو
پلو و چلو را گویند و آن معروف شاه و گدا است فصل ها ۲ پارکه ببای فارسی بالف کشیده و فتح رای
مهمل و کاف تازی و سکون ها یعنی پارسال پارینه ببای فارسی بالف کشیده و کسر رای مهمل و بیای مجهول
و فتح نون و سکون ها کوساله یکساله را گویند پازنه ببای فارسی بالف کشیده و سکون زای فارسی و فتح
نون و سکون ها بر وزن پاشنه لفظاً و معناً پازینه ببای فارسی بالف کشیده بکسر زای فارسی و بیای
معروف و فتح نون و سکون ها بر وزن پارینه افت و اشغال گندم و جو و غیره را گویند ۲ پوسلیمانه هدهد را
گویند که در باب بای تازی و فصل ها مرقوم شد پپوله بفتح بای فارسی و ضم بای ثانی فارسی و بواو معروف
و فتح لام مخفف و سکون ها پروانه را گویند و آن جانوریست که شبها خود را بشعله شمع و چراغ زند پتروکه
بفتح بای فارسی و سکون تای فوقانی و ضم رای مهمل و بواو مجهول و فتح کاف تازی و سکون ها پوست
خون آلودی را گویند که بر بالای زخم و جراحت باشد و چون زخم و جراحت روی به بهبودی
بکند و خشک شود آن پوست می پرند و دور می اندازند که پوست بجا مانده است پتکه بفتح بای فارسی
و سکون تای فوقانی و فتح لام مفخم و سکون ها گندمی را میگویند که میجوشانند بقدری که نیم
پخت بشود بعد از آن آن را خشک میکنند و خورش مینمایند و چند نفر تخماقهای چوبها را
بدست میگیرند و آن را میکوبند تا آنکه پوست گندم است می افتد و جدا میشود و آن را بلغور میسازند

۲ پاپاله [illegible] صح

۲ پالدمه ببای فارسی بالف کشیده و سکون لام مفخم و کسر دال مهمل و فتح میم ... نخالهای ... از ... که آن برگ آن قدری پهن ... و اغلب در صحراها میروید
پاوه بر وزن ساوه قریه است از توابع جوانرود و در ... قریه ... ... و بیشتر ال توت ... انگور است صح

پچه بفتح بای فارسی وجیم فارسی وسکون ها خوابگاه مواشی واغنام باشد وآن جاییست که در
کوهها وصحراها بجهة گاو وگوسفند وجز آن چهار پایان لب رزند تا شب هنگام در آنجا باشد واز آن
بفارسی آغال وغول واغل وغل میگویند وبعربی آن را مربض خوانند پژپوله بضم بای فارسی وسکون
رای مهمل بضم بای فارسی ثانی وبواو مجهول وبفتح لام مفخم وسکون ها آتش آماج را گویند پرسه
بکسر بای فارسی وسکون رای مهمل وفتح سین مهمل وسکون ها عزاداری زنانه گویند عزاداری مردانه
را فاتحه خوانی میخوانند وبفارسی بضم بالدائی را میگویند گویا مخفف پارسا باشد پروکیاگه بضم
بای فارسی ورای مهمل مخفف وبواو معروف وبکسر کاف تازی ویای تحتانی بالف کشیده وفتح کاف فارسی
وسکون ها یعنی خسته شده وآن خسته شدنها را گویند که از کثرت دویدگی یا از افتادن از پشت
بام وامثال آن باشد پروشه بفتح بای فارسی وضم رای مهمل وبواو مجهول وفتح شین وسکون ها
فی واستفراغ را گویند وبضم بای فارسی آمدن برف را میگویند که ریزه ریزه وآهسته آهسته بیاید
وبفارسی جوششی را گویند که بر اعضای مردم برآید وآن را بتازی بیزه خوانند پروسکه
بضم بای فارسی ورای معجم وبواو معروف وسکون سین مهمل وفتح کاف تازی وسکون ها ریزه
ریزه آتش را گویند که بواسطه بادزدن از آتش سوی وجدا میشود پژمه بکسر بای فارسی وسکون زای
فارسی وفتح میم وسکون ها عطسه را گویند پسرگوده بفتح بای فارسی وسکون سین مهمل وفتح بای

فارسی ثانی



فارسی ثانی وسین مهمل ثانی وضم کاف تازی وبواو مجهول وفتح لام مفخم وسکون ها جانوریست بقدر
یک گردی وخیار فقریست اذیت بکسی نمیرساند پشیله بکسر بای فارسی وشین معجم ویای معروف
وفتح لام مخفف وسکون ها بچه گربه را گویند پلپینه بفتح بای فارسی وسکون لام مفخم وبکسر بای ثانی
فارسی ویای معروف وفتح نون وسکون ها خرفه را گویند که معروفست وبفارسی آن را پرپهن
وپرپهن وتخمه نیز گویند وبعربی آن را فرفخ ورجله وبقلة الحمقا خوانند وبهندی لونیه وکهول
گویند پلخه بفتح بای فارسی وسکون لام مفخم بردن تخمه گوساله گاو ومیش را گویند پلکه بفتح بای فارسی
وسکون لام مخفف وفتح کاف تازی وسکون ها دو معنی دارد اول بند قبا وارخالق وامثال آن را
گویند دوم گیسوی زنان باشد در حالت تابیدگی وبافتن پلوشه بفتح بای فارسی وضم لام
مفخم وبواو مجهول وفتح شین معجم وسکون ها رشته ونخ پوشان را گویند وآن رستنی است معروف ۲
پنج بزبله بفتح بای فارسی وسکون نون وجیم تازی وبفتح بای ابجد وسکون رای مهمل وکسر
زای معجم ویای معروف وفتح لام مخفف وسکون ها بازی ها باشد که اطفال اکثر اوقات
مشغول آن میباشند وآن اینست که دو نفر از اطفال رو بروی هم می نشینند وهر یک پنج
پاره کاشی یا سنگ یا امثال آن وآن پارها هر یک بترکیب قران نازک ومدور است
بگیرند وهر یک رسد خود که پنج است از کف دست بهوا می اندازند وبه پشت دست بگیرند

۲ پند بکسر بای فارسی وفتح نون دال خطاها
تخته مدوری گویند که در ملک کردستان
وبعضی جاهای دیگر نان باتیر راو
پهن میبایند که بجهة تخته
کردن بکار آید فرخ



واگر هر کدام همه آن پنج سنگ را به پشت دست بگیرد چنانکه هیچ کدام از آنها بزمین نیفتد بازی گاه را
برده واگر یکی یا زیاده بر زمین افتاد بازی را باخته پندمیاگه بفتح بای فارسی وسکون نون وفتح دال
مهمل وسکون میم ویای تحتانی بالف کشیده وفتح کاف فارسی وسکون ها یعنی ورم کرده وآماس آورده
پوپه بضم بای فارسی وبواو مجهول وفتح بای فارسی وسکون ها دو معنی دارد اول کرشت زیادیست که بر
فرق خروس وامثال آنست ودوم تیغه کوه را میگویند وبفارسی هدهد را گویند پونگه بضم
بای فارسی وبواو معروف وسکون نون وفتح کاف فارسی وسکون ها پودنه ونعناع را گویند پیچوانه
بکسر بای فارسی وبیای مجهول وسکون جیم فارسی وواو بالف کشیده وفتح نون وسکون ها برعکس
وبعکس را گویند که بفارسی وارونه باشد پیچه بفتح بای فارسی وسکون یا وفتح جیم تازی وسکون
ها بزوبان را گویند که بعربی آن را سلم خوانند پیرگه بکسر بای فارسی وبیای مجهول وفتح رای
مهمل وکاف تازی وسکون ها یعنی پر برود پیشه بکسر بای فارسی وبیای مجهول وفتح شین معجم وسکون
استخوان را گویند ۲ پیگنه بفتح بای فارسی وکسر یای تحتانی وسکون نون وفتح کاف تازی
وسکون ها آردی را میگویند که خباز در پیش دست خود دارد وخمیر را بگیرد کمی از آن آرد
برا وی پاشد که خمیر بدستش نچسبد فصل یای تحتانی پاساری ببای فارسی بالف کشیده
وسین مهمل بالف کشیده وکسر رای مهمل ویای تحتانی گنجشک را گویند ۳ پرسی بکسر بای فارسی وسکون

رای مهمل

۳ پتی بفتح بای فارسی وکسر تای مثناة فوقیه ویای معروف
برهنه وخالی را گویند چنانچه اگر پا با دسر وامثال
آنها استعمال ورازند بمعنی برهنه است واگر با دست
وکیسه وامثال اینها استعمال ورازند بمعنی خالی است
م

۲ ومنه گردی است سنگ بزور صاحبی
پیشه اشکنی نیم سنگ بزور
ماجش در رجاق زفرین شعر
استخوان می شکند
م



رای مهمل وکسر سین مهمل ویای تحتانی مخفف پرسیدست پژاندی بکسر بای فارسی وزای فارسی
بالف کشیده وسکون نون وکسر دال مهمل وبیای تحتانی یعنی پاشید پشی بکسر بای فارسی وشین معجم
وبیای تحتانی چیزیست از خمیر درست میکنند ودر میان روغن سرخ مینمایند وخیلی لذیذ میشود وآن را
بترکیب خیار کوچک درست مینمایند ۲ پیسگی بکسر بای فارسی وبیای معروف وفتح نون وکسر کاف
تازی وبیای تحتانی چرت خواب را میگویند که در بین بیداری وخواب باشد وآن را بعربی نعاس خوانند

باب تای فوقانی فصل الف تالان گریا بتای تحتانی بالف کشیده ولام مفخم بالف کشیده
وسکون نون وکسر کاف تازی وسکون رای مهمل ویای تحتانی بالف کشیده یعنی نهب وغارت
کرده شد واین لفظ مرکب است از دو کلمه یکی تالان دیگر گریا تالان بمعنی نهب وغارت است
گریا یعنی کرده شد چنانچه هر یک در جای خود ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی ترسیا بکسر تای
فوقانی وسکون رای مهمل وکسر سین مهمل ویای تحتانی بالف کشیده یعنی ترسید تقالا بفتح
تای فوقانی وقاف بالف کشیده ولام مخفف بالف کشیده سعی وکوشش را گویند در کار معیشت
ودر جمیع کارهای دنیوی ۲ تنیا بتای تحتانی بالف کشیده بر وزن تنها لفظ دوستانه ومحبت
باشد توزیا بضم تای فوقانی وبواو مجهول وسکون رای مهمل ویای تحتانی بالف کشیده یعنی قهر کرد
وبگذر رشد درفت تیلا بکسر تای فوقانی وبیای مجهول ولام مفخم بالف کشیده را به راگویند وآن

۲ پیری بکسر بای فارسی وبیای معروف وکسر رای
مهمل وبیای اخیر معروف پیشواز را
گویند که استقبال کردن
فرخ
م

۲ تکا بکسر تای فوقانیه وقاف بالف
بمعنی التماس ودرخواست است
معتبر گوا

چوبها باشد بقدر دو دست فرع دراز که اغلب اکراد در وقت جنگ کردن و دعوا نمودن آن را بدست
میگیرند و بفارسی چنبر رسن تابها باشد فصل بای فارسی تَپ بفتح تای فوقانی و سکون
بای فارسی تب را گویند که در عربی تب باشد فصل تای فوقانی تِیت بکسر تای فوقانی
و بیای مجهول و سکون تای فوقانی یعنی می آید و بیای معروف خطابست یعنی می آئی تیزناخوات
بکسر تای فوقانی و بیای مجهول و سکون رای مهمل و نون بالف کشیده و بضم خا و واو معدوله
بالف کشیده و سکون تای فوقانی یعنی بسیر میخورد و این مرکبست از دو کلمه یکی تیر و یکی ناخوات
که هر یک در جای خود ذکر خواهد شد فصل جیم فارسی تُوِیچ بضم تای فوقانی و بواو معروف
و بیای مجهول تحتانی و سکون جیم فارسی یعنی شما هم چنانچه میگویند میرویم جای شما هم بیا فصل
خای نقطه دار تُوِیخ بضم تای فوقانی و بواو مجهول و کسر بای فارسی و سکون خای نقطه دار چخشور
زمانه را گویند و آن معروفست تُوراخ با تای فوقانی بروزن سوراخ جنگ یاست را گویند
و بعضی هم است جنگ را گویند فصل دال مهمل تاکِرد بکسر تای فوقانی و بیای مجهول بکسر کاف
تازی و سکون رای مهمل و دال مهمل یعنی ریخت میانش فصل رای مهمل تِر بکسر تای فوقانی
و سکون رای معجم کوزه را گویند و آن معروفست تاز بیای فوقانی بالف کشیده و سکون رای
مهمل ایام خمسه مسترقه را گویند و بفارسی بمعنی تاریکست و معانی بسیار دارد تَخَز بفتح
تای فوقانی



تای فوقانی و سکون خای نقطه دار بروزن سخر زرک را گویند و بتقدیم رای مهمل از خای نقطه دار
هم بامعنی آمده که نرخ باشد تمادار بفتح تای فوقانی و میم بالف کشیده و دال مهمل بالف کشیده
و سکون رای مهمل کسی را میگویند که منتظر چیزی باشد و امیدی داشته باشد فی الحقیقه تمادار
یعنی طمع دار که شد بدل طای مولف بتای فوقانی و عین بالف شده تَوز بفتح تای فوقانی و واو
بروزن تر لفظاً و معناً تیز بکسر تای فوقانی و بیای مجهول و سکون رای مهمل بمعنی سیرست خلاف
گرسنه باشد فصل زای معجم تُوز بضم تای فوقانی بروزن روز گرد و غبار را گویند و در ترکی هم
بامعنی است و در فارسی تاخت و تاز را گویند و نام شهریست در سرحد پارس قریب با اهواز
تیز بکسر تای فوقانی بروزن چیز زشخند را گویند فصل زای فارسی تیژ بکسر تای فوقانی و بیای
معروف و سکون زای فارسی تیز و برشت دار را گویند فصل سین مهمل تِس بکسر تای فوقانی
و سکون سین مهمل بادیست که با صدا از مقعد درآید و آن را بعربی فس و فسوه خوانند فصل
شین معجم تِلیش بکسر تای فوقانی و لام مفخم و بیای معروف و سکون شین ترک دار و دیوار را گویند
تولاش بضم تای فوقانی و بواو مجهول و لام مفخم بالف کشیده و سکون شین تراشه چوب را گویند
فصل فا تِف بکسر تای فوقانی و سکون فا آب دهن را گویند که از روی غضب یا شوخی
بکسی انداخته شود و این مخفف تفوست و تفو در فرس قدیم آب دهن را گویند چنانچه نظامی

۷ تیغ تیز قریبست از داو
گردن از بوک کلک است از را...

۲ تُوشُش بضم تای فوقانی و بواو معروف
و سکون شین معجم در معنی دارد اول کوه سخت
و صعب را گویند دوم ... [illegible]
نیز گویند سوم بمعنی دچار دکردن ...



گوید ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را بجای رسیدست کار که او در ملک شاهی کند آرزو
تفو باد بر چرخ گردان تفو و کمال اسمعیل گفته باکف در بار تو هر دم برسنگ ابر زند بر رخ
دریا تفو فصل قاف تَق و تُوق بفتح تای فوقانی و سکون قاف و واو عاطفه و بضم تای فوقانی
و بواو مجهول و سکون قاف همه صدا و آوازه را گویند عموماً و آواز دهل و سرنا را گویند خصوصاً
فصل کاف تازی تاک با تای فوقانی بروزن خاک بمعنی تنهاست که وحدت باشد
و در فارسی معروفست که درخت انگور باشد تِفلیک بکسر تای فوقانی و سکون فا و کسر لام مخفف
و بیای معروف و سکون کاف تازی خیو را گویند که آب دهن باشد توگ با تای فوقانی و واو
معروف بروزن لوک موی سر را گویند و بفارسی چشم را گویند و بواو مجهول پوست درخت
و پوست تخم مرغ و امثال آن را گویند تُوگِنگ بضم تای فوقانی و بواو معروف و بکسر تای فوقانی
و سکون کاف تازی توله سگ باشد و بفارسی طوطی را گویند تُودِرِک بضم تای فوقانی و بواو
معروف و کسر دال و رای مهمله تا آن و سکون کاف تازی تمشک را گویند و آن معروفست
فارسیست صحرائی و ثمر آن مانند توت سرخست خیلی ترش و خوش مزه میشود و بهمین
جهت که ثمر آن مثل توتست آن را باین اسم میخوانند زیرا تو در کردی بمعنی توتست
و درک هم بمعنی خارست فصل کاف فارسی تَنگ تَنگ بفتح تای فوقانی و لام مخفف و سین مهمل

دسکون نون

۲ تُوق بضم تای فوقانی بروزن شوق فرق
و بالا سر را گویند و این لفظ بی سر کم استعمال
میدارند م

۲ تَرچِک بفتح تای فوقانی و سکون رای مهمل
و کسر جیم فارسی و سکون کاف تازی نارک و تر و تازه را
گویند چنانچه گویند خیار ترچک یعنی خیار نازک
بکبیر و این لفظ در غیر خیار و ... 
خیار را استعمال نمیشود

تَنک بفتح تای مثناه فوقیه و سکون سین مهمل و کاف
تازی صندوق را گویند که کم عوض بیخ م

۲ تِیک بکسر تای فوقانی و بیای معروف
و سکون سین مهمل و کاف تازی نیشم و موی
حیوانات و آدمی را گویند و خوشه های
کوچک انگور را نیز گویند که بخوشه بزرگ چسبیده
بیخ م



و سکون نون و کاف فارسی سنگ پهن و بزرگ را گویند که آن را بجهة فرش میان حیات از کوه می آرند
گویا از تخته باین اسم موسوم شده که تل بمعنی تپه و کوه است و سنگ هم معروفست یعنی سنگ تل مقدم و
مؤخر شده فصل لام تُل بضم تای فوقانی و سکون لام مفخم تُل سکهای فرنگ را گویند تال بتای
فوقانی و لام مفخم بروزن سال تلخ را گویند و در فارسی چهار معنی دارد اول درختیست شبیه بدرخت
خرما که برگ آن از یکذرع بیشترست و در دیار هند میباشد دوم طبق مس و برنج و نقره و امثال آن را گویند
سیم دو پیاله کوچک کم عمق باشد که از برنج بسازند و رقاصان آنرا بانگشت نگیرند و آن را بهم برنند
که با آن اصول رقص نگاه میدارند و آن را بعبارت دیگر چغانه خوانند چهارم مخفف تالابست
که آب کثیر باشد تُمُول بفتح تای فوقانی و میم و ضم لام مخفف و بواو معروف و سکون لام مفخم را گویند
که دود و غباری باشد که بر سر کوهها بلند میشود تُول بضم تای فوقانی و لام مفخم بروزن پول چوب و ترکه را
گویند تُوکِل بضم تای فوقانی و بواو مجهول و کسر کاف تازی و سکون لام مفخم پوست درخت و امثال
آن را گویند تُوِیل بضم تای فوقانی و کسر واو مجهول و بیای مجهول و سکون لام مفخم پیشانی را گویند که
بعربی جبهه باشد و بفرس قدیم نیز بهمین معنی است چنانچه شمس فخری گفته اختران بر زمین
نهند از بیم از پی بندگی شاه تویل فصل میم تَم بفتح تای فوقانی و سکون میم مفخم را گویند که دود
و غباری باشد بر سر کوهها متصاعد میشود تُوم بضم تای فوقانی بروزن موم تخم را گویند که مغز

۲ تُوپِک بضم تای مثناه فوقانی و واو معروف
و کسر بای فارسی و بیای معروف و سکون کاف
فارسی بره دار رشته را گویند و این لفظ را برای
بیچه و خرو اسب و سایر حیوانات اهالی آنجا
استعمال میدارند
م

۳ تَقَل بفتح تای مثناه فوقانی و قاف و سکون
لام مفخم بخیه را گویند و آن چنانست که خیاطان
در وقت دوخت دو خشتی در هر دفعه بقدر درازی
سوزن کار میبافند و سوزن را بر آن میکشند و مرادف رتل هم هست که بمعنف
دلاغوبنیخ
م

۲ قُوِیل بضم تای مثناه فوقانی و بواو مجهول
و کسر بای فارسی و سکون لام مفخم گلوله برف را
گویند که اطفال درست میبافند و بجهت
یکدیگر می اندازند
م

بند دانه وکده وامثال آن باشد خصوصاً وتخم هر چیز باشد عموماً تِیم بکسر تای فوقانی وبیای مجهول
وسکون میم بمعنی می آیم فصل نون تانْ با تای فوقانی بروزن نان تار را گویند که عبارت از
تارهای طولانی است که جولاهگان بجهت بافتن ترتیب داده باشند وآن فرس قدیم است چنانچه
فریث در کردی بهمین معنی آمده ودر فرس قدیم نیز بهمین معنی است ودر فارسی نان را دهن گویند
عمادی گفته کوچک تانا که در حکایت ریزد همه درّهای مکنون تالانْ بتای فوقانی ولام معجم بروزن
پالان غارت وچپاول را گویند تاوانْ بتای فوقانی وواو بروزن تاوان دو معنی دارد اول تقصیر
وخطا را گویند دوم عوض را گویند تگانْ بفتح تای فوقانی وکاف تازی بروزن دهان صدمه را
گویند که ناگهان بر شخص وارد شود تُونْ بفتح تای فوقانی وسکون واو ونون تاله وکلیم وامثال آن را
گویند که ناتمام باشد ومشغول تمام کردن آن باشند وبفتح واو سنگ را گویند واین لغت باینمعنی
غالباً اهالی لورستان استعمال میدارند وباصطلاح اورامیها معنی دیگر دارد که سوزن وجوالدوز
کوچک باشد تُوراخ دانْ بضم تای فوقانی وبواو مجهول وراء مهمل بالف کشیده وسکون خای منقوطه ودال
مهمل بالف کشیده وسکون نون خیکی را گویند که در وماست کنند تُوربانْ بضم تای فوقانی بر
وزن توربان قهر کردن را میگویند از چیزی تُونَ دانْ بضم تای فوقانی وبواو معروف وفتح نون
ودال بالف کشیده وسکون نون تون تاب را گویند تیزَ نانْ بکسر تای فوقانی وبیای مجهول وبفتح رای





مهمل ونون بالف کشیده وسکون نون چوبه را گویند وآن چوبی باشد که بدان نان را پهن
کنند وآن را بفارسی چوبه وکرده نه ونیواره ودرونه نیز گویند وبهندی آن را بیلن خوانند
فصل واو تُو بضم تای فوقانی وواو معروف توت را گویند خصوصاً وتخم هر چیزی را گویند
عموماً وبفارسی پرده باشد چنانچه مولوی فرماید رحمت صد تو بر آن عقیق باد که فدایش
عقل صد مرده بداد تَبَلْقُو بفتح تای فوقانی وسکون بای ابجد وفتح لام معجم وضم قاف وواو
معروف تبرخون را گویند وآن چوبی است سرخ رنگ وبغایت سخت وگران که شاطران از آن
چوب دستی سازند تَکْ بَدَرَوْ بفتح تای فوقانی وسکون کاف تازی بکسر بای ابجد وفتح دال مهمل
وبای ابجد وفتح رای مهمل وسکون واو یعنی پیش بیا فصل ها تالانَه تای فوقانی بالف کشیده
ولام معجم بالف کشیده وفتح نون وسکون ها قطعه از زمین را گویند که کنارهای آن را بلند ساخته
در میانش زراعت کنند وآن را بفارسی کرده وکرد وکرار وکرزه وکرزه نیز خوانند چنانچه در میان
حیاط وباغهای کوچک را درست میکنند در زمین آن را قطعه قطعه مینمایند
هر قطعه از آن را یک نوع سبزی میکارند آن قطعات را تالانه میخوانند وبفارسی نوعی از
شفتالو باشد سیح اطعمه گفته تار رباب شحنه ونارنج میر آتش تالانه لشکری شد واز دود
میرگشت تاوْلَه بتای فوقانی بالف کشیده وسکون واو وفتح لام معجم وسکون ها کشنیز را گویند

۲ تُرُو بضم تای فوقانی ورای مهمل وبواو مجهول آدم سبک وبی سر وپا وهرزه وکور را گویند واز هر چیز باشد فقیر وقیمت را گویند ح



وآن معروف است تایَه با تای فوقانی بروزن دایه علفی را میگویند که اهل دهات بجهت آذوقه زمستان
جمع میکنند وخرمن مینمایند وطریق درست کردن آن اینست که علف را می آرند ودر جای مشخص
مدور میچینند بنوعی بلند میکنند بقدر یک مناره وبرج بلند میشود ومیان آن خالی میگذارند هر چه
کاه وکرزه دارند در میان آن میریزند بنوعی که پر ومملو شود تَپالَه بفتح تای فوقانی وبای فارسی بر
وزن نواله سرگینی را میگویند بدست پهن ساخته خشک کنند بجهت سوختن وآن را بفارسی پاچک
وتکه بکاف تازی خوانند تَپْلَه بفتح تای فوقانی وسکون بای فارسی بروزن دجله کلاه نمد را میگویند
که زیر کلاه دیگر میگذارند تَپُولَکَه بفتح تای فوقانی وبضم بای فارسی وبواو مجهول وسکون لام معجم وفتح کاف
تازی وسکون های مختفی تپه را گویند که بعربی آن را تل خوانند تَتَه بفتح هر دو تای فوقانی وبهای
مختفی دو معنی دارد اول تخته ولوحی باشد که ابجد وغیره بر آن نویسند بجهت خواندن اطفال
که آن را بفارسی لمه گویند دویم تخته باشد که کوزه گران بر آن کوزه را صاف میکنند
تَتَلَه بفتح هر دو تای فوقانی ولام معجم وبه های مختفی هر دو طرف بیرون دهن را گویند که از آن
کُپ بضم کاف تازی نیز خوانند ۲ تَرْخِینَه بکسر تای فوقانی وسکون رای مهمل وکسر خای
منقوطه وبیای مجهول وفتح نون وباخفای ها طعامی باشد که مردم فقیر بجهت زمستان ترتیب
بوده که گندم را بطور ساخته با چغندر ودوغ وآب انگور بجوشانند تا یک بجوش بیاید وقوام گیرد آن گاه

۲ تِریَه بکسر تای فوقانی وسکون رای مهمل وفتح یای فارسی وباخفای ها صدای پا وامثال آن را گویند ح





کلولها ساخته در آفتاب خشک نمایند ودر هنگام حاجت قدری از آن بپزند وبکار برند ودر وقت
خوردن ترش وشیرین است ولغت فرس قدیم هم باینمعنی است چنانچه مولوی گوید چون بروی ازجهان
سوی خرابات جان در عوضش میگیر با مزه ترخینه وآن را بفارسی ترفانه نیز گویند تَرَزَه
بفتح تای فوقانی وتقدیم رای مهمل بر زای معجم بروزن هرزه برگ را گویند وآن معروف است تَرِشْتَه
بکسر تای فوقانی بروزن فرشته تیشه را گویند ۲ تِسْکَه بکسر تای فوقانی وسکون سین مهمل وفتح لام
مخفف وباخفای ها قیمت از انواع اشمار درخت مازوج که همه وقت ثلث قیمت مازوج را
دارد تَقْلَه بفتح تای فوقانی وسکون قاف وفتح لام واخفای ها چوبها را میگویند که سوارها در میدان
از اسب میزنند که بلند بود ولقدر یکدو ذرع درازی دارد تَقَه بفتح تای فوقانی وقاف
وباخفای ها صدای پا وسنگ وامثال آن را گویند عموماً وچیزی است که از کاغذ درست میکنند
وباروت در میان آن میریزند وآتش میدهند خصوصاً تِکَه بکسر تای فوقانی وفتح کاف تازی
وباخفای ها چکه را گویند وبکاف فارسی بز نر را گویند که بعربی آن را تیس خوانند وباینمعنی
در فارسی نیز آمده ولا در فارسی بکاف تازی وبکاف فارسی هر دو آمده ولا در کردی باینمعنی
که بز نر باشد غیر از کاف فارسی نیامده تَلْگَه بفتح تای فوقانی ولام معجم وکاف تازی
واخفای ها گردو تذور وحیله باشد تَمُورَه بفتح تای فوقانی وبضم میم وبواو معروف وبفتح رای

۲ تِرِه بفتح تای فوقانی وزای فارسی وخفای ها چوب درازی را گویند که خیمه بر زبر کنند وشخص را نیز گویند که دراز قد وبد هیئت باشد ح

مهمل و اخفای ها طنبور را گویند تُرگه بضم تای فوقانی و بواو معروف و بفتح رای مهمل و کاف تازی
و باخفای ها تربه را گویند تُوفانه بضم تای فوقانی و واو مجهول و فا بالف کشیده و فتح نون و باخفای ها
پشه را گویند که بعربی آن را بق خوانند تُولاشه بضم تای فوقانی و بواو مجهول و لام مفخم بالف کشیده
و فتح شین معجم و اخفای ها تراشه چوب را گویند که از دم تیشه نجاری می‌افتد تُولگه بضم تای فوقانی
و بواو مجهول و فتح لام مفخم و کاف تازی و باخفای ها پنیرک را گویند و آن گلیست سرخ رنگ که چون
آفتاب بسمت الراس رسد بشکفد و بعربی آن را خبازی و ملوکیه خوانند و در فرس قدیم توله خوانند
و در کردی کاف را بر و زیاد کرده اند تولکه گویند و بفارسی نان کلاغ نیز خوانند تونگه بضم تای فوقانی
و بواو معروف و سکون نون و فتح کاف تازی و باخفای ها زیر جامه تنگیست که پهلوانها و کشتی
گیرها در وقت کشتی گرفتن می‌پوشند اکثر آن از کرباس و روه آن اغلب جاهاش از چرم و تیماج
درست می‌کنند که استحکامی داشته باشند و بفارسی کنجینه را گویند تیانه بکسر تای فوقانی و بای
تحتانی بالف کشیده و فتح نون و باخفای ها دیگ کوچک را گویند تیانچه بکسر تای فوقانی و بای تحتانی
بالف کشیده و سکون نون و فتح جیم فارسی و باخفای ها بمعنی تیانه است که گذشت تیزگه[2] بکسر تای
فوقانی و بای مجهول تحتانی و سکون رای معجم و فتح کاف تازی و باخفای ها چاشنی تفنگ را
گویند و آن باروتیست که در وقت تفنگ انداختن و آتش زدن آن در میان چاشنی دان میریزند

تیکه

[2] تیمه بکسر تای فوقانی و بای معروف و فتح تای فوقانی دوم و اخفای ها جیقه را گویند که از مروارید و جواهر میسازند و زنها بجهت زینت بر سر خود میزنند ع



تیکه بکسر تای فوقانی و بیای معروف و فتح کاف تازی و باخفای ها پاره طعام باشد و از العرب لقمه
گویند و بفارسی کراس ابزا خوانند و بفرس قدیم تکه و تک و بکسر تا نیز میخوانند گویا این لغت گردش
از آن لغت فرس قدیم است و پاره پاره پاره های هر چیزی را میگویند چنانچه مشهورست تیکه و پاره
و بیای مجهول یعنی بریز نمایش مثلا از قبیل آب و شراب و امثال آن تیکله بکسر تای فوقانی و بیای
معروف و سکون کاف تازی و فتح لام مخفف و باخفای ها دیگچه سفالین را گویند تیوانه
بکسر تای فوقانی بر وزن دیوانه ملزومات عروسی است از قبیل برنج و روغن و گوسفند و همه
و امثال آن که از خانه داماد هفت هشت روز پیش از عروسی بخانه عروس حمل و نقل مینمایند تیهلده
بکسر تای فوقانی و بیای مجهول و فتح ها و سکون لام مفخم و فتح دال مهمل و باخفای ها یعنی نگاهش کن
فصل یای تحتانی تِی بکسر تای فوقانی و بیای معروف یعنی می آئی و بیای مجهول یعنی می آید
تاسکی با تای فوقانی بالف کشیده و فتح سین مهمل و کسر کاف تازی و یای تحتانی کلاهیست
که زنها بر سر گذارند تانجی بتای فوقانی بالف کشیده و سکون نون و کسر جیم تازی و یای تحتانی
تازی را گویند که بآن شکار کنند ترُوزی[2] بضم تای فوقانی و رای مهمل و بواو معروف
و کسر زای معجم و بیای معروف خیار چنبر را گویند تَشی بفتح تای فوقانی و کسر
شین معجم و بیای معروف چیزی باشد که بدان زنها پشم و پنبه و امثال آن میریسند دوک نامند.

[2] تپی بفتح تای فوقانی و کسر بای فارسی و بیای معروف یعنی فرو رفت چنانچه میگویند پشت بام یعنی فرو رفت ع



و آن بقدر یک وجب درازست و سر آن جداگانه است و مدورست که با عوام فرس آن را
پلی خوانند و دوک نیز میگویند و ترکان آن را ال آیا خوانند تَشپی بفتح تای فوقانی و سکون شین
معجم و بکسر بای فارسی و بیای معروف دوری چوبین را گویند و این لغت را اغلب دهات
حواشی و جوانستند مستعمل میدارند کمتر اهل بلده آن را استعمال مینمایند تُوسی بضم تای
فوقانی و بواو مجهول و کسر سین مهمل و بیای معروف نباتی است ساقدار و ساق آن بقدر یک وجب
از زمین بلند میشود و صاحب خارست و ساق آن هنوز که جوانست خورده میشود خیلی لذیذ
و خوش طعمست و کتیرا و صمغ از و هم عمل می آید تُوقی بضم تای فوقانی و بواو مجهول و کسر قاف
و بیای معروف بمعنی ترکیده و شق برداشتن لفظ در وقتی استعمال میدارند که کاسه چینی یا غیر
چینی یا شیشه و امثال آن در نزدیکی آتش باشد و از حرارت آتش شکسته شود آن شکستن را توقی
میگویند یعنی شکسته شد باب جیم تازی فصل الف جل کا بکسر جیم تازی و سکون لام
و کاف فارسی بالف کشیده دو معنی دارد اول جل کا ورا گویند که پلاسی است بر روی گاو و خر کشند
دوم جانوریست در میان رود خانها و دریاچهای بزرگ بر روی آب می افتد و پهن میشود
مانند جل گاو کسانی که بلد نیستند و نشنیده اند و آن را ندیده اند خیال میکنند که پلاسی است
یا لباسی است بر روی آب افتاده میرود و آن را بیرون بیارد بمحض رسیدن و نزدیک شدن آن را

میکشد



میکشد و بمیان آب میبرد و میخورد از قراریکه مشهورست در رودخانه سقز که آن رودخانه مشهور بتقوشحان است
این جانور را بسیار دیده اند گاهی اتفاقاً مردم را هم باذیت رسانیده جُولا بضم جیم تازی و بواو مجهول و لام مفخم
بالف کشیده مخفف جولاه است که بافنده باشد جُولیا بضم جیم تازی و بواو معروف و کسر لام مفخم و یای تحتانی بالف کشیده
یعنی متحرک شد و حرکت نمود فصل تای فوقانی جَفت بفتح جیم تازی و سکون فا و تای فوقانی پوست بلوط را گویند
که بکار دباغی آید و در عربی مطلق پوست را مانند جِرت بکسر جیم تازی و سکون رای مهمل و تای فوقانی حرکت و کوشش را میگویند
که بیفایده و از روی عقل نباشد چنانچه کسی بمجلسی میرود و می نشیند بلا تامل برمیخیزد و آن نشستن و برخواستن بمعنی را جرت
میگویند و گاهی هم میگویند جرت و فرت بکسر فا فصل رای مهمل جِر بکسر جیم تازی و سکون رای مهمل لفظیست که در
مقام استهزاء و شوخی استعمال میدارند چنانچه یکی میگوید فلان کار را میکنم دیگری میگوید جر یعنی نمی توانی آن کار را بکنی
و در قوه نداری جار بجیم تازی بر وزن مار دو معنی دارد اول کشتی را گویند که سال اول آن زراعت کرده باشند
و سال دوم لم یزرع باشد آن زمین را در سال دوم جار میخوانند دوم صدای را میگویند که چیزی مفقود و گم شده باشد
کسی در کوچه و برزنها گردد و آواز بلند بجهت پیدا شدن آن نماید آن آواز را جار میگویند فصل شین معجم جاش با جیم
تازی بالف کشیده و سکون شین معجم قاطر و خر دو ساله نر را گویند که هنوز زیر بار نیامده باشد و در فارسی انبار غله را
گویند فصل فا جاف با جیم تازی بر وزن قاف اسم طایفه ایست از اکراد که متنازع فیه دولتین
ایران و روم میباشند گاهی رعیت دولت علیه ایرانند و گاهی رعیت دولت روم و در فارسی زنها را

گویند که بر یک شوهر آرام نگیرد و هر روز شوهری خواهد مناسبت در میان این دو معنی هم هست فصل قاف
جیق بکسر جیم تازی و بیای مجهول و سکون قاف صدای کبک و امثال آن را گویند فصل کاف تازی
جوجک بضم جیم تازی و بواو معروف و کسر جیم ثانی تازی و سکون کاف جوجه را گویند فصل کاف فارسی
جاوگ با جیم تازی بالف کشیده و باشباع واو و سکون کاف فارسی کرباس را گویند ۲ فصل لام جل با جیم تازی
بر وزن دل لباس تن آدمی را گویند خصوصاً پلاس روی اسب و گاو را گویند خصوصاً و نغمه ای نام پرنده ایست که خوش آن
بلبل خوش آواز بود شاه طاهر خجندی گفته خوش بود دایره در این صحرا که درد بر زنان همچو جلاجل الفغان آید جل
فصل میم جم بکسر جیم تازی و سکون میم حرکت را گویند چنانچه میگویند جم نمیکند یعنی حرکت نمیکند جام با جیم
تازی بر وزن نام آینه را گویند و در فارسی چهار معنی دارد اول پیاله باشد دوم آبگینه بود که در تاب خانه
بکار برند سیوم نام ولایتیست از خراسان چهارم نام حاکم شهر تته باشد از ولایت سند جاجم با جیم
تازی بالف کشیده و کسر جیم ثانی و سکون میم موج پشمی را گویند که بدان رخت خواب پیچند فصل نون جان
با جیم تازی بر وزن نان دستمالی را گویند بقدر دو ذرع طول و عرض دارد و اغلب اکراد آن را بسر پیچند و بفارسی
خانه را گویند که رخوت و پشمینه و غیره را شبها از دوخته و نادوخته در آن بگذارند جاون با جیم تازی بالف کشیده
و کسر واو و بیای معروف و سکون نون حرکت دهن را میگویند در وقت نان خوردن بجهت حل کردن و فرو بردن
آن که در حیوانات مثل شتر و گوسفند و امثال آن این حرکت دهن را نشخوار میگویند جژن بفتح جیم تازی

و سکون زای

۲ جونگ بضم جیم تازی و بواو معروف
و سکون نون و کاف فارسی دو معنی دارد
اول قهر کردن را گویند عموماً و قهر کردن
و خشم نمودن اطفال را گویند خصوصاً
چنانچه طعامی بکودکی میدهند نخورد
با علت کم یا سببهای دیگر از روی قهر
و آن را نمیخورد این حرکت را جونگ گویند
دوم دست اسپ را گویند که در وقت
راه رفتن در بعضی اوقات هوا میگیرد
و قدری با یکدست و جوانان
بعد آن را بزمین میگذارد
صح





جیوان بکسر جیم و یای تحتانی مجهول
بر وزن دیوان رخت خواب بسته را
می گویند که با جاجیم بسته باشند

و سکون زای فارسی و نون عید را گویند همانا مبدل جشن است جنین بکسر جیم تازی و نون و بیای معروف
و سکون نون قیمه کردن هر چیزی را گویند جوین بضم جیم تازی و کسر واو و بیای معروف و سکون نون
دو معنی دارد اول حرکت کردن و متحرک شدن را گویند دوم چیزی که از جو درست کنند از قبیل نان
و امثال آن فصل واو جوراو بضم جیم تازی و بواو مجهول و رای مهمل بالف کشیده و سکون واو کفشی را
میگویند که زیر آن چرم است و روی آن از ریسمان میبافند مثل گیوه فصل ها جاچکه با جیم تازی بالف
کشیده و سکون جیم فارسی و فتح کاف تازی و اخفای ها سقز را گویند که آن را علک البطم خوانند
جرجره بفتح هر دو جیم تازی بر وزن فرفره چرخی را میگویند که با آن آب از چاه بیرون می آورند
بزبان عرب بغداد آن را ناعور خوانند جژنانه با جیم تازی و زای فارسی و نون بر وزن مردانه
عیدانه را گویند جوجله بضم جیم تازی و بواو معروف و بفتح جیم ثانی و لام مفخم و با خفای ها جوجه را
گویند که در عربی فرخ و فروج خوانند جوگه بضم جیم تازی و بواو مجهول و فتح کاف فارسی و سکون ها
جوب آب را گویند جیگه بکسر جیم تازی و بیای مجهول و فتح کاف فارسی و سکون ها جای را
گویند عموما که بعربی آن را مقام خوانند و رخت و خواب را گویند خصوصا ۲ فصل یای تحتانی
جاری با جیم تازی بر وزن باری این کلمه ایست در مقام حالا بگذار استعمال میدارند
جوی بفتح جیم تازی و کسر واو و یای معروف کنیز را گویند که بعربی آن را صنع خوانند و بضم جیم یعنی

۲ و بیای معروف و کاف تازی صدای گنجشک
و بلبل و امثال آن را گویند
صح



یعنی حرکت کرد باب جیم فارسی فصل الف چاروا با جیم فارسی بالف کشیده و سکون رای
مهمل و واو بالف کشیده اسپ و یابو را گویند گویا چاروا مبدل چارپاست ولی مخصوص اسپ و یابوست
چرا بکسر جیم فارسی و رای مهمل بالف کشیده چراغ را گویند همانا مخفف اوست فصل تای فوقانی
چت بکسر جیم فارسی و سکون تای فوقانی چتر را گویند بمعنی همان لفظ چتر است در هر جا که لفظ چتر
در فارسی استعمال میشود در کردی چت هم استعمال میشود چفت بفتح جیم فارسی بر وزن نفت هر چیز خمیده
و کج را گویند و در فارسی تالار باشد حکیم خاقانی گفته خامه زد عطارد و زلا جیره کردون نگوشته
نام سلطان بالای چفت معنبر بالا اول مکسور در کردی و در فارسی زنجیر در را گویند چیشت بکسر جیم
فارسی و بیای مجهول و سکون شین معجم و تای فوقانی هر آتش و تختی را گویند ۲ چرخ بکسر جیم فارسی چین
رو و پیشانی دار بود در حالت پیری و لاغری فصل خای نقطه دار چخ بکسر جیم فارسی و سکون خای نقطه دار
صوت و صدائیست که بآن سگ را برانند و دور نمایند و در فارسی سه معنی دارد اول آغاز کارزار
و شمشیر و خنجر و امثال آن بود مختاری در صفت شمشیر گفته ز چرم کرگدن سازند و لشکر فیل از این پس چخ
که خام گاو و چوب بید خام آید نگهبانش دوم ستیزه بود سیوم بمعنی کوشش است چاخ با جیم فارسی بر وزن
راخ فربه را گویند چیخ بکسر جیم فارسی و بیای مجهول بر وزن میخ چیزی باشد مثل حصیر از نی میبافند لیکن تفاوتش
با حصیر دارد اینست که حصیر را دو حصه میکنند و میبافند این را بدرستی با ریسمان بهم میبافند و در ماه تابستانها

اهالی کردستان

۲ فصل جیم فارسی صح



اهالی کردستانات از آن در پشت بامها میزنند و میکشند برای حجاب اطفال و عیال از
همسایه و بیگانه و در فارسی شخصی را گویند که چشم او همیشه چرک کند و آب از او روان
باشد از کثرت چرک کردن و آب رفتن مژه او بالش ریخته باشد امیر خسرو گفته چیخ که شد غمزه
زن ساز او کور بود هر که شد ناز او فصل رای مهمل چر بضم جیم فارسی و سکون رای مهمل بر
وزن پر بمعنی مفت و بلاش است چنانچه میگویند فلان چیز را چر کرد یعنی بمفت و بیجهت و بطور
برد و بفارسی آلت تناسل را گویند حکیم سنائی گفته آنچه دی آن لیبر چر خور کرد من بدیدم
که یکی دیگر کرد چپلر بفتح جیم فارسی و سکون بای فارسی و فتح لام مخفف و سکون
رای مهمل کسی را گویند که کار و عمل بدست چپ عادت کرده باشد چستور بضم جیم
فارسی و تای فوقانی و بواو معروف و سکون رای مهمل چیش دو ساله را گویند چور بفتح
جیم فارسی و سکون واو معروف و رای مهمل مخفف چربا را گویند و بضم جیم فارسی و رای مفخم قطره و چکه
آب و امثال آن را گویند چوندر بضم جیم فارسی و بواو مجهول و سکون نون و فتح دال مهمل و سکون
رای مهمل چغندر را گویند فصل زای معجم چز بکسر جیم فارسی و سکون زای معجم دو معنی دارد اول
تنش را گویند دوم صدای را گویند در وقتی که روغن را داغ می کنند از او بلند میشود و بفتح
اول در فارسی میمون را گویند که بوزینه باشد مولانا طارمی گفته غیبی تن تو ز چوب کز بود کر

یا ماهر تو زنسل خر بود کر چشم ازرق و ریش زرد و سر عنابی کر پدر تو رنک رز بود کر چوز بضم جیم فارسی و بواو معروف و سکون زای معجم شانه نازکی را گویند که در میان کاهو و امثال آن بعمل می آید و در فارسی سه معنی دارد اول جانور شکاری را گویند که سال بر و نگذشته و کریز نخورده باشد دوم بمعنی فرج زنان آمده حکیم سوزنی فرماید طرفه که در وقت سفر کردنش مهر زند بر در چوز زنش کیدی خر قفل بدر با که زد یا کره بر دل صحرا که زد سیم بستنبه کیابی باشد سفید فصل سین مهمل چس با جیم فارسی بوزن خس یعنی چه چیز است چلیس بکسر جیم فارسی و بلام مفخم و یای مجهول و سکون سین مهمل کسی را میگویند که بیقاعده و بی ادب نان را بخورد و خیلی شکمی باشد فصل شین معجم چوش بضم جیم فارسی و بواو مجهول و سکون شین معجم لفظیست که در وقتی بخواهند خر بایستد آن را میگویند و خر می ایستد فصل فا چفچف بکسر هر دو جیم فارسی و فتح فای اول و سکون ها و سکون فای ثانی حرف پیچ کوشی را گویند فصل قاف چق بفتح جیم فارسی و سکون قاف پی و رکی را میگویند که در میان گوشت باشد فصل کاف تازی چک بفتح جیم فارسی و سکون کاف تازی سه معنی دارد اول قباله را گویند و معرب آن صک است دوم سخن باشد سیم چکیدن است حکیم سوزنی فرماید

چنانچه مولانا کاتبی فرموده نشاند جود نوخورشید را الحلاجی ز چرخ قوس و زاغصان صدره اش چک ساخت و در فارسی هفت

بوزن

۲ چیچوک با فتح جیم فارسی و ضم بای فارسی و واو مجهول و کاف عربی شیئی است رنگین در پنجه سر آدمی بزنند و بتر کی بام باچه گویند ح



بترتیب این هر سه معنی را بنظم آورده در بیت تا ربابت اصحاب را حق اندر کتاب خانه اسلاف نشت چک آید صواب هر چه تو کوئی و خصم را بار او زهره نه که کند هیچگونه چک تو در چکان زلفظ بر اصحاب خویش باش کو بر رخ اعادی تو خون دیده چک چهارم تک اصطلاح شطرنجی است پنجم چوبها را گویند که از استانه ها بیشتر سازند و خوشه های گوفته را که در خرمن باشد بدان حرکت دهند تا باد خورد و دانه از کاه پاک گردد ششم بمعنی معدوم و نابود آمده هفتم بریدن شاخ درخت انگور بود تا بار بیشتر و بهتر دهد و در ترکی چک بمعنی کشیدن است و بکسر اول در کردی بمعنی قطره است چرزک چرزوک بضم هر دو جیم فارسی و هر دو رای مهمل و بهر دو واو معروف و فتح کاف فارسی اول و سکون کاف فارسی ثانی کسی را میگویند که بسیار اظهار فقر بکند و از سلف و از نظرف ریزه بینی بنماید چلک بالام بوزن چرک لفظاً و معناً و در فارسی کفچه دیگ باشد چنچک بکسر هر دو جیم فارسی و سکون نون و کاف تازی پاره از گوشت و امثال آن را گویند و با هر دو جیم تازی بانمعنی آمده فصل کاف فارسی چرنگ بفتح جیم فارسی و سکون رای مهمل و ضم میم و سکون کاف فارسی چیز سفید را گویند که در مقابل سواد باشد و بعد از میم بزیادتی واو هم آمده که چرمیوک خوانده شود چنگ بکسر جیم فارسی و سکون نون و کاف فارسی دو معنی دارد اول پنجه است را گویند چه از انسان باشد و چه از حیوانات درنده باشد از قبیل شیر و پلنگ و امثال آن

۲ و در ترکی بمعنی جامه چیلان چیلان شده و ابتر ح

۳ و بعضی اکراد بچرمیک با یای مثناة تحتیه گویند ح



دوم بوزن را گویند ولی بانمعنی کمتر اهل شهر آن را استعمال میدارند اغلب آن را مهالی بلفظ مستعمل میدارند و در فارسی منقار جانوران و نوک سنان و امثال آن گویند چیلک بکسر جیم فارسی و بیای مجهول و کسر لام مفخم و سکون کاف فارسی همه را گویند که هیزم سوختن باشد فصل لام چل بکسر جیم فارسی بوزن دل چهار معنی دارد اول مخفف چهل است که عددیست مشخص که عربان آن را اربعین خوانند دوم بی ادب و احمق و بی عقل را گویند و باین دو معنی فرس قدیم است سیوم شاخه شاخه های درخت را گویند چهارم تیزی داروئیست و دردی را گویند که از زخم بظهور میرسد چنانچه کسی که مجروح باشد زخم او گاهی لگاما میسوزد و دردی میکند آن را چل میگویند و لهذا درین دو معنی آخر بالام مفخم است و در فارسی اسپی را گویند که دست راست و پای چپ او سفید باشد چال بجیم فارسی بالف کشیده و سکون لام مفخم چاه و گودال را گویند و بانمعنی فرس قدیم است چنانچه شیخ اوحدی گوید کله در چول و غول اندر چال نتوان داشت حال از سر چال و این بیت نیز گفته شد دل خسته بسته چال زنخ زانکه زنخدانش شد تا به آن چال ننگ و در فارسی معانی زیاد دارد احتیاج به تحریر ندارد چیل بجیم فارسی و یای فارسی بوزن دغل کشیف و نجس را گویند چتال بفتح جیم فارسی و تای فوقانی بالف کشیده و سکون لام مفخم چوبیست دو شاخه که لوله تفنگ بسوی مینمایند و در وقت تفنگ زدن ادخال آن دو شاخ را بر زمین فرو می برند و لوله تفنگ را بر سر آن میگذارند که در وقت آتش زدن حرکت نکند چخل

بفتح جیم فارسی



بفتح جیم فارسی و قاف و سکون لام مفخم شغال را گویند که مانند را انها از اشکال خوانند چنکال بکسر جیم فارسی و سکون نون و کاف فارسی بالف کشیده نانی بود که چون او را از تنور بیرون می آرند میان روغن میگذارند و ریزه ریزه اش میکنند و میخورند و بفارسی پنجه مردم و جانوران باشد و نانی بود که با روغن و شیره بمالند و بانمعنی اخیر قریب بمعنی کردی است چول بجیم فارسی بوزن غول صحراهای ویران و بی آبادی را میگویند که عربان آن را بادیه خوانند چیل بکسر جیم فارسی و بیای مجهول و سکون لام مفخم کبک ماده را گویند و کبک نر را بک میگویند و بیای معروف و لام مخفف مرغ الوان را گویند مثل بوقلمون و امثال آن فصل میم چم بفتح جیم فارسی و سکون میم رودخانه را گویند و در فارسی ده معنی دارد اول خرام و اعراز را گویند باشد دوم ساخته و آراسته باشد سیوم بمعنی اندوخته و فراهم آورده آمده چهارم معنی را گویند پنجم جرم و گناه را خوانند ششم بمعنی خوردن آمده هفتم بزبان مروزیان و دار المرزیان چشم را مانند هشتم سینه را گویند نهم بمعنی خم آمده دهم چیزی باشد که از نان و رباب و غله در میانش کرده بر فشانند تا پاک شود چکم بفتح جیم فارسی و سکون های فارسی و فتح کاف تازی و سکون میم یعنی چکنم چلم بکسر جیم فارسی و سکون لام مفخم و میم رتوبت و آب بینی را گویند فصل نون چتون بجیم فارسی و تای فوقانی بوزن زبون شخص گریزنده را است و بلا ادب را.

گویند چلکن بالام بر وزن جرکن لفظاً و معناً چلون بضم جیم فارسی ولام مخفف و بواو مجهول و سکون
نون بمعنی چگونه است چیمن بکسر جیم فارسی و بیای معروف و فتح میم و سکون نون سبزه زاری را
گویند که سبزه اش خودرو باشد و آب زیاد در میان سبزه باشد فصل واو چو بضم جیم فارسی — ۲ و در فارسی چمکن گویند ع
و بواو معروف یعنی رفت و بفتح جیم فارسی و سکون واو یعنی چه شد چاو بجیم فارسی بالف کشیده
و سکون واو چشم را گویند چارشو بجیم فارسی بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح شین
معجم و سکون واو چادر شب را گویند که زنها بسر میکشند چالاو بجیم فارسی بالف کشیده و لام مفخم
بالف کشیده و سکون واو چاه و گودال آب را گویند چاوراو بجیم فارسی بالف کشیده و سکون
واو و رای مهمله بالف کشیده و سکون واو شهر تنهای را گویند که از ولایتهای دور برسد و هر
نوعی بگویند چپاو بفتح جیم فارسی و بای فارسی بالف کشیده و سکون واو غارت را گویند چیو — ۲ و مخفف او چو روست م
بکسر جیم فارسی و بیای مجهول و سکون واو چوب را گویند فصل ها په بفتح جیم فارسی و سکون ها
بر وزن نه یعنی چه چیز چادانه بجیم فارسی بالف کشیده و دال بالف کشیده و فتح نون و اخفای ها
چاه را گویند که بعربی آن را قلیب خوانند چارکه بجیم فارسی بالف کشیده و فتح رای مهمله و کاف
تازی و اخفای ها قطیفه را گویند که زنها بدوش میگیرند چالکه بجیم فارسی بالف کشیده و فتح
لام مخفف و کاف تازی و سکون ها جانوریست کوهی بقدر بره بزرگی او دست گوشتش خورده

نمیشود



میشود و پیشانی او سفید است رنگش ابلق است و دست و پایش خیا گونه است مشهور است هر قدر او را
میزنند ضرری نمی‌بیند و فربه میشود گر لب او ضربت زنند گرفته شود و بزرگی آن از پرستغ گویند
چاوگه جیم فارسی بالف کشیده و سکون واو و فتح کاف تازی و سکون ها سرچشمه آب را گویند
چاوشه بجیم فارسی بالف کشیده و کسر واو و بیای مجهول و فتح شین معجم و سکون ها چشم درد را گویند
چپاله بفتح جیم فارسی و بای فارسی بر وزن نواله سیلی را گویند چپلاخه بفتح جیم فارسی و سکون
بای فارسی و لام مفخم بالف کشیده و فتح خای نقطه دار و سکون ها بمعنی چپاله است که گذشت سیلی
باشد چپوانه بفتح جیم فارسی و سکون بای فارسی و واو بالف کشیده و فتح نون و سکون ها برعکس
و منکس را گویند چته بفتح جیم فارسی و تای فوقانی و اخفای ها یعنی چه دردی داری چتیکه بکسر
جیم فارسی و تای فوقانی و بیای مجهول و فتح کاف تازی و اخفای ها یعنی چیزی است چخه بکسر جیم فارسی — ۲ چریکه بکسر جیم فارسی و رای مهمله و بیای معروف و فتح کاف تازی و اخفای ها آواز بلند را گویند ع
و فتح خا و اخفای ها حرف زدن بیخ گوشی را گویند چلمه بفتح جیم فارسی و لام مفخم و میم و سکون ها
استخوانی باشد در سینه حیوانات پرنده و در سینه انسان هم هست آن را بعربی جناغ و جناب
گویند که چون دو کس با هم بخواهند گرو ببندند آن را میشکنند و طرفین هر دوش هم گفت هر کدام زود
تر فراموش بکنند و آن یکی در خاطرش باشد و چیزی بدست او بدهد می برد چمچه بفتح جیم فارسی و سکون
میم بر وزن کفچه قاشق را گویند چمچه با هر دو جیم فارسی مکسور و سکون میم اول و فتح میم ثانی



و سکون ها نوعی از پا افزار بود که اغلب درویشان و تنها گردان و ترای میپوشند و در فرس قدیم نیز بدین معنی است و لیکن
چنانچه شیخ سعدی فرموده — خوش بود دستی با دلبری ماه روی مهربانی مهتری پیچپی در پای مردان
لطیف بر سرش خر بند کاسه میزری — و با با در فارسی آواز پای را گویند که بهنگام رفتن برآید
چناکه بفتح جیم فارسی و نون بالف کشیده و فتح کاف تازی و اخفای ها تنگ سفال را گویند که آن را
بفارسی چنه و چانه و زنخ گویند چنگلکه بکسر جیم فارسی و سکون نون و کسر کاف فارسی و فتح لام مفخم و اخفای ها
سبد را گویند و آن معروف است که میوه و غیره در آن کهنه بر پشت گیرند چواشه بفتح جیم فارسی و واو
بالف کشیده و فتح شین معجم و اخفای ها کج رو را گویند چنانچه اهل وقت این لفظ را در صفت مرغ
ذکر میکنند مثلا میگویند مرغ چواشه یعنی مرغ کج رو و چپ گرد چوخ بازکه بضم جیم فارسی و بواو مجهول
و فتح خای نقطه دار و بای تازی بالف کشیده و فتح زای معجم و لام مفخم و اخفای ها بچه خوک را — ۲ چوزه بضم جیم فارسی و بواو معروف و فتح زای معجم و اخفای ها شاخه نازک هر نوع رستنی و سبزه را میگویند عموماً و شاخه نازک کنگر را گویند خصوصاً و بنا به عرف از رستنی که خورند است و بترکیب کنگر هم است [illegible] خار ندارد ع
گویند که بیخ نیش ماهی باشد چوکله بضم جیم فارسی و بواو مجهول و سکون کاف تازی و فتح لام مفخم و سکون ها
پاره و تکه چوب نازک را گویند گاهی بتقدیم لام بر کاف استعمال میدارند که چولکه باشد
چولکه بضم جیم فارسی و بواو مجهول و بفتح لام مخفف و کاف تازی و اخفای ها گنجشک را گویند چیه
بکسر جیم فارسی و فتح یا و اخفای ها سنگهای را گویند که بجهت علامت نشان در کله کوه می
چینند و گاهی هم بقله کوه میگویند چیره بکسر جیم فارسی و بیای مجهول و فتح رای مهمله مفخم

و سکون ها



و سکون ها شخصی را گویند که دندانهای پیش او بلندتر از سایر دندانهایش باشد فصل یای
تحتانی چی بکسر جیم فارسی و بیای معروف بمعنی چه است که گذشت و بعبارت اهل بانه و سقز که از
صفحات کردستانند بمعنی خبر باشد و در این معنی در فرس قدیم است شاه داعی شیرازی گفته من این
مرغ زیرک منش می شناسم اگر چی ندارد دلبی چینه دارد چری بکسر جیم فارسی و رای مهمله مفخم
و بیای معروف بمعنی صدا کرد و آواز نمود چیژی بفتح جیم فارسی و سکون یای تحتانی و کسر
زای فارسی و بیای معروف یعنی چه میگویی باب حای مهمله فصل الف حرا بفتح حای مهمله و رای
مهمله بالف کشیده آواز و صدای بلند را گویند که مهیب و هولناک باشد گویا این لفظ تبدیل های هوز
به حای حطی شده زیرا در فارسی هرا با های هوز و رای مهمله مشدد بدین معنی است چنانچه فردوسی در
صفت رخش گفته — نه آوای مرغ و نه هرای دد — زمانه زبان بسته از نیک و بد فصل شین حش
بفتح حای مهمله و سکون شین معجم خرس را گویند فصل لام حپول بفتح حای مهمله و ضم بای فارسی و بواو
مجهول و لام مخفف بزرگ جثه کم رگ و بی هنر و تنبل را گویند گویا با های هوز نیز آمده حول با حای
مهمله بر وزن غول لفظاً و معناً و هر چیز بزرگ جثه و بد هیئت را نیز میگویند فصل ها حچه بفتح حای
مهمله و جیم فارسی و سکون ها جوش ترشته ساله را گویند که بعربی آن را تنیس میخوانند حطه بفتح حای
حطی و طای مؤلف و اخفای ها اسم یک نفر از طایفه سندی است که معروف است حمه با حای

چوپی بضم جیم فارسی و کسر بای فارسی و بواو مجهول [illegible]

حلی بروزن رمه مخفف محرست **باب** خای نقطه دار **فصل** الف **خا** با خای نقطه دار
بر وزن ما بزبان و اصطلاح اهل کرمانشاهان و کردس و بعضی از ولایات کردستان تخم مرغ را گویند
و بفارسی کودی را گویند که آبهای کثیف در آنجا فراهم آید که آنرا بارکین نیز گویند **خربا** بکسر خای
نقطه دار و سکون رای مهمل و بای تحتانی بالف کشیده یعنی اندر خته شد **خلطیا** بکسر خای نقطه دار و فتح لام
مفخم و سکون طای مؤلف و بای تحتانی بالف کشیده یعنی بازی و مغلطه خورد و سهو نمود **خنکیا** بکسر خای
نقطه دار و سکون نون و کسر کاف تازی و بای تحتانی بالف کشیده یعنی خفه شد **خوا** بضم خای
نقطه دار و واو معدوله بالف کشیده نمک را گویند و در فارسی گوشت باشد **خوزادا** بضم خای نقطه
دار و واو معدوله و سکون رای مهمل و الف ممدوده و واو بالف کشیده آفتاب غروب را گویند
**خوزیا** بضم خای نقطه دار و بواو معدوله و سکون رای مهمل و بای تحتانی بالف کشیده دو معنی دارد
اول یعنی خورده شد دوم یعنی خارش نمود **خیرا** بفتح خای نقطه دار و سکون یای تحتانی و رای
مهمل بالف کشیده چابک و سریع رو را گویند **فصل** تای فوقانی **خته خت** بضم هر دو خای نقطه
دار و فتح تای فوقانی اول و اخفای ها و سکون تای فوقانی آخر دندیدن را میگویند که در زیر لب
آهسته آهسته با خود حرف زدن باشد از روی قهر و غضب و جوشیدن از خشم و بکسر هر دو
خای نقطه دار صدایست که بآن گربه را در پیکنند و میرانند **خرت** بکسر خای نقطه دار

و سکون



و سکون رای مهمل و تای فوقانی دو معنی دارد اول حجر گرد و مدور را گویند دوم گوسفند دو زینه
دو ساله را گویند **خلات** بفتح خای نقطه دار و لام مفخم بالف کشیده و سکون تای فوقانی بروزن
برات خلعت را گویند همانا عین بالف تبدیل شده [2] **فصل** دال مهمل **خادند** با خای نقطه دار
بالف کشیده و فتح دال و سکون نون و دال مهمل صاحب و مالک هر چیزی را گویند همانا مخفف
خداوند است **فصل** رای مهمل **خر** بکسر خای نقطه دار و سکون رای مهمل مفخم اول حیوان فربه را
گویند که از کثرت فربهی بر بهنی و عرضش افزوده باشد دوم هر چیزی را گویند از قبیل خنجر و شمشیر و امثال
آنهم که نام داشته باشد و نیامش کشاده باشد بانمعنی که بحرکتی از نیام بیرون بیاید [2] و بضم خا
و تشدید را آبار را میگویند خیلی تند و تیز از طرف بالا پایین بیاید **خاویر** بخای نقطه دار بالف کشیده
و کسر واو و یای مجهول شخصی را میگویند که همیشه خواب آلوده و سست حرکت باشد **خور** بضم خای نقطه
دار و بواو معدوله و سکون رای مهمل نیر اعظم را گویند که آفتاب باشد و در فرس قدیم نیز بانمعنی است
و در فارسی هفت معنی دارد اول روشنی زیاد باشد دوم نام فرشته بود که موکل است بر قرص آفتاب
سیوم نام روز یازدهم است از هر ماه شمسی چهارم بمعنی خوردن آمده پنجم مزه و لذت را خوانند
ششم نام گوشت است که عربان آنرا خورنق گویند هفتم خورد و نان و قوت هر روزه را گویند
**خیب و خز** بکسر خای نقطه دار و بیای معروف و سکون بای فارسی و واو عاطفه و کسر خای نقطه دار آخر

[2] **خوایشت** بضم خای نقطه دار و واو معدوله
بالف کشیده و بکسر یای مثناة تحتیه و سکون
شین معجم و تای فوقیه خواهش را گویند
م

[2] و سنگ گرد و مدور را نیز گویند م



زن فربه و سفید و لطیف را گویند **فصل** زای معجم **خز** بکسر خای نقطه دار و سکون زای معجم جا و مکان
صاف را گویند مثلا فرش آن مکان یا از مرمر باشد یا از بلور و امثال آن **خلوز** بفتح خای نقطه دار
و ضم لام مفخم و بواو معروف و سکون زای معجم بزبان کردکراج و اهل بانه و سقز زغال را گویند
**فصل** شین **خشش** بضم خای نقطه دار و سکون شین صدای را میگویند که در وقت دوشیدن شیر از
پستان حیوانات شنیده میشود و در فارسی مادرزن و مادرشوی را گویند و تیز دویدن را نیز
می گویند و بغل را هم خوانند **فصل** صاد **خاص** بخای نقطه دار بالف کشیده و سکون صاد خوب را
گویند **فصل** کاف تازی **خدوک** بضم خای نقطه دار و دال مهمل و بواو معروف و سکون کاف تازی
جنبانیدن انگشتان در زیر بغل و پهلوی کسی بجهت خندانیدن و در فارسی آنرا غدغه و غلغلج
و غلجو گویند و خدوک در فارسی پراکنده و پریشان شدن خاطر باشد از امور نا ملایم و بمعنی
خجلت و خشم و تیرگی نیز آمده حکیم انوری فرماید  از حسد فسخ تو خصم تو با کرداب هجو
حجی کز خدوک چرخه ما درگشت **خرنوک** بکسر خای نقطه دار و سکون رای مهمل بضم نون و بواو معروف
و سکون کاف تازی هر چیز کوچکی را میگویند عموما و یک نوع از شتر و درخت نارنج باشد خصوصا
که قدری از نارنج کوچکتر است **خریک** بفتح خای نقطه دار و بکسر رای مهمل و بیای معروف و سکون
کاف تازی شغل داشتن و مشغول شدن بکاری را گویند که معطلی بهم رساند **خوشک**

بضم خای نقطه دار



بضم خای نقطه دار و بواو معدوله و کسر یای تحتانیه و سکون شین معجم و کاف تازی خواهر و همشیره را
گویند **فصل** کاف فارسی **خویگ** بضم خای نقطه دار و بواو معدوله و بیای مجهول و سکون کاف
فارسی صاحب را گویند **خوینه خویگ** بضم خای نقطه دار و بواو معدوله و یای مجهول و فتح نون و اخفای ها
و بضم خای نقطه دار ثانی و بواو معدوله و یای مجهول و سکون کاف فارسی قاتل و وارث قاتل را
گویند که اهل ورثه مقتول را نیز میگویند **خوک** بضم خای نقطه دار و بواو معروف و سکون کاف
گراز را گویند که بعربی آن را خنزیر خوانند و بفرس قدیم نیز بانمعنی است و در فارسی کرمهای
باشد که از بدن مردم برآید و آنرا نیز خنزیر گویند و جمع خنازیر است **فصل** لام **خل** بضم
خای نقطه دار و سکون لام مفخم بروزن گل خاک و خاکستر را گویند و در فرس قدیم نیز بانمعنی است
استاد فرخی فرماید  پیل مست ار بر در کاخش کند روزی گذار  شیر نر گر بر سر کویش کند وقتی
گذر  آتش خشمش دو دندان خل کند بر پیل مست  آفت سهمش دو ساعد بشکند بر شیر نر و بزبان
اهل گیلان سوراخ مقعد را گویند و در فارسی بمعنی کج و خمیده آمده و دیوانه را هم میگویند [2] **خویل**
بضم خای نقطه دار و بواو معدوله و یای مجهول و سکون لام مخفف چشم کاج را گویند که آنرا
بعربی احول خوانند و آن را در فارسی لوچ و کاژ را گویند **فصل** میم **خم** بضم خای نقطه دار
و سکون میم نیلی را گویند که در میان آب با و جامه را بآن رنگ کنند و در فارسی خمره را گویند

[2] **خشل** بکسر خای نقطه دار و سکون شین معجم
و لام مفخم پیش سری و گردن بند و سایر
اسباب و آلات را گویند که زنها بجهت
زینت بر خود ترتیب میدهند
م

وگنبد عمارت را نیز گویند فصل نون خوالین بضم خای نقطه دار و واو معدوله بالف کشیده
وکسر لام مفخم و بیای مجهول و سکون نون تنگ زار را گویند خوین بضم خای نقطه دار و بواو معدوله
و یای مجهول و سکون نون خون را گویند که آنرا بعربی دم خوانند فصل واو خو بفتح خای نقطه
دار و سکون واو خواب را گویند و بفارسی هفت معنی دارد اول چوب بندی باشد
که بنایان با نقاشان ترتیب دهند و بران ایستاده یا نشسته کار کنند دوم گیاهی بود خودرو که در
میان باغها و کشت زارها بروید و تا آن را نکنند زراعت نشو و نما نکند حکیم فردوسی گوید
کنون رزم ارجاسپ را نو کنم ز طبع روان باغ بی خو کنم سیوم بمعنی کندن آمده چهارم بریدن
و درو کردن را گویند پنجم کف دست را مانند ششم کفل و ساغری اسپ را خوانند هفتم
عشقه باشد و آن گیاهی است خورد بر هر درخت که بپیچد آن را خشک کند ۲ خراو بکسر خای نقطه دار
و رای مهمل بالف کشیده و سکون واو هر چیز بد را گویند همانا مبدل خراب است خسو بفتح خای نقطه دار
و ضم سین مهمل و واو معروف مادر زن و مادر شوی را گویند که بفارسی آنرا خش خوانند خوارو
بضم خای نقطه دار و واو معدوله بالف کشیده و فتح رای مهمل و سکون واو طرف پایین را گویند خوالو
بفتح خای نقطه دار و واو معدوله بالف کشیده و ضم لام مفخم و واو معروف خواب آلوده را گویند
خورتاو بضم خای نقطه دار و واو معدوله و فتح رای مهمل و تای فوقانی بالف کشیده و سکون واو

تابش

۲ خاو باخای نقطه دار بالف کشیده و سکون واو خواب را گویند گویا محرف است بعربی آنرا نوم خوانند صح



تابش و شعاع آفتاب را گویند خوریوبو بفتح خای نقطه دار و واو و سکون رای مهمل و فتح یای تحتانی و سکون
واو و بضم بای ابجد و واو معروف یعنی از خواب بیدار شد فصل ها ختة بکسر خای نقطه دار
و فتح تای فوقانی و اخفای ها صدای را میگویند که بآن گربه را در کنند خرته بکسر خای نقطه دار
و سکون رای مهمل و فتح تای فوقانی و سکون ها یعنی گرد و مدور است خرچه بکسر خای نقطه دار و سکون
رای مهمل و فتح جیم فارسی و سکون ها خربزه نارس را گویند و بفارسی آنرا کالک خوانند و لفظ کالک
بگردی خربزه رسیده را گویند چنانکه در جای خود ذکر میشود ان شاء الله تعالی خرناکه بکسر خای نقطه دار
و سکون رای مهمل و نون بالف کشیده و فتح کاف تازی و اخفای ها بچه خرگوش را گویند ۲ خشه بکسر خای
نقطه دار و فتح شین معجم و اخفای ها آواز کاغذ و جامه و امثال آن باشد مثل آواز پای موش که در سقف
خانه می گردد و این آواز را در فارسی خشخش و خش خش را گویند چنانچه مولوی میگوید خش خش
موش در گوشش رسید خفت و گربه شهوش کلی رمید خشیاوه بضم خای نقطه دار و سکون شین
معجم و یای تحتانی بالف کشیده و فتح واو و سکون ها یعنی بهم زده شد و برهم خورد خفتگه بفتح خای نقطه دار
و سکون فا و کسر تای فوقانی و فتح کاف فارسی و سکون ها یعنی خوابیده خلامانه بضم خای نقطه دار و لام
مفخم بالف کشیده و میم بالف کشیده و فتح نون و اخفای ها زلف مردان را گویند خنه بفتح خای نقطه دار
بر وزن چنه خار را گویند خوادانه بضم خای نقطه دار و واو معدوله بالف کشیده و دال مهمل بالف کشیده

۲ خرنوکه بکسر خای نقطه دار و سکون رای مهمل و ضم
نون و بواو معروف و فتح کاف تازی و اخفای ها
یک ثمری است از انواع ثمر درخت بازوج
خزوره بفتح خای نقطه دار و ضم زای معجم
و بواو معروف و فتح رای مهمل و اخفای ها
پیرزن را گویند و بترکی آن را قلیپا خوانند
خزه بضم خای نقطه دار و فتح زای فارسی
و اخفای ها رستنی است که برگ آن مانند برگ
نرگس است و سبز و خرم است و از بیخ آن
سرش بعمل می آورند و در زیر آب اشیای
ذره و درست میانید که آن را اشتره
گویند صح

قاین اتابه



و فتح نون و سکون ها نمکدان را گویند خوره بفتح خای نقطه دار و واو و رای مهمل و سکون ها یعنی بیدار
و بضم خا و واو معدوله ها خوشی است که در دماغ و دهن بنی آدم پیدا می شود و غالبا باعث هلاکت
شخص میشود خورشیله بضم خای نقطه دار و بواو معدوله و فتح رای مهمل و کسر شین معجم و بیای مجهول
و فتح لام مفخم و سکون ها کلیست زرد رنگ بترکیب نرگس که در اوایل بهار و اواخر پاییز میروید
بغیر از یک روز دوام و بقای ندارد فصل یای تحتانی خری بضم خای نقطه دار و کسر رای مهمل و بیای
معروف پشم گوسفند را گویند برآی مفخم یعنی غرید خلطانی بکسر خای نقطه دار و فتح لام مفخم و طای
مؤلف بالف کشیده و کسر نون و بیای معروف یعنی او را بازی داد خنگانی بکسر خای نقطه دار و سکون
نون و کاف تازی بالف کشیده و کسر نون و بیای معروف یعنی او را خفه کرد خوازدی بضم خای نقطه
دار و واو معدوله بالف کشیده و سکون رای مهمل و کسر دال مهمل و بیای معروف یعنی آنرا خورد
باب دال مهمل فصل الف دادخرنیا بادال مهمل بالف کشیده و کسر خای نقطه دار و سکون رای
مهمل و یای تحتانی بالف کشیده یعنی انداخته شد داگرسیا بدال مهمل بالف کشیده و کسر کاف فارسی
و سکون رای مهمل و کسر سین مهمل و یای تحتانی بالف کشیده یعنی برافروخته شد و شعله گرفت دالی نیا
بدال مهمل بالف کشیده و سکون یای تحتانی و کسر نون و یای تحتانی بالف کشیده یعنی آن را زمین گذاشت
درکا بفتح دال مهمل و سکون رای مهمل و کاف فارسی بالف کشیده در را گویند که بعربی آن را باب خوانند

درواکا

ع
خویری بضم خای نقطه دار و واو معدوله
و بیای مجهول و بکسر رای مهمل و یای کشیده معروف
آدم هرزه گرد و هرجائی را گویند که بسیار بیجهت
گردش نماید و از این طرف و آن طرف بیشغل
و بیکار رود و بعربی تازی را
نیز میگویند که بکار شکار نیاید
و صاحبش آن را ادب
نماید صح ۲
۲ خویرائی بضم خای نقطه دار و بواو معدوله و بیای
مجهول و رای مهمل بالف کشیده و بهمزه و یای معروف
آخر صفت ... را آلکای گویند که داون ...
معروف ... معروف است
صح



درواکا بضم دال مهمل و رای مهمل و بواو مجهول و فتح الف و کاف تازی بالف کشیده یعنی دروغ میگوید دریا
بکسر دال مهمل و سکون رای مهمل مفخم و یای تحتانی بالف کشیده یعنی پاره شد دزیا بکسر دال مهمل و سکون زای
معجم و یای تحتانی بالف کشیده یعنی دزدیده شد دوا بضم دال مهمل و واو بالف کشیده پشت سر را میگویند
که عقب باشد چنانچه میگویند در عقب مانده یعنی در پس مانده دوخا بضم دال مهمل و بواو مجهول و خای نقطه دار
بالف کشیده آتش است و دروغ را گویند و آن معروف است دزیپا بازای معجم بر وزن دریا سه پایه را
گویند و آن چیزی است از آهن درست میکنند که بالای آتش می نهند که دیگ و امثال آن بالای او
میگذارند فصل تای فوقانی داگفت بدال مهمل بالف کشیده و فتح کاف تازی و سکون فا و تای فوقانی
یعنی بزمین افتاد ۲ دایخست بادال مهمل بالف کشیده و سکون یای تحتانی و کسر خای نقطه دار و سکون
سین مهمل و تای فوقانی یعنی آنرا انداخت دشت بکسر دال مهمل بر وزن رشت درشت و بزرگ را گویند
و بزبان هندی پستانها را خوانند دوبت بضم دال مهمل و واو معدوله و یای مجهول و سکون تای فوقانی
بزبان اهل کروسی و کرمانشاهان و سوز ماله و کردستان دختر را گویند دیت بکسر دال مهمل و یای معروف
و سکون تای فوقانی یعنی دیدی استفهام است فصل جیم دورنج بضم دال مهمل و بواو معروف و کسر رای
مهمل و سکون نون و جیم تازی دودی را میگویند که در سقف مطبخ باشد و بواسطه آن تیرهای سقف مطبخ
سیاه شده باشد فصل خای نقطه دار داخ با دال مهمل بالف کشیده و سکون خای نقطه دار است بمعنی داغ

۲ دالیت بادال مهمل بالف کشیده و کسر لام
مفخم و یای تحتانی و سکون تای فوقانی درخت
انگور را گویند که چیزی از زمین بلند شده یا چوب
بند بجهت شاخهای او بکشند که شاخهایش بر
روی زمین نخسپد و این رسم در کردستان
فراوان است صح

اول کوهی گویند بسیار سخت محکم و سنگ داشته باشد که غالبا مراد فشاخ است چنانچه میگویند شاخ دراخ و شاخ نیز بهمین معنی است انشاء الله درجای خود ذکر خواهد شد دوم داخ را گویند چنانچه میگویند داغ دار یعنی داغ دار سیوم چیز گرم را گویند از قبیل آب و امثال آن دُوخ بضم دال مهمل و بواو معروف و سکون خای نقطه دار بر وزن شوخ دوک چرخه را گویند که زنها با آن پنبه را میریسند و بفارسی دو معنی دارد اول صحرائی را گویند که از علف و گیاه ساده باشد و سر و روی را گویند که بی موی باشد دوم علفی را نامند که از آن بوریا بافند چون آن علف بی برگ و ساده است بان اسم موسوم گشته دُولاخ بضم دال مهمل و بواو مجهول و لام مفخم بالف کشیده و سکون خای نقطه دار چخشور را گویند [2] فصل رای مهمل دار با دال مهمل بر وزن خار تیرهای را گویند که خانه را بدان بپوشند و مطلق درخت را نیز گویند چه با ثمر باشد و چه با ثمر باشد و دار بفارسی نیز بهمین معنی آمده است دَستُور بفتح دال مهمل بر وزن جسور دو معنی دارد اول ماله را گویند دوم طرز و روش و قاعده و قانون را گویند همانا مخفف دستور است دَفر بفتح دال مهمل و سکون فا و رای مهمل ظرف را گویند عموما فصل زای معجم دِز بکسر دال مهمل و سکون زای معجم دز و دژ را گویند و بفارسی قلعه باشد دادخواز با دال مهمل بالف کشیده و بفتح واو و بضم خای نقطه دار و واو معدوله بالف کشیده و سکون زای معجم شخص داد طلب را گویند دِرز بکسر دال مهمل و سکون رای مهمل

[2] کم زنان وقت سواری یا بیرون رفتن از خانه در پا کنند ع م





و زای معجم شکاف تخته و چوب و امثال آن را گویند و در فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده چنانچه حکیم فردوسی هنگام وصیت کردن اسکندر گفته  تخت آنگه تابوت زرین کنید کفن بر تنم عنبر آگین کنید  همه درز تابوت ما را بقیر بگیرند کافور و مشک و عبیر فصل زای فارسی دِژ بکسر دال مهمل و سکون زای فارسی انسان یا حیوانی را گویند که از شدت خشم بهم رفته باشد و در فرس قدیم بد و زشت و خشم را گویند و در فارسی قلعه را خوانند دِریژ بکسر دال مهمل و رای مهمل و بیای مجهول و سکون زای فارسی دراز را گویند فصل سین مهمل دَس با دال مهمل بر وزن خس مخفف دست است که بعربیا آن را ید خوانند و بفارسی شبیه و مانند بود و بزبان هندی عدد ده را گویند که بعربیا عشره باشد دوس مخفف دوست است که رفیق باشد فصل شین معجم دِش بکسر دال مهمل و سکون شین خواهر شوهر را گویند و در فارسی خود آراستن در ساختن بود مولوی گفته  از فش خود و دش خود باز ره که بسوی شه یافت آن شهباز ره  درویش با واو بر وزن درفش لغتا و معنا و آن چیزیست که کفش دوزان چرم را بدان سوراخ کنند و این لفظ باین معنی در فرس قدیم است و در فارسی نیشتری باشد که حجامان بدان رگ بگشایند فصل قاف دِلیق بکسر دال مهمل و لام مخفف و بیای مجهول و سکون قاف شیلان را گویند و آن چیزیست مرکب عناب و قرمز رنگ و صاف و درخت او خار دار است ظاهرا از ز



ترکی است ترکیا خوانند دَمَق بفتح دال مهمل و میم و سکون قاف ماتاً و مبهوت را گویند که بواسطه زشتی گفتار دیگری بر شخص عارض شود فصل کاف تازی دایک با دال مهمل بالف کشیده و سکون یای تحتانی و کاف تازی مادر را گویند که بعربیا آن را ام خوانند و بزبان کردی سنور ناتی کردستان آن را دالک خوانند و بزبان اهل کرماج آن را داک خوانند و داک بلغت انگلیسی سگ را گویند دِرَک بکسر دال مهمل و بفتح رای مفخم و سکون کاف تازی مطلق خار را گویند که بعربیا آن را شوک خوانند و بترکیا تیکانش گویند دَسک بفتح دال مهمل و سین مهمل و سکون کاف تازی چوبهای را گویند که هر یک را بقدر دو دسته وجب یا لز آنها را قطع میکنند و روی سقف خانه را با آن می پوشانند دَسُونگ بفتح دال مهمل و ضم سین مهمل و بواو معروف و فتح تای فوقانی و سکون کاف تازی اسم آشی است از بلغور و دوغ آن را درست میکنند بعد از پختن همان آش را با روغن و شیرینی میخورند دَلَک با دال مهمل و لام مفخم بر وزن فلک جانوری باشد که آن را بفارسی دله خوانند و پوست آن خیلی قیمتی است که اغلب ارباب و زنکستان آن را مثل خز و سنجاب کلیچه میازند و بترکیا تُوتار خوانند [2] دُوک با دال مهمل بر وزن خوک چرخه را گویند و آن آلتی باشد که بدان ریسمان ریسند فصل کاف فارسی دَزِک بفتح دال مهمل و کسر زای معجم و سکون کاف فارسی ریسمان را گویند که بفارسی آن را دسک خوانند

[2] دِمَک بکسر دال مهمل و فتح میم و سکون کاف تازی تنگ را گویند و آن معروف است ع م





با سین مهمل دِنگ بکسر دال مهمل و سکون نون و کاف فارسی چوبی باشد مدور بقدر یک گز و در میان آن را تهی و خالی کنند بجهة کوبیدن برنج و آن چنان است که برنج ناکوب را میان آن میریزند و با دسته تخماخ آن را میکوبند و بفرس قدیم نوشته اند دِنگ چوبی باشد بهیئت سر و گردن اسب که بدان شلتوک را بکوبند تا برنج از پوست برآید و بفتح دال مهمل مطلق صدا و آواز را گویند و در فارسی مخصوصا صدای را گویند که از بر هم خوردن دو سنگ یا دو چوب و امثال آن برآید دُوک بضم دال مهمل و بواو معروف و سکون کاف فارسی دنبه را گویند که ترکیا آن را قویروق خوانند فصل لام دَل بفتح دال مهمل و سکون لام مفخم ماده سگ را گویند دال با دال مهمل و لام مفخم بر وزن خال کرکس لاشه خوار را گویند که در عربیا آن را نسر خوانند و در ترکیا قرقون و آن پرنده ایست معروف و صاحب برهان قاطع آن را بمعنی عقاب نوشته و حرفی هم هست از حروف تهجی دُوگَل بضم دال مهمل و بواو معروف و فتح کاف تازی و سکون لام دو دی را گویند دِمارگُل بکسر دال مهمل و میم بالف کشیده و فتح رای مهمل و ضم کاف تازی و بواو مجهول و سکون لام مفخم کژدم و عقرب را گویند [2] دَوَل دُول بضم هر دو دال مهمل و بهر دو واو مجهول و فتح لام مفخم اول و سکون لام ثانی هر چیزی را گویند که لبالب باشد از آب و امثال آن فصل میم دَم با دال مهمل بر وزن خم دهن را گویند که بعربیا فم باشد و دم را بعربیا خون گویند دام با دال

[2] دُول بضم دال مهمل و بواو مجهول و سکون لام مفخم دره کوه را گویند که وسط دره باشد و بواسطه کوهی که از هر دو طرف بلند داشته باشد ع م

مهمل بالف کشیده بر وزن جام یعنی دادم و بفارسی معروفست که بعربی آن را شبکه خوانند
دارخم با دال مهمل بالف کشیده و ضم خای نقطه دار و سکون میم بمعنی آیا میباشد دریم بکسر دال مهمل
و رای مهمل مفخم و بیای معروف و سکون میم یعنی پاره کردم دُوم بضم دال مهمل و بواو مجهول و سکون میم
طایفه را گویند که کبوه می سازند که آن طایفه معروفست و در کردستان زیاد میباشد
دیم بکسر دال مهمل و بیای معروف و سکون میم یعنی دیدم فصل نون دامنه چقان با دال مهمل
بالف کشیده و سکون میم و فتح نون و سکون ها و فتح جیم فارسی و قاف بالف کشیده و سکون نون
گوساله دوساله را گویند دایان با دال مهمل بالف کشیده و یای تحتانی بالف کشیده و سکون
نون دو معنی دارد اول دایه را گویند و آن معروفست زنی باشد که شیر به بچه میدهد دوم
یعنی دادند دِدان بکسر دال مهمل اول و دال ثانی بالف کشیده و سکون نون دندان را گویند که آن را
بعربی الثغر خوانند و ترکی دیش نامند دِدان آژین با دو دال مهمل و زای فارسی بر وزن نهان
آهن خلال را گویند که بدان دندان را پاک میکنند دُروزِن بضم دال مهمل و رای مهمل و بواو
مجهول و کسر زای معجم و سکون نون دروغ گو را گویند [2] دُژِین بضم دال مهمل و کسر زای فارسی و بیای
مجهول و سکون نون دشنام را گویند که فحش باشد که ترکی آن را سوکوش خوانند دَسان با دال
مهمل بر وزن خسان فال آمدن سگ را گویند چنانچه میگویند آن ماده سگ بدسان آمده یعنی

بفال آمده

[2] دِرین بکسر دال مهمل و رای مهمله و بیای تحتانی معروف و سکون نون پاره کردن را گویند و ترکی آن را یرتماق خوانند ح



بفال آمده دَوَن بفتح دال مهمل و بضم واو و سکون نون بوته و بیخ درختهای کوهی و جنگلی را گویند
دُوان بضم دال مهمل و واو معروف بالف کشیده و سکون نون عدد دو را گویند که بعربی اثنین
باشد و ترکی ایکی خوانند دُوزین بضم دال مهمل و بواو مجهول و کسر زای معجم و یای تحتانی معروف
و سکون نون دو معنی دارد اول دوختن را گویند دوم جستن را خوانند دُوکان با دال
مهمل و کاف تازی دو معنی دارد اول دکان را گویند و آن معروفست دوم بعبارت اهل باغ
وساوجبلاغ باغچه را گویند [2] فصل واو دُو بضم دال مهمل و بواو مجهول مخفف دروغ است که بعربی
آن را محض گویند و ترکی آن را ایران خوانند و بواو معروف دُم اسب را گویند که بعربی ذنب باشد
داچو با دال مهمل بالف کشیده و ضم جیم فارسی و بواو معروف یعنی فرو رفت دانگو با دال مهمل
بالف کشیده و سکون نون و ضم کاف فارسی و بواو معروف مغز استخوان زرد آلوی تلخ را گویند که آن را
پرورده میکنند تا شیرین شود و بفارسی نوعی از غله باشد و آش سفت دانه را نیز گویند
و آن آشی است مرکب از نخود و باقلا و عدس و امثال آن دایو با دال مهمل بالف کشیده و بفتح یای
تحتانی و سکون واو یعنی روش نمود و پیش داد دُرو بضم دال مهمل و رای مهمل و واو مجهول مخفف
دروغ است دُوشاو با واو آخر بر وزن دوشاب لفظاً و معناً فصل ها داوِرَه بدال مهمل بالف
کشیده و کسر دال مهمل ثانی و فتح رای مهمل و سکون ها یعنی پاره کن دارِفیسَه با دال مهمل بالف کشیده

[2] دُولیدان بضم دال مهمل و بواو مجهول و کسر لام مفخم و بیای تحتانی و دال مهمل بالف کشیده و سکون نون چاری را گویند که در بالای سنگ آسیاب درست میکنند و گندم در آنجا میریزند که از آنجا به بالای سنگ آسیاب می آید و کوبیده میشود صح



و سکون رای مهمل و فتح تای فوقانی و کسر قاف و بیای مجهول تحتانی و بفتح نون و سکون ها مرغیست
بمنقار درخت را سوراخ میکند و آشیانه سازد و در عربی نقار شجر گویند یعنی مرغ درخت کوب داگمه
با دال مهمل بالف کشیده و سکون کاف فارسی و فتح میم و سکون ها یعنی داده ام دامَوه با دال مهمل بالف
کشیده و فتح میم و واو و سکون ها یعنی پس دادم و رد نمودم دانیشه با دال مهمل بالف کشیده
و کسر نون و بیای معروف تحتانی و فتح شین مهمل و سکون ها یعنی بنشین داوِینَه با دال مهمل بالف
کشیده و کسر واو و بیای مجهول و فتح نون و سکون ها دامان را گویند که بعربی آن را ذیل خوانند و ترکی
آن را اتک نامند دایخَه با دال مهمل بالف کشیده و سکون یای تحتانی و فتح خای نقطه دار و سکون ها یعنی
چندانه دایکَه با دال مهمل بالف کشیده و سکون یای تحتانی معروف و فتح کاف تازی و سکون ها خطاب است
یعنی ای مادر و بسکون یای تحتانی مجهول امر است بر ریختن یعنی از ابریز و خالی کن دَرگانه بفتح
دال مهمل و سکون رای مهمل و کاف فارسی بالف کشیده و فتح نون و سکون ها در را گویند که بعربی آن را
باب خوانند و به ترکی آن را قاپی نامند ولی این لغت برای درهای کوچک مستعمل میشود دَروازَه
بفتح دال مهمل و سکون رای مهمل و واو بالف کشیده و فتح زای معجم و سکون ها در خانه را گویند که درهای
بزرگ باشد این لغت را در در کوچک استعمال نمیدارند دَلَمَه بفتح دال مهمل و لام مفخم و میم و سکون ها
شیری است که بعد از مایه زدن بسته شود همانا این لغت فرس قدیم است دَنگه دَنگه با هر دو دال

مهمل مفتوح



مهمل مفتوح و هر دو نون ساکن و فتح هر دو کاف تازی و اخفای هر دو ها دانه دانه را گویند دَواچه
بفتح دال مهمل و بواو بر وزن طپانچه لفظاً و معناً این طپانچه برادر کوچک تفنگ باشد نه بمعنی سیلی
دُوچکه بضم دال مهمل و بواو معروف و سکون جیم فارسی و فتح کاف تازی و سکون ها دُم و دنباله را
گویند و گاهی عوض دال مهمل جیم تازی را میخوانند که جوچکه باشد دُوزَلَه بضم دال مهمل و بواو مجهول
و فتح زای معجم و لام مخفف و سکون ها دو نی است که با هم وصل میکنند و مثل آنها را می نوازند که در
وقت نواختن دو صدا از او می آید و گاهی بجای نی هر دو را از استخوان می سازند دُوگُلَه بضم
دال مهمل و بواو معروف و سکون کاف تازی و فتح لام مفخم و سکون ها ریسمانی باشد خام که از دوک بر
چرخه پیچند و از چرخه آن را غلوله سازند آن غلوله را دوگله گویند و بفتح کاف یعنی دو دست دُولَه
بضم دال مهمل و بواو مجهول و فتح لام و سکون ها طشتی را گویند که قدری عمیق و گود باشد و آن را از گل درست
کنند اغلب اهل کردستان نان در میان آن میگذارند و آرد هم در میان آن خمیر مینمایند دُولْچه
بضم دال مهمل و بواو مجهول و سکون لام مفخم و فتح جیم فارسی و سکون ها دلو را گویند که با آن آب از چاه
بیرون می آورند دُوِیکه بضم دال مهمل و بکسر واو و بیای مجهول و فتح کاف تازی و سکون ها یعنی
دیروز دُوینَه بضم دال مهمل و بواو معروف و اشباع یای معروف و فتح نون و سکون ها دوغینه را گویند
و آن چیزی است از دوغ و بلغور درست میکنند و کلوله میسازند و خشک مینمایند که در زمستان آن را

آتش میکنند دِیزَه بکسر دال مهمل و بیای مجهول و فتح زای معجم و سکون ها یعنی دیزست دِیزَه بکسر
دال مهمل و بیای مجهول و فتح زای معجم و سکون ها نوعی از دیگ و پاتیل را گویند که از گل میسازند و در
فرس قدیم دیزرا بایمعنی خوانده اند ولی مسین باشد نه گلین و در فارسی رنگ و لون سیاه را
گویند و بمعنی قلعه و حصار هم آمده و الاغ و چاروا که رنگ آن بسیاهی و سبزی مایل باشد
فصل یای تحتانی دَیْ بفتح دال مهمل بر وزن نی امرست و تاکیدست بر کار کردن مطلق
دای با دال مهمل بر وزن نای یعنی داد دارکِسی با دال مهمل بالف کشیده و فتح الف ثانی
و کسر کاف فارسی و سکون رای مهمل و کسر سین مهمل و یای مجهول یعنی شعله می گیرد این لغت اگر
بیای مجهول خوانده شود صیغه غایبست و اگر بیای معروف خوانده شود صیغه مخاطبست یعنی
تو شعله میگیری دارِزی با دال مهمل بالف کشیده و کسر رای مهمل و زای معجم و بیای معروف یعنی از زهم
متلاشی شد داوَزی با دال مهمل بالف کشیده و فتح واو و کسر زای معجم و بیای معروف یعنی پیاده
شد دانِی با دال مهمل بالف کشیده و سکون یای تحتانی و کسر نون و بیای مجهول یعنی بزمین بگذار
دِرِی بکسر دال مهمل و رای مهمل مفتوحتم و بیای معروف یعنی پاره کرد دَرزِی بفتح دال مهمل و سکون
رای مهمل و کسر زای معجم و بیای معروف سوزن را گویند دَوزِی با دال مهمل بر وزن روزی یعنی
جو رید دو هو ما بضم دال مهمل و بواو مجهول و بضم های هوز و بواو مجهول و باشباع یای تحتانی فادی را
گویند



گویند که کسی در میان دو طایفه یا دو نفر بعمل بیاورد چنانچه شریک دزد و رفیق قافله باشد باب
رای مهمل فصل الف را با رای مهمل بر وزن ما خوی انصاف و مروت را گویند رَتیا
بفتح رای مهمل و سکون تای فوقانی و یای تحتانی بالف کشیده خسته را میگویند که از گذشت
و دویدن باشد رِچیا بکسر رای مهمل و سکون جیم فارسی و بیای تحتانی بالف کشیده یعنی یخ کرد و از
سردی هوا بسته شد رُخیا بضم رای مهمل و سکون خای نقطه دار و یای تحتانی بالف کشیده یعنی
خراب شد خراب شدنی که مختص خانه و دیوار و امثال آن باشد رِژیا بکسر رای مهمل و سکون زای فارسی
و یای تحتانی بالف کشیده یعنی ریخته شد ریختنی که مختص آب و امثال آن باشد و با زای معجم نیز
بمعنی ریختن است اما ریختنی که مختص برگ درخت و امثال آن باشد و بفتح رای مهمل چشمی را گویند
که سرمه در آن کشیده باشند آن سرمه کشیدن را رَژیا میگویند رَسا بفتح رای مهمل بر وزن
بکشا و بهن را گویند و این گشادی و بهنی در لباس و جامه و امثال آن باشد
رَشَه با بفتح رای مهمل و شین معجم و اخفای ها و بای ابجد بالف کشیده بادیست سرد
که می وزد و این باد را باصطلاح اهل ری و شهریار با دقاغذان را گویند رِفیا بکسر رای
مهمل و سکون فا و یای تحتانی بالف کشیده در رفتنی را گویند از میدان که بقهر و غلبه باشد
رَقیا بفتح رای مهمل و سکون قاف و یای تحتانی بالف کشیده کوبیدن در و امثال آن را

یعنی خسته شده دوین



گویند که بطور آهسته باشد رِمیا بکسر رای مهمل و سکون میم و یای تحتانی بالف کشیده بمعنی رُخیا
میباشد که گذشت و آن خراب شدن خانه و امثال آن باشد رَمَه قلا بفتح رای مهمل و میم و اخفای ها
و فتح قاف و لام مفخم بالف کشیده اسم یکی از قطاع الطریقهای کردستان بود که بعد از چندین
هرزه گی گرفتار شد و مقتول گشت رِنیا بکسر رای مهمل و سکون نون و یای تحتانی بالف کشیده یعنی
خراشیده شد چه با ناخن و چه با امثال آن روجا بضم رای مهمل و بواو معروف و جیم تازی بالف کشیده
پرده را میگویند که محض نظافت و لطافت روی دوشک میکشند فصل بای فارسی رَپ
بفتح رای مهمل و سکون بای فارسی راست را گویند که ضد خم باشد چنانچه میگویند رپ بستاده یعنی
راست ایستاده فصل تای فوقانی رَت بفتح رای مهمل و سکون تای فوقانی افتادن و سکندری
زدن را گویند که از بیخودی و مستی باشد و بضم اول حرف زدن درست کنده و با پرده را گویند
و در فارسی بفتح اول برهنه و عریان را گویند و بضم اول تهی دست و بینوا را خوانند رُوت
بضم رای مهمل و بواو معروف و سکون تای فوقانی برهنه و عریان را گویند که بفارسی آن را رت
بفتح اول خوانند چنانکه در لغت سابق گذشت فصل خای نقطه دار رَنخ با رای مهمل بر وزن سنخ
ریگ را گویند که در عربی آن را رمل و حصبا خوانند و در فارسی فضله انسان و حیوانات دیگر
که روان و آبکی باشد فصل دال مهمل رَد بفتح رای مهمل و سکون دال مهمل خلاف و خلاف رو را گویند

فصل جیم تازی رَونج بفتح رای مهمل و بضم واو و سکون نون و جیم تازی فولوی را گویند که از شدت سرما بر شخص وارد شود صح



و در فارسی حکیم و دانشمند و خواجه و پهلوان را خوانند و با تشدید ثانی در عربی بمعنی مردود و از نظر افتاده
بود رای گِرد با رای مهمل بالف کشیده و سکون یای تحتانی و کسر کاف تازی و سکون رای مهمل و دال مهمل
یعنی فرار کرد و دوید رِژد بکسر رای مهمل و سکون زای فارسی و دال مهمل و معنی دارد اول شخص خسیس را
گویند دوم حریص در همه چیز را خوانند و بفتح اول در فارسی نیز بایمعنی است که حریص در همه چیز باشد
و بسیار خوار را هم گفته اند فصل رای مهمل راگر با رای مهمل بالف کشیده و فتح کاف تازی و سکون
رای مهمل شخص فراری را گویند راوِیار با رای مهمل بالف کشیده و کسر واو و یای تحتانی بالف کشیده
و سکون رای مهمل راهرو را گویند ریکاز بکسر رای مهمل و بیای مجهول و کسر یای معجم و کاف فارسی بالف کشیده
و سکون رای مهمل راهرو را گویند بمعنی راو یارست که گذشت فصل زای معجم راز با رای مهمل
بر وزن باز حکایت را گویند و بمعنی اسرار دل و مطالب پنهانی نیز آمده و در فرس قدیم هم
بایمعنی است و در فارسی چند معنی دارد رنگ و لون و خارپشت و زنبور سرخ و بزرگ و بنا و گلکار باشد
و در عربی طیالسی را خوانند ریز بکسر رای مهمل و بیای مجهول بر وزن خیز ریگ را گویند که در عربی
رمل باشد و در فارسی جرعه و پیمانه و نعمت و کام و هوا و مراد و رحمت باشد و خورده و ریزه را نیز گویند
فصل زای فارسی راوِیژ با رای مهمل بالف کشیده و بکسر واو مجهول و بیای مجهول و سکون زای
فارسی تدبیر و مشورت را گویند رُوژ بضم رای مهمل و بواو مجهول و سکون زای فارسی روز را گویند

که بعربیا آنرا نهار و یوم خوانند و بمعنی نیز اعظم نیز آمده گویا مبدأ روز و روح است فصل شین معجم رَش بفتح رای مهمل و سکون شین سیاه را گویند که بعربیا آنرا سواد خوانند و در ترکی قره باشد و در فارسی معانی مختلف دارد اول نام روز یازده هم است از هر ماه شمسی که روز نحسی است دوم نام فرشته ایست که میزان عدل بدست اوست سوم نوعی از جامه ابریشمی گران بها باشد چهارم بازو را گویند پنجم زمین گشته نیشته را مانند ششم قسمی از عرابات که سیاه رنگ و مالیده باشد گویا درین معنی با معنی اولی آن موافقت نماید هفتم سیماب و زیبق را خوانند و با تانی مشدد در عربیا باران ریزه ریزه را گویند رُوش بضم رای مهمل و بواو معروف و سکون شین سه معنی دارد اول صاف نشدن تخته چوب را گویند بعد از تراشیدن دوم تند خوی و بد خلق و جنگجوی را خوانند و درین معنی گویا فرس قدیم باشد سوم تار های را گویند که از جامه و شال و گلیم و امثال آن از کهنه گی و یا غیر کهنه گی سوی میشود فصل قاف رَق بفتح رای مهمل و سکون قاف هر چیز سخت و محکم را گویند و در فارسی پوست لاک پشت در پای آب یا لاک پشت صحرا است و بکسر اول فهرو غضب را گویند ۲ رِبَق بکسر رای مهمل و بای مجهول و سکون قاف باریک و ضعیف را گویند رِی پُوق بکسر رای مهمل و بای معروف و بضم بای فارسی و بواو مجهول و سکون قاف رطوبتی است که در گوشه چشم منجمد میشود که بعربیا آنرا رمص خوانند فصل کاف تازی رِک بکسر رای مهمل و سکون

۲ رَوَق بفتح رای مهمل بروزن شوق هر چیز ستبر و کلفت را گویند عموماً و کلفتی و ستبری گردن را گویند خصوصاً





کاف تازی بهانه و بهانه جوی را گویند رانِک با رای مهمل بالف کشیده و کسر نون و سکون کاف تازی شلواری را گویند که از نمد می بافند و در وقت سواری میپوشند غالباً اهل کرد و کُری و ساو جبلاغ و سقز و بانه این شلوار را چه در پیاده گی و چه در سواری میپوشند رِشک بکسر رای مهمل و سکون شین معجم و کاف تازی جانوریست که در پیراهن و زیر جامه و لباس آدمی از چرک حاصل میشود ظاهراً الفارسی آنرا تخم شپش گویند و در فرس قدیم بضم رای مهمل نیز بایمعنی آمده و زنگ آن را سرکه میخوانند ۲ فصل کاف فارسی رُوک بفتح رای مهمل و بضم و اشباع واو و سکون کاف فارسی رمه اسب را گویند رُوژِک بضم رای مهمل و بواو مجهول و کسر ژای فارسی و سکون کاف فارسی روزه را گویند که بعربیا صوم باشد و بترکی اُرُج رَهَنگ بفتح رای مهمل و های هوز و سکون نون و کاف فارسی بروزن قشنگ نقبی را گویند که در بیخ چاه میزنند و بقدر بیست ذرع دران زیر زمین را راسته نقب میزنند تا بتر چاه دیگری را بکنند و از بیخ آن چاه نیز باینطور عمل مینمایند تا سه چهار نقب این ترکیب میزنند که بواسطه آن آب را بجای جاری مینمایند رِنجِیک بکسر رای مهمل و یای معروف و فتح جیم فارسی و سکون رای مهمل و ضم میم و سکون کاف فارسی ریش سفید را گویند این لغت سغدی نیست مرکب است از لفظ ری و لفظ چمک ری مخفف ریش است و چمک بمعنی سفید است چنانکه در جای خود

۲ رَشْ بلک بفتح رای مهمل و سکون شین معجم و فتح بای موحده و لام مفخم و سکون کاف تازی رقص کردن را گویند که در عروسی زن و مرد دست بهمدیگر را گرفته و دائره وار حرکت کنند و رقص نمایند اینی زن و مرد که داخل هم میشوند و رقص مینمایند رش بلک گویند و رقص مخصوص چه از زن تنها و چه از مرد و چه از هر دو آن رقصیدن مخصوص را چوپی میخوانند پس باید دانست که چوپی رقصیدن است و رش بلک داخل شدن زن و مرد با هم است در رقص



ذکر شد فصل لام رَپُول بفتح رای مهمل و ضم بای فارسی و بواو مجهول و سکون لام مفخم شخص تنبل و بیکاره را گویند رَزْل بفتح رای مهمل و سکون زای معجم و لام مفخم شخص دنی الطبع را گویند که همیشه مشغول باعمال بیهوده و افعال قبیحه باشد رَقَل بفتح رای مهمل و قاف و سکون لام مفخم لاغر و ضعیف و کم گوشت را گویند چه از نباتات یا حیوانات باشد رُوتَل بضم رای مهمل و بواو معروف و فتح تای فوقانی و سکون لام مفخم شخص لخت و برهنه را گویند که عربان آنرا عُریان خوانند رِیزَوَل بکسر رای مهمل و بای مجهول و فتح زای معجم و بضم واو و سکون لام مفخم ریزه نان را گویند رِیشُول بکسر رای مهمل و یای معروف و ضم شین معجم و بواو مجهول و سکون لام مفخم تار های لباس را گویند که از غایت کهنگی و اندراس از هم ریخته و آویخته باشد فصل میم رِم بکسر رای مهمل و سکون میم نی را گویند که جنگیان در میدان آن را بدست میگیرند و در عربیا آن را سنان و رمح خوانند همانا این لغت مخفف رمح است راکَم با رای مهمل بالف کشیده و فتح الف ثانی و کاف تازی و سکون میم یعنی قرار میکنم رَتْیام بفتح رای مهمل و سکون تای فوقانی و یای تحتانی بالف کشیده و سکون میم یعنی خسته شدم رُوِیم بضم رای مهمل و کسر واو و بیای معروف و سکون میم یعنی رفتم فصل نون رانْ با رای مهمل بروزن نان گله و رمه گوسفند و غیره را گویند و کلفتی





پا را در فارسی و در کردی ران میگویند که بعربیا آن را فخذ خوانند و بفارسی درخت انگوزه را نیز گویند رَتانْ بفتح رای مهمل و تای فوقانی بالف کشیده بروزن جهان جولان را گویند رِچیانْ بکسر رای مهمل و سکون جیم فارسی و یای تحتانی بالف کشیده و سکون نون بیخ لستن را گویند این لغت باصطلاح اهل نحو صیغه مصدر است رُخیانْ بضم رای مهمل و سکون خای نقطه دار و یای تحتانی بالف کشیده و سکون نون خراب شدن را گویند این لغت باصطلاح نحوی صیغه مصدر است که با زیادی نون در کردی علامت صیغه مصدر باشد چنانچه در فارسی نیز بان ترکیب است مثل ریخت و ریختن و سوخت و سوختن و امثال آن رَشْتِنْ بفتح رای مهمل و سکون شین معجم و کسر تای فوقانی و سکون نون سیاه کردن چشم را میگویند بسرمه و امثال آن رِقِنْ بکسر رای مهمل و قاف و سکون نون شخصی را گویند که بسیار مُصر بر لج باشد چنانچه بحرف هیچکس از لج و قهری که دارد دست بردار نشود رِکِنْ بکسر رای مهمل و کاف تازی و سکون نون بمعنی رقن است که گذشت شخص مصر بر قهر و لج را گویند رِنِینْ بکسر رای مهمل و نون و بیای معروف و سکون نون آخر خراشیدن را گویند با ناخن و امثال آن رُونْ بضم رای مهمل و بواو مجهول و سکون نون روغن را میگویند که بعربیا آن را دُهن خوانند و بترکی یاغ و در فارسی نام قصبه ایست در هندوستان که مولد

ابوالفرج بوده و بواو معروف بمعنی سبب و باعث باشد فصل واو رَو بفتح رای مهمل و سکون
واو معروف کوچ کردن و نقل نمودن از جای بجای را میگویند که در غایت تعجیل و سرعت بود
واین کوچ کردن یا بجهة خوف و بیم باشد یا بسبب شغل و ضرورتی و در فارسی بمعنی رفتن و امر برفتن است
یعنی برو و بمعنی آواز حزین هم آمده است و بضم رای مهمل و واو مجهول لفظیست که زنها و مردها در وقت
مردن برادر و پدر و فرزند و امثال آن میگویند و بواسطه آن اظهار مصیبت و عزاداری را مینمایند
واین لفظ را اغلب مکرر میگویند رارو با رای مهمل بالف کشیده و سکون واو شکار و تسخیر کردن را
میگویند رَنگفاو بفتح رای مهمل و سکون نون و کاف فارسی با الف کشیده و سکون واو انگوری را
گویند که در ولایت کردستان دانه دانه مینمایند و در میان خمره میریزند و سرکه بر روی آن
میریزند که در وقت زمستان آن را میخورند ریلخو بکسر رای مهمل و بیای مجهول و فتح لام مفخم و بضم
خای نقطه دار و بواو مجهول روده گوسفند وغیره را گویند که بعربی آنرا امعا خوانند فصل ها
راجه با رای مهمل بالف کشیده و فتح جیم تازی و سکون ها جاریست ساله و چهار ساله را میگویند که
قریب چهار پنج ذرع دراز باشد آنرا می بُرند برای ضرورتی راکه با رای مهمل بالف کشیده
و فتح کاف تازی و سکون ها یعنی فرار کن و بدو راوگه با رای مهمل بالف کشیده و سکون واو
و فتح کاف تازی و اخفای ها تخم مرغی را گویند که هر دفعه در محل مخصوصی میگذارند که مرغ میرود در بالای

ان وار



آن قرار میگیرد و تخم میکند که آنرا باصطلاح عوام فرس چشمه گویند و بترکی آنرا فاله
خوانند رَزْلَه بفتح رای مهمل و سکون زای معجم و فتح لام مفخم و سکون ها تاجریزی و سگ انگور را
گویند و بترکی قوش ازمی را خوانند و در عربی عنب الثعلب باشد رِشتَه بکسر رای مهمل
و سکون شین معجم و فتح تای فوقانی و سکون ها دو معنی دارد اول خمیر را گویند که با چاقو
آنرا مثل برنج میبرند و با برنجش پلاوی میسازند زیاد خوردن آن باعث درد خرام میشود
دوم چیزیست از بندی میسازند و درویشان آنرا البرمی پیچند و در فارسی تار ابریشم و ریسمان
گویند و نام مرضیست و نوعی از حلوا است و آشی و پلاوی هم هست رَشکَه بفتح رای مهمل
و سکون شین معجم و فتح کاف تازی و سکون ها تور کاه کشیدن را گویند رَفَه بفتح رای
مهمل بروزن خفه برآمده گی باشد از دیوار درون خانها بقدر یک دو وجب یا بیشتر که
از برای زینت خانه چیزها بران بگذارند و در عربی آن برآمدگی را رف میگویند و در
فارسی پرون را گویند رَقّه بفتح رای مهمل و قاف و سکون ها سنگ پشت آبی را گویند رَنده
بفتح رای مهمل بروزن ژنده افزاری باشد که نجاران تخته و چوب را بآن صاف و هموار
کنند و در فرس قدیم نیز باین معنی است و در فارسی بزرگ عظیم را خوانند و نام گیاهیست
بهاری که اگر چرنده گان خصوصا گوسفند بچریدن آن فربه میشوند و نوعی از چرم باشد سیاه رنگ



رُدُلَه بضم رای مهمل مشدد و بواو مجهول و فتح لام مفخم و سکون ها بچه و فرزند را گویند رِسیلَه
بفتح رای مهمل و کسر ها و بیای مجهول و فتح لام مفخم و سکون ها بارانی را گویند که در نهایت
تیزی و تندی از آسمان ببارد رِیقَنَه بکسر رای مهمل و بیای مجهول و سکون قاف و فتح نون
و سکون ها فضله مرغ را گویند ریگَه بکسر رای مهمل و بیای مجهول و فتح کاف فارسی و سکون ها
راه را گویند که بعربی آنرا طریق خوانند و بترکی یول نامند و با کاف تازی دو چیز را
گویند که موافق و برابر همدیگر باشند فصل یای تحتانی رِی با رای مهمل بروزن می دو
معنی دارد اول آرد را گویند که در خمیر کردن و نان پختن بهم بچسبد و کشش نداشته باشد
دوم هر چیزی را گویند از خوردنی که بکسی بسپارند که بمصرف برسانند و دیگری را موافق او بکنند
که معلوم نماید تمامی آنرا بمصرف میرساند یا نه و در فارسی نام شهریست معروف و بزبان فرنگ
پادشاه را گویند رَشی بفتح رای مهمل و کسر شین معجم و بیای معروف سیاهی را گویند رِفاندی
بکسر رای مهمل و فا بالف کشیده و سکون نون و کسر دال مهمل و بیای معروف یعنی او در ربود رِنی
بکسر رای مهمل و نون و بیای معروف یعنی خراشید رُوی بضم رای مهمل و کسر واو و بیای
معروف یعنی رفت[2] ریوی بکسر رای مهمل و بیای تحتانی معروف و کسر واو و بیای معروف آنرا
روباه را گویند که بعربی آنرا ثعلب خوانند و بترکی تلکی نامند و بزبان فرنگی فاکس گویند با کاف تازی

۲ ریواس علف ترش مزه ایست ساقه بلند دارد و برگ او شبیه به برگ چغندر است و در کوههای اورامان زیاد است در فصل بهار بعمل می آید و اورا دلمه کنند و بجهت دفع کرم معده نباتیست نافع است و قزاق می آورد بیع

ریز



گویند باب زای معجم فصل الف زا با زای معجم بروزن ما یعنی زائید زارکا با زای معجم بالف
کشیده و فتح رای مهمل و کاف فارسی بالف کشیده زهار را گویند که بفارسی آنرا بانه خوانند و آن
جاییست از زیر ناف متصل بآلت مردی و زنانه که موی از آنجا بر می آید و آنرا بعربی عانه نامند زاوا با زای
معجم بالف کشیده و واو بالف کشیده داماد را گویند زِریا بکسر زای معجم و سکون رای مهمل مخفف و یای تحتانی
بالف کشیده یعنی جوشیدن این جوشیدن را جوشیدن صورت و پوست اعضای بنی آدم باشد
از حرارت نه جوشیدن آب و امثال آن و با رای مفخم یعنی بدنام شد زَماخوا بفتح زای معجم و میم بالف
کشیده و بضم خای نقطه دار و واو معدوله بالف کشیده حلوا و طعامی را گویند که بعد از بردن عروس
از خانه پدر و مادر عروس برای او میبرند که با داماد بخورند زُوَل زا بضم زای معجم و بواو مجهول و فتح لام
مفخم و زای معجم ثانی بالف کشیده زاده حرامزاده را گویند که زول بمعنی حرامزاده است و زا بمعنی زاده
فصل تای فوقانی زات با زای معجم بالف کشیده و سکون تای فوقانی جرأت و جلادت
و شجاعت را گویند فصل خای نقطه دار زاخ با زای معجم بالف کشیده و سکون خای نقطه دار
زاج را گویند و آن معروفست جوهریست کانی شبیه به نمک زُوخ بضم زای معجم و بواو معروف
و سکون خای نقطه دار بروزن شوخ چرک و خون و جراحتی را گویند که از زخم بیاید و در فارسی
گوشت پاره را گویند که بتن مردم بروید و آنرا بعربی ثؤلول خوانند فصل دال مهمل زاوند

بارای معجمه بر وزن دماوند عروسی را گویند **فصل** رای مهمل **زادر** بارای معجم بر وزن داور دو
معنی دارد اول زهره را گویند وآن پوستی باشد پر آب که بر جگر آدمی و حیوانات چسبیده
دوم کنایه از دلیری و شجاعت است **زِرْبَر** بکسر زای معجم و سکون بای ابجد و رای مهمل درشت را
گویند مثل آرد درشتی که از آسیاب آورده باشند مثلا میگویند آسیابان آرد درشتی را
آورده **زِمْهار** بکسر زای معجم و سکون میم و ها با الف کشیده و سکون رای مهمل گندمی را گویند که در
فصل تابستان و پائیز آرد ملینمایند بجهة زمستان در خانه آن را انبار میکنند گویا باعتقاد
این بنده زِم مخفف زمستان است و مار بمعنی نرم کردن و آرد نمودن گندم است مختصر زمهار
بمعنی آرد زمستان است **زُنگُوز** بفتح زای معجم و سکون نون و کاف فارسی و واو ربط و ضم قاف
و بواو مجهول و سکون رای مهمل زنگ را گویند که بگردن شتر و یابو و امثال آنها می بندند که در فارسی
درا جرس خوانند و بترکی زنقرو نامند این لغت ترکی کرلیش تلفظا مناسبتی در میان دارد
**زِیزِهُور** بکسر زای معجم و بیای مجهول و ضم رای مهمل مفخم و واو ربط و ضم ها و بواو مجهول و سکون رای
مهمل مفخم داد و فریادی را گویند که در میان اطفال و زنان برپا میشود چنانچه در حمام زنانه این
آواز و داد و فریاد از آنجا شاهد میشود **فصل** قاف **زِق** بکسر زای معجم و سکون قاف
زمینی را گویند که همیشه اوقات آب در میان آن باشد و گیاه زیادی در آنجا بروید راه عبور در آنجا





مشکل باشد **زاق** بارای معجم بر وزن ساق دو معنی دارد اول کشمشی را گویند که از جای خود حرکت
کرده و بیرون آمده باشد دوم انسان و حیوانی را گویند که از گرسنگی مات شوند و قریب بمردن باشند
و در فارسی بچه هر چیز را گویند **زاق و زیق** بارای معجم با الف کشیده و سکون قاف و واو ربط و کسر
زای معجم ثانی و بیای معروف و سکون قاف شور و غوغائی و آشوبها را گویند که از فرح و شوق باشد و در فرس قدیم نیز
باینمعنی آمده صاحب برهان قاطع این لغت را چنین نوشته که از اتباع است بمعنی طفلان کوچک از دختر
و پسر و کنیز و غلام و در کردی بجای یای تحتانی واو نیز شنیده شده است **زُبُق** بضم زای معجم و بای ابجد
بر وزن تنق آدم قوی هیکل و بزرگ جثه را گویند **زِرَق زِرَق** بکسر هر دو زای معجم و سکون هر دو رای
مهمل و فتح قاف اول و سکون قاف ثانی دو معنی دارد اول خنده بیجا را گویند که بلند باشد و مطلق فرح
و شادی را گویند که بآدمی روی دهد و بواسطه آن خنده نماید دوم برق و شعله را گویند که از طلا و نقره
و امثال آن مشاهده میشود **فصل** کاف تازی **زِک** بکسر زای معجم و سکون کاف شکم را گویند **زِرک**
بکسر زای معجم و سکون رای مهمل و کاف تازی خربزه نارسیده کوچک را گویند که بفارسی آن را کالک
خوانند و بعربا مخفف نامند **فصل** کاف فارسی **زَرگ** بفتح زای معجم و سکون رای مهمل و کاف فارسی
ناخج را گویند و آن نوعی از تیر است که سپاهیان بر پهلوی زین اسب زنند **زیرگ** بکسر زای معجم و بیای
مجهول و سکون رای مهمل و کاف فارسی چرکی باشد که بر بدن و جامه نشیند و بعربا آن را وسخ گویند



**فصل** لام **زِل** بکسر زای معجم بر وزن حل هر چیز بزرگ را گویند که بترکی آن را بیوک خوانند و بفتح
زای معجم نیز را گویند **زُغال** با غای نقطه دار بر وزن زُغال لفظا و معنا که انگشت باشد و بعربا آن را
فحم خوانند **زُول** بضم زای معجم و واو مجهول بر وزن غول حرامزاده را گویند که بعربا آن را ولد زنا
خوانند و بترکی پیچ نامند **زِیلَزِیل** بکسر هر دو زای معجم و بهر دو یای مجهول و فتح لام مفخم اول و سکون
لام مفخم ثانی صدا و آواز مخالف را گویند که از آدمی بلند شود **فصل** میم **زام** بارای معجم بر وزن نام
زخم را گویند و بفارسی آم دره ایست در هندوستان که سلطان محمود غزنوی در آن شکار میکرد
گویند در یکروز یکصد و سی و سه گرگ در آن دره گرفتند **زُقْم** بضم زای معجم و سکون قاف
و میم سرما و برودت هوا را گویند که در صافی هوا باشد در وقت باریدن **زَلام** بفتح زای معجم و لام
مخفف با الف کشیده و سکون میم بر وزن کلام شخص قوی هیکل و قامت دراز و بزرگ جثه را گویند
**فصل** نون **زِربان** بکسر زای معجم و سکون رای مهمل و بای تحتانی با الف کشیده و سکون نون
خوشی است که از اعضای آدمی بر می آید و آن را بعربا بثور گویند و بفارسی پروش بر وزن
خموش خوانند **زِکِن** بکسر زای معجم و کاف تازی و سکون نون شخص شکمی را گویند که بسیار مایل بخوردن
باشد و در هنگام خوردن بسیار تعجیل کند **زلان** بارای معجم بر وزن کلان بادیست خیلی سرد
هر وقت در زمستان و پائیز بوزد آبها یخ میکند و این باد را در هر ولایتی باسمی میخوانند در طهران





بادشهر بارش گویند و در طرف مهربان و همدان باد اصفهانش خوانند و در تبریز و صفحات آذربایجان
بادجهش نامند و در سلیمانیه و کرکوک آن را رَشه با میگویند [2] **زُوان** بضم زای معجم و واو با الف کشیده
و سکون نون زبان را گویند که بعربی لسان باشد **زُوین** با واو بر وزن زبان لفظا و معنا که بعربا ارض باشد
**زِیرکِن** بکسر زای معجم و بیای معروف و سکون رای مهمل و کسر کاف فارسی و سکون نون شخص چرکین را گویند
که همیشه بدن و جامه او چرک داشته باشد [3] **فصل** واو **زُو** بارای معجم بر وزن رو مخفف زودست
**زاوزو** بارای معجم با الف کشیده و سکون واو و ضم رای مهمل مفخم و بواو مجهول طفل را گویند غالبا این لغت را اهالی
اورامان و دو بات کردستان استعمال میدارند کمتر اهل سنندج او را استعمال میدارند **زِرزِگو** بکسر زای
معجم و فتح رای مهمل مشدد و کاف تازی و سکون واو پرنده ایست شبیه بکبک لیکن از کبک کوچکتر است
که بفارسی آن را تیهو خوانند و معرب آن تهوج باشد **زیریوزیو** بکسر هر دو زای معجم و هر دو رای
مهمل و با هر دو یای معروف و فتح واو اول و سکون واو آخر صدای گنجشک را گویند **زَلکاو** بفتح زای
معجم و سکون لام مخفف و کاف تازی با الف کشیده و سکون واو جای را گویند که گیاه و نی بسیار در آنجا
سبز شده باشد و در پنج گیاه و نی آب و گل بسیار باشد **فصل** ها **زواره** بارای معجم با الف کشیده
بر وزن آواره شخصی را گویند که بی مزد و اجرت پیش شخص دیگر برود و شش هفت سال خدمت او را
بکند و در عوض اجرت خدمت او آن دیگری دختر خود را باو بدهد و این قاعده در ولایت کردستان

[2] واسم قریه ایست از قرای جوانرود حم

[3] **زِیسان** بفتح زای معجم بر وزن نسان
بیماری کسالتی را گویند که بعد از زائیدن
بر زن عارض میشود تا مدت چهل روز این
حالت کسالت بزن باقیست و در
اینده نسبت این لفظ را بخود زن
هم میدهند مثلا میگویند این زن زیسان
میباشد معلوم میشود که زن زائیده و هنوز
مدت چهل روز نگذشته حم

زیاد معمول و متداول است که یا در فرس قدیم زادر که مخفف این لغت است خادم و خدمتکار باشد
و این از همان منقول است زادوزوده با زای معجم بالف کشیده وسکون واو و بضم زای معجم ثانی و فتح واو ثانی
وسکون ها زاد و ولد و نتایج حیوانات را گویند زرزه بکسر زای معجم و فتح رای مهمل مشدد وسکون ها
صدای را گویند که از ظروف مس و طاس مسی شنیده میشود که بعربی آن را طنین خوانند زردوالم
بفتح زای معجم وسکون رای مهمل و دال مهمل و واو بالف کشیده و فتح لام مفخم وسکون ها زنبور را گویند
که غیر زنبور عسل باشد زریگه بکسر زای معجم و رای مهمل و یای معروف و فتح کاف تازی وسکون ها صدای
بلندی را گویند که غلغله ادبیتی (?) بزنها برسد و آن صدا را بنمایند زمه بکسر زای معجم و فتح میم
وسکون ها شنبه تغنک را گویند و بفارسی زاج سفید را خوانند زنه با زای معجم بروزن چنه
سکون حروفات را گویند که غیر ضم و فتح و کسر باشد زنگیانه بفتح زای معجم وسکون نون و کسر کاف
فارسی و یای تحتانی بالف کشیده و فتح نون ثانی وسکون ها مهرهای خورده ریزه را گویند که اطفال
زنها می آید گردن بندند و امثال آن از آن درست میکنند زوره بضم زای معجم و فتح واو وسکون ها
دو معنی دارد اول زخمی است که در اعضای آدمی بیرون می آید خیلی اذیت میرساند که آن را
بفارسی رشته میخوانند و باصطلاح شیراز پیوک گویند و اهل در شهر لار بهم میرسد
دوم بمعنی زنو است زوزه با زای معجم بروزن کوزه صدای را گویند که در وقت زدن و اذیت

اطفال از آنها

۲ شتر کردن است زردوالگه / گوشت میرم تا که شقتی بزن با بانی مثاله (?)



اطفال از آنها شنیده میشود زوزه بضم زای معجم بروزن کوزه دو معنی دارد اول زهر را گویند
دوم نوحه و گریه و مویه را گویند که یا در معنی آخر فرس قدیم است زوکه بضم زای معجم و بواو معروف
و بفتح کاف تازی وسکون ها بمعنی شتاب کن و تعجیل نما زیقاوله بکسر زای معجم و یای معروف
و قاف بالف کشیده وسکون واو و فتح لام مفخم وسکون ها مرغیست الوان و اغلب لون
و رنگ او سیاه و سفید است و همیشه مشغول آواز نمودن و داد و فریاد کردن است و قدری از
زاغ کوچک تر میباشد گوشت آن خوردنی است و در صحراهای اصفهان آباد زیاد پیدا میشود فصل
یای تحتانی زرانی با زای معجم و رای مهمل بروزن نهانی زانو را گویند که بعربی آن را رکبه
خوانند و بزرگی در بزنامند زرزم زلی بفتح زای معجم وسکون رای مهمل و فتح میم و کسر زای معجم ثانی
ولام مخفف و یای مجهول شوخی و صحبت کردن و خندیدن و رجستن حرکتهای متفرقه نمودن را
گویند که در میان دوستان اتفاق بیفتد باب زای فارسی فصل رای مهمل ژاژ
با زای فارسی بروزن خار مطلق زهر را گویند عموماً و زهری را گویند که با ماهی صید کنند خصوصاً ژیر
با زای فارسی بروزن زیر لفظاً و معناً فصل زای فارسی ژرژ بفتح زای فارسی و رای مهمل
وسکون زای فارسی آخر کبک را گویند ولی غالباً این لفظ را اهالی اورامان و صفحات کردستان
استعمال میدارند فصل کاف تازی ژک بفتح زای فارسی وسکون کاف تازی شیر بز را



گویند که از پستان حیوان تازه زاییده میگیرند و خیلی غلیظ است و بفارسی آن را آغوز خوانند
فصل کاف فارسی ژنگ با زای فارسی بروزن زنگ لفظاً و معناً و آن خلط و چرکی است که در
میان قلیان و دریچ و دندان و در مس و برنج و امثال اینها بهم می آید و در فارسی کتاب مانی نقاش
باشد که مشتمل بوده بر تصویرات و نقشها و چین و شکنجی را نیز گویند که بر روی و اندام مردم پدید
آید فصل نون ژن بکسر زای فارسی وسکون نون زن را گویند که شتر گاو را آرزواده خوانند ژان
با زای فارسی بروزن نان پیچ و درد شکم وغیره را گویند و اسم قریه ایست از قراء کردستان
ژمن بفتح زای فارسی بروزن چمن وقت و موقعی را گویند که مردم بجهت غذا خوردن مشخص
نمایند یا در شب یا در روز ژیان با زای فارسی بروزن میان زندگی و زیست را گویند و در
فارسی شیر و خشمناک و قهرآلوده و غضبناک را خوانند از انسان و حیوانات فصل واو
ژاورو با زای فارسی بالف کشیده و فتح واو و ضم رای مهمل و واو مجهول اسم محلی است از
صفحات و بلوکات کردستان ژوژو بضم هر دو زای فارسی و واو معروف خارپشت را گویند
که بترکی آن را کرپی خوانند فصل ها ژاله با زای فارسی بروزن لاله نباتیست ساق دارد که تا کف
او بقدر یک ذرع از زمین بلند میشود و برگ و گل آن در سر ساقه اش لعلی می آید و اغلب در کردستان است
و در فارسی آن را خرزهره خوانند برگ آن برگ بید شبیه است لیکن از برگ بید بلندتر

وکنده تر بو

۷ و بعربی قنفذ نامند و دیگر در اسم نوعی از خار آمده ... خار او ... خارپشت دارد و مالش ... مناسبت او در ژژو ... می خوانند ... در زبان چسپیده که دارد (?)



و کنده تر بود و گل سرخ و سفید کند و بت پرستان برگ آن را بکار برند و حیوانات
اگر برگ آن را بخورند هلاک شوند و آن را بعربی سم الحمار خوانند و معرب آن خرزهرج است
و در فارسی برگ و شبنم را گویند فصل یای تحتانی ژی بکسر زای فارسی و یای معروف
زه کمان و امثال آن را گویند و در فارسی آبگیر و آبدان و شمر و جایگه آب در آن
جمع شده باشد و اسم قریه ایست از قراء اصفهان که در آنجا تنباکوی خوب حاصل میشود ژندی
بفتح زای فارسی وسکون نون و کسر دال مهمل و یای معروف دو معنی دارد اول یعنی بست
و محکم کرد از قبیل قفل و در و امثال آن دوم یعنی مات راز که دروغ بشود باب
سین مهمل فصل الف سا با سین مهمل بروزن جا دو معنی دارد اول صافی هوا را
گویند که ابر نباشد که آن را ابر کرانه (?) خوانند دوم لفظیست در مقام تعجیل استعمال میدارند
چنانچه میگویند سا بنویس یعنی تعجیل در نوشتن کن و در فارسی دو سه معنی دارد خراج را
گویند که پادشاهان و سلاطین از یکدیگر بستانند و بمعنی شبه و نظیر هم آمده و نوعی از
قماش هم هست ساث و ستودا با سین مهمل بالف کشیده وسکون تای فوقانی
و واو رابطه و فتح سین مهمل وسکون واو معروف و دال مهمل بالف کشیده خرید و فروش را
میگویند سارا با سین مهمل بروزن دارا صحرا و بیابان را گویند و در فارسی بمعنی زنده

وخالص است مثل عنبر سارا و زر سارا و اسم زن حضرت ابراهیم[4] هم بوده ساروا
باسین مهمل بالف کشیده و واو معروف بالف کشیده بره و بزغاله را میگویند که تازه
از مادر زائیده باشد و از مادر جدا کردن او مشکل باشد سرینگا بفتح سین مهمل و کسر
رای مهمل و بیای معروف و سکون نون و کاف فارسی بالف کشیده منگا را گویند و در
فارسی بازیادی ما در آخر بمعنی مطلق نشستنگاه باشد عموماً و بمعنی تخت پادشاهان بود
خصوصاً سما بفتح سین مهمل و میم بالف کشیده رقص کردن و چوب کشیدن زنان را
گویند و در عربی آسمان را گویند سورگا بفتح سین مهمل و سکون واو و فتح رای مهمل
و کاف فارسی بالف کشیده مغاک و گودال را گویند که در دم خانها می کنند و خاک روبه
و بهین و خاکستر در آن ریزند که در وقت خود بکار برند ترکان آنرا آکریلچ گویند
فصل تای فوقانی سانت باسین مهمل بروزن مات خرید را گویند ولی
این لفظ کمتر منفرداً مستعمل میشود غالباً مرکباً با سودا استعمال میدارند و در فارسی
بمعنی خوابیدن و خواب کردن باشد سپلوت بکسر سین مهمل و سکون بای فارسی و ضم
لام مفخم و واو مجهول و سکون تای فوقانی سگ را گویند که بعربی آنرا کلب خوانند و ترکی
گپک و بزبان فرنگ داک نامند و کنایه از شخص سفله و ارازل هم است سل اکات

بضم سین مهمل



بضم سین مهمل و سکون لام مفخم و بفتح الف و کاف تازی بالف کشیده و سکون تای فوقانی
یعنی رم میکند سمت بکسر سین مهمل و سکون میم و تای فوقانی شرین آدمی و حیوانات را گویند
فصل جیم تازی ساج بروزن کاج چیزیست از آهن مدور ترکیب مجمعه درست میکنند
و برروی تنور میگذارند و نان تنگ را بر بالای آن می پزند و در فرس قدیم نیز بامعنی آمده است
و در فارسی درختی باشد بسیار بزرگ و بیشتر در هندوستان میشود و بزبان عربی چوبیست که آنرا
از هندوستان آورند و طیلسان را هم میگویند سمنج بکسر سین مهمل و میم و سکون نون
و جیم تازی آدم دیرخیز و تنبل و لجوج در کارها را گویند سیراج بکسر سین مهمل و بیای معروف
و رای مهمل بالف کشیده و سکون جیم تازی چیزیست که از دوغ درست میکنند و طرق درست
کردن آن اینست دوغ را میان دیگ میریزند و آنرا بر بالای آتش میگذارند تا بجوش می آید
و آب آن باقی نمی ماند هرچه صاف و خلوص است و نشین بشده میگیرند و در میان کیسه کرباسی
میریزند بعد از آن که آتش گرفته میشود بعضی از آن را میان خیک میریزند و در زمستان مثل پنیر
میخورند و آنرا بعبارت اخری سولگه گویند و در عربی شیرج خوانند چنانچه در جای خود سولکه
ذکر میشود و بعضی را هم کشک میسازند فصل جیم فارسی سوچ بضم سین مهمل و بواو معروف
و سکون جیم فارسی گوشه و کنج خانه و امثال آنرا گویند سرمیچ بکسر سین مهمل و سکون رای مهمل و کسر میم



و بیای معروف و سکون جیم فارسی کنار سقف خانه را گویند که پیچ تیرهای سقف خانه باشد فصل
خای نقطه دار سوراخ بضم سین مهمل و واو بالف کشیده و سکون خای نقطه دار کاه گل را گویند که بجهت
نظافت بر دیوار خانها کشند فصل دال مهمل سند بفتح سین مهمل بروزن زند
یعنی خرید و اغلب این لفظ را با یاء استعمال میدارند که سندی باشد یعنی او را خرید
سهند باسین مهمل و های هوز بروزن خجند دامن کوه را گویند که سبز و خرم باشد
و بفارسی آن را راغ خوانند[2] فصل رای مهمل سیز باسین مهمل بروزن چیز سرگین
اسپ و خر و گاو و امثال آنرا گویند سور بضم سین مهمل و واو معروف بروزن شور
سرخ و قرمز را گویند و در فرس قدیم نیز بامعنی آمده چنانچه گل سرخ را گل سوری و لاله را
لاله سوری و شراب لعل را شراب سوری میگویند و در عربی گویا هم بامعنی آمده چنانچه
شراب سرخ را خمر سوری خوانند و در فارسی بمعنی هنگامه و جشن و عروسی بزم ایام عید
باشد و بمعنی رنگ خاکستری که بسیاهی مایل باشد هم آمده و اسپ و استر و خر الاغی را نیز
گویند که خط سیاهی مانند سمند از کاکل تا دمش کشیده شود و بعضی اسپ باین رنگ را
خوب نمیدانند بهمین جهت میگویند اسپ سور از کله دور سوچر بضم سین مهمل و بواو معروف
و بفتح جیم فارسی و سکون رای مهمل راسو را گویند و آن جانوریست معروف آدمی را می پسندد از خود

[2] و اسم کوهی است در نواحی تبریز که بجز و آب و الطافت معروف است ح

کم



سیخها و تیرها را بجهت او می اندازد و همان سیخهای پر او خیلی تیز است طاهر العربیا آن را ابن
العرس خوانند و خواص چند درین جانور است گویند چون بپسند طعامی که درو زهر باشد
موی خود را راست کند و بفریاد آید تا هر خورنده آن طعام معلوم شود سیبار بکسر سین مهمل بروزن
بیار بمعنی کومک و اعانه است اغلب این لفظ را زنها استعمال میدارند خاصه در وقت کلم کردن
با هم چنانچه زن دیگر را بکومک خویشان بیارند میگویند بیا سیبار ما سیور بکسر سین مهمل
و بیای مجهول و فتح واو و سکون رای مهمل سایه را گویند و آن معروف است فصل سین مهمل
سوس بضم سین مهمل و بواو معروف و سکون سین مهمل آخر سبوس و نخاله آرد را گویند و در
فارسی چند معنی دارد کرمی باشد که بیشتر جامهای ابریشمی ضایع کند و مخفف سوسمار هم است
و اصل طبیعت را نیز گویند و گیاه خشک هم است مانند است و علفی که حمامیان سوزند در
عربی کرمی را گویند گندم و برنج و اقسام غله را ضایع میکنند و نام درختیست که بیخ و برگ آن را
بجهت دوا بکار برند چنانچه گویند اصل السوس و رب السوس و بلغت هندی نام خوک آبی است
و آن حیوانی باشد آبی مانند مشک پر از باد و خرطوم نیز دارد سیس باسین مهمل بروزن کیس گاو گرای را
گویند که کهنه و پژمرده شود[2] فصل فا سلف بکسر سین مهمل و سکون لام مفخم و فا حجم و پوست
هر چیز را گویند چنانچه انگور و سرکه و امثال آنها را بفشارند و آب آنها را بگیرند آن باقی مانده

[2] و اسم قریه ایست در کردستان هم

وجرش را سلف میگویند و در فارسی هم وا ماد را گویند یعنی دو خواهر باشد و هر یک را شخصی زن کند آن
دو شخص مر یکدیگر را سلف باشند و در عربی باجناق بهمین معنی آمده است سِیف بکسر سین مهمل و یای مجهول
و سکون فا سیب را گویند که بعربی تفاح باشد فصل قاف ساق باسین مهمل بروزن طاق دو معنی
دارد اول آنست و ساق است و صحیح را گویند و کنایه از مرد دلیر و شجیع نیز هست دویم فضله باز
و فرغی و امثال آنرا گویند فصل کاف تازی سِرِنجک بکسر سین مهمل و رای مهمل و یای معروف
و سکون نون و کسر جیم فارسی و سکون کاف تازی سنجد را گویند و آن معروف است سُوک بضم سین
مهمل و بواو مجهول و سکون کاف تازی حرکتی است که در وقت جماع مردان میکنند سُوسک بضم
سین مهمل و بواو مجهول و سکون سین مهمل ثانی و کاف تازی پرنده ایست شبیه بکبک لیکن از
کبک کوچکتر است بفارسی آنرا تیهو خوانند معرب آن تیهوج است و در فارسی بفتح سین مهمل ثانی
که بروزن خوبک باشد بهمین معنی است و بسکون سین مهمل ثانی نوعی از جعل باشد و آن بیشتر در حمامها
مسکن میشود فصل کاف فارسی سِرِگ بکسر سین مهمل و سکون رای مهمل و کاف فارسی جانور درنده
و حیوانات را گویند که بجهت دوری از آدمی هر وقت یکی را ببینند رم کنند و بپرند و روند سِزِگ
بکسر سین مهمل و زای معجم و سکون کاف فارسی کف و آب دوغ را گویند که چون در میان کاسه باد
باشد و دست باو زنند آنچه جرم ماست دارد ته نشین میشود و آنچه کف و آب است بر روی میماند سیرکوب

بکسر سین مهمل



بکسر سین مهمل و یای معروف و کسر سین مهمل ثانی و سکون رای مهمل و کاف فارسی جانوری باشد شبیه
بملخ که پیوسته در میان غله زارها و هوای گرم فریاد طولانی کشد و آنرا در فارسی زله بروزن غله
جزد بروزن یزد گویند و جانور پروار دار را نیز گویند که بیشتر در حمامها و جاهای نمناک بهم میرسد
و شبها فریاد تند و تیز و طولانی میکند که بفارسی آنرا سوسک خوانند فصل لام سُل بضم سین
مهمل و سکون لام مفخم رم کردن اسپ و الاغ را گویند در وقتیکه ناهمواری را ببینند سالار
باسین مهمل بالف کشیده و رای مهمل بالف کشیده و سکون لام مفخم اسم ملوکی است از ملوکات
کردستان ۲ سَبیل باسین مهمل و بای ابجد بروزن وبیل چیزی است از گل درست میکنند سر چبق
و بدان قلیان کشند سِپِل بکسر سین مهمل و سکون بای فارسی و لام مفخم جگر سفید حیوانات را
گویند سَطل بفتح سین مهمل و سکون طای مؤلف و لام مفخم ظرفی است که زنان از آن حمام میبرند
بقدر یکذرع یا کمتر بلندی آنست و دسته هم دارد آنرا از مس درست میکنند اغلب در کردستان در میان
زنها معمول است سَفیل بفتح سین مهمل و کسر فا و یای مجهول و سکون لام مفخم شخص سرگردان و بی
و بیلان را گویند سِکَل بکسر سین مهمل و سکون کاف تازی و لام مفخم پاره آتش رخشنده را گویند
که بفارسی آنرا اخگر خوانند و بعربی جمره نامند سِمکول بکسر سین مهمل و سکون میم و بضم کاف تازی
و بواو مجهول و سکون لام مفخم سم زدن اسپ و حیوانات را گویند بر زمین سِمیل بکسر سین مهمل و میم

۲ و در نوشتجات و قبالجات قدیمه سالار نوشته شده و حقیقت معلوم است که بتحریف سارال مشهور شده
ح



و بیای مجهول و سکون لام مفخم سبیل آدمی را گویند و آن معروف است موئیست که از پشت لب
می روید که بعربی آنرا شبت خوانند سُول بضم سین مهمل و بواو مجهول و سکون لام مفخم شور را
گویند که از نمک باشد و به لام مخفف چیزی است بترکیب جوراب از تماج درست میکنند
و مقدسین آنرا بر روی جوراب می پوشند و اغلب در بغداد و عراق عرب آنرا می پوشند
و در فارسی رنگ را گویند که خاکستری باشد و بسیاهی مایل و بمعنی نا و دان هم آمده و بفتح
سین مهمل نباتیست ساق دارد و ساق او بقدر دو ذرع بلند میشود و برگهای پهن و قرمز و تخم
ریزه بمانند مهره دارد فصل نون ساوُن باسین مهمل بالف کشیده و بضم واو و سکون
نون سابون رخت شوری را گویند که بعربی آنرا اصبون خوانند سُپون بضم سین مهمل و بای
فارسی و بواو مجهول و سکون نون چوبه را گویند که بدان رخت می شویند بعربی آنرا اشنان
و شجره ابا مالک خوانند و در دمشق صابون القاف نامند و در ترکی چنان گویند
سَرِوان بفتح سین مهمل بروزن مروان مغاک و گودالی را گویند که در دم خانهای کنند
و پهن و فاکروبه و خاکستر در میان آن ریزند که در وقت خود بکار برند و ترکی آنرا
کرلخ خوانند و نیز طرف بالا را میگویند در وقت شکار رسم است چون بشکار خرگوش
بروند سه چهار تازی یا بیشتر بهمراه میبرند چون بجای میرسند که خرگوش در آنجا خوابیده

باشد



باشد یکدو قلاده تازی که از همه تازیها زرنگ تر و قوچاق تر باشد بطرف بالادست
خرگوش میبرند آن بالا را سروان خوانند و سبب بردن تازیها بطرف بالا آنست
که خرگوش چون فرار بکند بعلت کوتاهی دست سرپائین فرار نمیکند ناچار رو بطرف بالا
میرود و در آن بالا صیاد آن غفلتاً تازیها را با و مرخص میکنند و آن را هنگام میگیرند
سُوزِن بضم سین مهمل و بواو معروف و بکسر زای معجم و سکون نون جوال دوز را گویند
بخلاف فارسی سوزن جامه دوزی را خوانند ۳ فصل واو ساو باسین مهمل بالف
کشیده و سکون واو سیب را گویند و کنایه از هر چیز تحفه و قطعه هم هست این لفظ باین معنی
اصطلاح کورانی است و اغلب ایل اورامان و محل ژاورود آنرا استعمال میدارند و در فارسی
چند معنی دارد بمعنی باج و خراج است و بمعنی حصه و رسد هم آمده است و زر و طلای خالص را نیز
گویند که شکسته و ریزه ریزه شده باشد و به باشد خار دار و سفید رنگ به بلندی یکذرع و آنرا
بجای هیمه بسوزانند و آهنی هم باشد که بدان کارد و شمشیر تیز کنند سَندیو بفتح
سین مهمل و سکون نون و کسر دال مهمل و فتح یای تحتانی و سکون واو یعنی دو باره از او پس
گرفت سُوراو بضم سین مهمل و واو معروف و رای مهمل بالف کشیده و سکون واو سرخاب را
گویند و آن سرخی و غازه باشد که زنان با سفیداب بر روی خود مالند فصل ها سایه

۴ سیمن بکسر سین ... بر ... را گویند
ح

۳ سُولاو بضم سین مهمل و بواو مجهول و لام مفخم بالف کشیده و سکون واو
... برگ و برگ آن بقدر یک صفحه کاغذ
... و خار ریزه هم دارد که از آن برگ
... میزند گویا بفارسی آنرا ... خوانند
و ... در فارسی نام کوهیست
نزدیک ... مردم ...
و ... پیش از اسلام و بعد از اسلام ...
... انجا را ...
... چنانچه ...
و ... هم هست و آن را ...
... نام ...
نام ...
هم ... را ... گویند م

باسین مهمل بالف کشیده و سکون یای تحتانی و فتح لام مخفف و سکون ها آش اماج را گویند
و آن آشی است از آرد درست میکنند بعد از پخته شدن روغن در و میگذارند و زنها میخورند
گویا این آش مختص زنان باشد سُتُخمه بضم سین مهمل بروزن تخمه کلجه ایست نیم تنه تا کمرگاه
مردان از زامی پوشند اهالی روم بیشتر این لباس را می پوشند در بغداد و دمشق این لباس را
فرمان لی میخوانند آستین های آن خیلی دراز درست مینمایند و اغلب از زر کلابتون دوزی
میکنند سَرَدونَه بفتح سین مهمل و سکون رای مهمل و ضم دال مهمل و بواو مجهول و فتح لام مفخم
و سکون ها سفره ایست از تماج خام درست می کنند و در وقت نان پختن از زامی اندازند
و آرد و خمیر بر روی آن میریزند سِرزَه بکسر سین مهمل و سکون رای مهمل و فتح زا و سکون ها
حرف زدن آهسته آهسته را گویند سَگ بَرَه بفتح سین مهمل و سکون کاف فارسی بکسر بای معجم
و فتح رای مهمل مفخم و سکون ها بچه خرگوش را گویند پنج شش ماهه باشد سَوَتَه بفتح سین مهمل و واو
و تای فوقانی و سکون ها سبد را گویند و آن معروف است چیزی است از چوب ترتیب میسازند و اغلب
میوه جات در آن میریزند سُورَه بَنَه بضم سین مهمل و بواو معروف و فتح رای مهمل و سکون ها و کسر بای
معجم و فتح نون و اخفای ها گیاهی است میروید و خوردنی است و بیخ آن بقدر یک وجب سرخ است
و در میان شلغم میریزند و میخورند برگ آن بترکیب برگ سنبل است سُوریجَه بضم سین مهمل و بواو
معروف ذکرش لابعد



معروف و کسر رای مهمل و بیای معروف و فتح جیم تازی و سکون ها نوعی از دمیده گی و جهیده باشد
که بهمه کودکان را بهم میرسد و آن جوششی بود سرخ رنگ و علامت آن تب دائمی و بد
بوی نفس و اضطراب و بیخوابی و تشنگی باشد از زبان الفارسی سُرخجه و سَرخده و سُرک خوانند
سُوگَه بضم سین مهمل و بواو معروف و فتح کاف تازی و سکون ها چیزیست از آهن درست می کنند
و بقدر یک وجب است و زنها جوراب با آن میبافند و آن دو نوع است نوعی از آنها خیلی باریک
و نازک است که جوراب را بدان میبافند و نوع دیگرش یک انگشت کلفت و سطبر است زنها
در وقت گلیم و سجاده بافیدن تار و پود گلیم و سجاده را با آن میکوبند و در فارسی هر سوراخ را
گویند عموماً و سوراخ پیش و پس را گویند خصوصاً سُولُگَه بضم سین مهمل و بواو مجهول و بفتح لام مفخم
و کاف تازی و سکون ها چیزیست که از دوغ درست مینمایند و طریق درست کردن آن این است
دوغ را میان دیگ میریزند و آن را بر بالای آتش میگذارند تا بجوش می آید و آب آن
باقی نمی ماند هر چه صاف و خالص آن است و ته نشین بشده میگیرند و در میان کیسه کرباسی میریزند
بعد از آن که تمامی آبش گرفته میشود بعضی از آن را میان خیک میریزند و در زمستان میخورند
در عربها این را شیرج خوانند و بعضی دیگر را کشک میسازند سُونَه بضم سین مهمل و بواو مجهول و فتح
نون و سکون ها مرغ آبی را گویند که از زبان الفارسی اردک سبز خوانند سِبادَه بکسر سین مهمل



و بیای تحتانی بالف کشیده و سکون واو و فتح لام مفخم و سکون ها تخته را گویند که بر روی سنگ
و نان می پاشند سِیجگَه بکسر سین مهمل و بیای معروف و سکون جیم فارسی و فتح کاف تازی و سکون ها
برادر مازوج را گویند که بکار دباغی می آید فصل یای تحتانی سِی بکسر سین مهمل و بیای معروف
دو معنی دارد اول عدد یست معروف که عربان از ثلاثین خوانند و بترکی اوتز نامند دوم
جگر سفید انسان و حیوانات را گویند که از زبان الفارسی شش و سل خوانند و بعربها ریه نامند سِپی
بکسر سین مهمل و بای فارسی و بیای مجهول شپش را گویند سَندِی بفتح سین مهمل و سکون نون و کسر دال
مهمل و بیای معروف یعنی خرید سُوزِی بضم سین و بواو مجهول و بکسر زای معجم و بیای معروف فردا را
میگویند سَوقاتی بفتح سین مهمل و سکون واو و قاف بالف کشیده و کسر تای فوقانی و بیای
معروف سبد کوچکی باشد که زنان پنبه رسیده در آن نهند و آن را در فارسی باوین خوانند
باب شین معجم فصل الف شِکیا بکسر شین معجم و سکون کاف تازی و یای تحتانی
بالف کشیده یعنی شکسته شد شُوریا بضم شین معجم و بواو مجهول و سکون رای مهمل و یای تحتانی
بالف کشیده یعنی شسته شد شِیُویا بکسر شین معجم و بیای مجهول و سکون واو و یای تحتانی بالف
کشیده یعنی بهم زده شد و آشفته و پریشان گردید فصل بای فارسی شاپ با شین معجم
بالف کشیده بوزن تاپ لگ پا زدن را گویند چه از انسان و چه از حیوانات باشد
لق تار



شَقّ و شاپ بفتح شین معجم و سکون قاف و بواو رابطه و شین معجم بالف کشیده و سکون بای فارسی
کمباز زدنی را گویند از روی قهر و غضب باشد شَلَپ شُلُپ بکسر هر دو شین معجم و سکون هر دو لام مفخم و بفتح بای
فارسی اول و سکون بای فارسی آخر صدای آب را گویند در وقت دست و پا زدن در میان آن
فصل تای فوقانی شِت بکسر شین معجم و سکون تای فوقانی کلمه ایست که سگ را بدان بر یک
دیگر چیره کنند و بدعوا بیندازند شَلانگُت بکسر شین معجم و لام مفخم بالف کشیده و فتح نون و اخفای ها
و ضم کاف تازی و سکون تای فوقانی زرد آلوی خشک را گویند شَلْوَپْت بفتح شین معجم و سکون
لام مخفف و بواو رابطه و فتح بای فارسی و سکون تای فوقانی شکسته واقا ده و پاره پاره را
گویند و بکسر شین معجم زنی را گویند که فربه است و شحم و لحم زیاد داشته باشد و هر چیز زشتی را گویند
شِملبرکِت بکسر شین معجم و سکون میم و کسر لام مفخم و بیای معروف و فتح بای ابجد و رای مهمل و کاف
تازی و سکون تای فوقانی و دو دانه است از یک جنس متصل و چسپیده بهم غالبا در میان مازوج پیدا
میشود که چیز زیاده بر سایر درختها است و در میان زردآلو و بادام و غیره نیز پیدا میشود و بعضی آید شِیت
بکسر شین معجم و بیای مجهول و سکون تای فوقانی دیوانه را گویند که بعربها از زبان المجنون خوانند و بترکی
دلی نامند شِیرِت بکسر شین معجم و بیای معروف فتح رای مهمل و سکون تای فوقانی انسان شرور را
گویند و هر حیوانات که شرور باشد و بیای مجهول نیز میخوانند فصل خای نقطه دار [2] شیرَوارِخ بکسر شین معجم

[2] شاخ با شین معجم بالف کشیده و سکون خای نقطه دار کوهی را گویند بسیار سخت و صعب بود و شاخ مرادف داخ است چنانچه میگویند شاخ و داخ و بجای او دو معنی دارد که یکی از آنها شاخ درخت و شاخ حیوانات میگویند و معنی آن لازم بجز این نیست
م

و بیای مجهول و سکون رای مهمله و دال مهمله بالف کشیده و سکون خای نقطه دار پارچه‌ایست ابریشمی
قرمز و سفید از ادغن در موصل و حلب میبافند و مردمان آنرا قبا میسازند فصل دال مهمله شیتالد
و شاندُه بکسر شین معجم و بیای معروف و تای فوقانی بالف کشیده و کسر لام مفخم و بیای معروف نام
و فتح واو و شین معجم بالف کشیده و سکون نون و دال مهمله کلاهیست در قفسه که کسی رخت و جامه
دیگری را پاره پاره بکند آن را استعمال میدارند یعنی پاره پاره‌اش نمود فصل رای مهمله شَر
بکسر شین معجم و سکون رای مهمله مشدد سه معنی دارد اول رخت مندرس کهنه و پاره را گویند
دوم شخص شرور را گویند سیوم کلمه ایست در وقت رشخند بکسی استعمال میدارند و در فارسی
نامیست از جمله نامهای آفتاب عالمتاب شاز با شین معجم بر وزن ساز شهر را گویند که لغز
مدینه باشد. و در فرس قدیم نیز باین معنی آمده است و در فارسی معانی چند را دارد پادشاه غرجستان را
گویند و غل و غشی را نیز گویند که در طلا و نقره و چیزهای دیگر کنند و بمعنی شغال هم آمده است و جانوری
باشد بغایت نازک و رنگین که بیشتر زنان از آن لباس کنند و جامه فانوس نیز سازند
و نام جانوریست سیاه رنگ مانند طوطی سخن بگوید و بنای بلند بعبارت عالی را نیز خوانند
و بمعنی شاه راه هم هست که جاده عام باشد و فرو ریختن آب و شراب و امثال آن باشد چنانچه
گویند آبشار و سرشار و بمعنی رقص و سماع نیز بنظر آمده است شاوَر با شین معجم بر وزن خاور نام

محلیست



محلی است از محالات ساوجبلاغ و کری که توتن خوب از آنجا بعمل می آید و بهمین علت
خیلی مشهور شده است شُوَر بضم شین معجم و واو مجهول و سکون رای مهمله مفخم هر چیز درازی را
گویند چنانچه بید مجنون را شوره بید خوانند فصل شین معجم شاداش با شین معجم
و دال بر وزن پاداش زری را گویند که نثار کنند و برقاصان و مطربان و سازندگان
دهند فصل فا شیف بکسر شین معجم و بیای مجهول و سکون فا زمینی را گویند که بجهة زراعت
کردن با گاو آهن شکافته باشند که آنرا بفارسی شخم و شیار خوانند فصل قاف
شَق بفتح شین معجم و سکون قاف دو معنی دارد اول چیت و کاغذ و امثال آنها را گویند که از وسط
آنها سخت باشد دویم بمعنی شارپیست که گذشت و آن تکیه زدن باشد شِرِق بکسر شین معجم و فتح
رای مهمله و سکون قاف شکاف دیوار و امثال آنرا گویند شَوَق بفتح شین معجم و سکون واو و قاف
شعله آفتاب و چراغ و امثال آنها را گویند فصل کاف تازی شَک بفتح شین معجم و سکون کاف
تازی شک را گویند که گوسفند دو ساله باشد و در عربی بمعنی گمان باشد که در برابر یقین است
و بزبان زند و پازند هم باین معنی است و در فارسی عکه را گویند و آن پرنده ایست معروف
سیاه و سفید است نوعی از غراب میباشد و بعربی آنرا عقعق خوانند فصل کاف فارسی
شِلِنگ بکسر شین معجم و سکون لام مفخم و نون و کاف فارسی جستن و جمله بردنی را گویند



که از روی قهر و غضب باشد شَرَنگ بفتح شین معجم بر وزن رنگ رخوت و فروش کهنه و مندرس سامان
خانه را گویند بکسر شین سستی است خوردنی که بترکان را بیگک خوانند شوک بفتح شین معجم و اشباع
واو و سکون کاف فارسی نجک را گویند و آن معروف است کسی که غذای ثقیل زیاد بخورد و بعد از
خوابیدن براو عارض میشود مثل شخصی بر روی سینه اش می نشیند و هر چه فریاد می کند آوازش
بیرون نمی آید فصل لام شَل بفتح شین و سکون لام مخفف شخصی را گویند که دست و پای آن از
کار بازمانده باشد و بعربی نیز باین معنی آمده و در فارسی پوست نازک رنگینی را گویند که در میان درز
کفش و موزه و یراق زین اسب نهاده بدوزند بجهة خوش آیندگی و بعضی از یراق اسب را نیز بان
دوزند و ران آدمی را گویند خصوصاً و ران سایر حیوانات را عموماً و بکسر شین معجم هر چیز سست را
گویند و در فارسی بضم شین معجم باین معنی آمده است و بکسر شین معجم در فارسی نیزه کوچکی است که
سر آن را دو پره و سه پره سازند و ... از دست گیرند و یکی را بجانب دشمن
اندازند و میوه ایست گرد و مدور مانند بهی و طعم آن نیز با تلخی آمیخته باشد آنرا بهندی بیل گویند و از آن
مربا سازند شُتُل با شین معجم و لام مفخم بر وزن قتل نشا را گویند و آن چنین است که تخم بادنجان
و امثال آن را در جای میکارند چون سبز شد از آنجا بجای دیگر نقل می کنند که قوت
گیرد و ثمر دهد شُرَوَل بضم شین معجم و رای مهمله و بواو مجهول و سکون لام مفخم جامه مندرس و پاره پاره

گویند شل و شول



گویند شِل و شُول بکسر شین معجم و سکون لام مخفف و بواو رابطه و ضم شین معجم ثانی و واو مجهول و سکون
لام مفخم شخصی را گویند که در راه رفتن و کارهای خود سست باشد خصوصاً و هر چیز نرم و سست را
گویند عموماً شوال با شین معجم و لام مفخم بر وزن جوال شلوار و تنبان را گویند و بفرس قدیم
نیز باین معنی آمده است و در فارسی کار و عمل و صنعت و پیشه را گویند و بمعنی شوارت هم هست که سرخاب
باشد و نوعی از مرغ آبی را هم گویند و بمعنی توقلمون هم آمده فصل میم شَم با شین معجم
بر وزن خم مخفف شمع است و در فارسی مخفف شوم بر وزن قلم باشد و بمعنی رم و رمیدن
و فریب و خدعه و نفرت و دوری و آشفته و پریشان نیز آمده است و امر برمیدن و توجه کردن
هم هست و ناخن دست و پا را نیز گویند چنانچه سیف را شمشیر گویند یعنی مثل ناخن شیر است
شَقام با قاف بر وزن شمام شاه راه را گویند که معبر عام باشد و جاده وسیع و بزرگ باشد شَلَم
بفتح شین معجم و لام مخفف و سکون میم مخفف شلغم است و در فرس قدیم نیز باین معنی است و بسکون لام
در فارسی پای افزار مسافران را گویند فصل نون شَن بفتح شین معجم بر وزن دن چوبی
باشد پنج شاخ مانند پنجه دست و دسته هم دارد که غله کوفته را بآن بباد دهند و آنرا بفارسی چچ
خوانند و در فارسی بمعنی ناز و کرشمه را گویند و نام گیاهی هم هست که از پوست آن ریسمان
بافند شان با شین معجم بر وزن نان دو معنی دارد اول شانه را گویند که استخوان کتف باشد

و دوم خانهٔ زنبور عسل را گویند که در آن عسل باشد و بامعنی فرس قدیم است و بفارسی نوعی از پارچهٔ سفید است
که از هندوستان آورند و مخفف ایشان هم هست و در عربی بمعنی قدر و مرتبه و شوکت و عظمت است شاوان
با شین معجم بر وزن تاوان ماه شعبان را گویند که پیش از رمضان است شکیبان بکسر شین معجم و سکون
کاف تازی و بای تحتانی بالف کشیده و سکون نون شکستن را گویند در بعضی صورت صیغهٔ مصدر است و بهمین
لفظ بصیغهٔ جمع نیز گفته میشود چنانچه میگویند شکیبان یعنی شکسته شدند بقرینهٔ مقام تفاوت
میشود شَشَلان بفتح هر دو شین معجم و لام مفخم بالف کشیده و سکون نون ماه شوال را گویند شاپان
با بای فارسی بر وزن شایان تنگ پا زدن را گویند و آن لگدی باشد که مردم در وقت بازی کردن
بر زمین گاه و شستگاه یکدیگر زنند و گاهی از روی قهر و غضب هم میزنند و آنرا بفارسی سلخته خوانند
شَلَمین بفتح شین معجم و لام مخفف و کسر میم و بیای معروف آش شلغم را گویند شُون بضم شین معجم
و بواو مجهول و سکون نون نشان پای باشد که نقش قدم است و دنبال کسی عقب و تعاقب [?] نشان و پا
بردن باشد در فارسی آنرا پا خوانند [2] شُوان بضم شین معجم و واو بالف کشیده و سکون نون چوپان
و شبان را گویند که بعربی آنرا راعی خوانند و در فارسی بفتح شین بهمین معنی آمده است که
نگاهدارندهٔ گوسفند است شُورین بضم شین معجم و بواو مجهول و بکسر رای مهمل و بیای معروف و سکون
نون شستن را گویند شِین با شین معجم بر وزن سین سه معنی دارد اول شیون و گریه و زاری را
گویند دوم الخ

۲ و بیشتر در آسیای بادی استعمال کنند م



گویند که از سنگ خام سخت و صعبت کنند و دوم بمعنی رنگ کبود است و بامعنی [illegible]
و مکری و سلیمانیه آنرا استعمال میدارند سوم حرف سیزدهم بود از حروف تهجی و زبانات ثلاثه
است که تفصیلش باشد فصل واو شُو بضم شین معجم و بواو معروف مخفف شوی است که شوهر باشد
و در معنی فرس قدیم است و بفتح شین معجم بمعنی شب است که عربان لیل خوانند و در فارسی نیز بهمین
معنی است شارو با شین معجم بالف کشیده و ضم رای مهمل و بواو مجهول بقیهٔ انگور و سایر میوجات را
میگویند که بعد از تمام شدن میوجات باغ در باغ باقی میماند و هر کس میبرد آنرا امیبرد شاردیو با شین
معجم بالف کشیده و سکون رای مهمل و کسر دال مهمل و فتح یای تحتانی و سکون واو یعنی او را انبهان
کرد شتاو بفتح شین معجم و تای فوقانی بالف کشیده و سکون واو آب روانی را گویند که در میان
دره کوه بسوی صحرا می آید شراو بفتح شین معجم و رای مهمل بالف کشیده و سکون واو بر وزن و معنی
سراب است فصل ها شاخه با شین معجم بالف کشیده و فتح خای نقطه دار و اخفای ها صدا الارا
گویند که از آب شنیده میشود در وقت که از بالا بپایین بیاید شاخدانه با شین معجم بالف کشیده و سکون
خای نقطه دار و دال مهمل بالف کشیده و فتح نون و اخفای ها چاشنی دان را گویند و آن چیزیست
هلالی از چوب میسازند و روی آن را برنج و آهن میگیرند بجهت محکمی و تفنگچیان آنرا بر میدارند که
باروت چاشنی در آن ریزند شاله با شین معجم بالف کشیده و فتح تای مولف و سکون [illegible]



از نان که از کره نازکتر و از نان تنور سطبرتر شَشخَره بفتح شین معجم و سکون خای نقطه دار و فتح رای
مهمل و سکون ها دسته و پشتهٔ گندم و گیاه سبز را گویند که در وقت درو کردن می بندند و می اندازند
تا درو همه گندم تمام شود بعد از آن خرمن میسازند شِرشِخه بکسر شین معجم و رای مهمل و بیای معروف
و فتح خای نقطه دار و اخفای ها صدا و آواز خیلی بلندی را گویند که هر که بشنود توحش از آن بکند
خواه آن از ابر باشد یا از اسب یا از انسان و حیوانات دیگر باشد ظاهر الفظی که در فارسی باین معنی باشد
همان غریدن است شِفرَه بکسر شین معجم و سکون فا و فتح رای مهمل و سکون ها دندان گراز را گویند
که بآن آدمی میزند زخم میکند شَق زیله بفتح شین معجم و سکون قاف و کسر زای معجم و بیای
مجهول و سکون ها سیلی را گویند و آن کف دست زدن است از سر قهر و غضب بر روی دیگری
شَکَه بفتح شین معجم و کاف تازی و اخفای ها کلاه نجار انبا و امثال آنرا گویند که مردان
بسر نهند و بکاف فارسی گوسفند و بزی را گویند که سم آنها ترکیده باشد [2] شَلاقه بفتح شین بر وزن
علاقه مرغیست که قوت بر بدن کمتر دارد از قراریکه مشهور است از آسمان میبارد بقرار عبارت
مفسرین بجهة قوم موسی علی نبینا و علیه السلام از آسمان نازل شد بعربی آنرا سلوا خوانند
والله اعلم شَلانه با شین معجم بر وزن نهانه زرد آلو را گویند و آن میوه معروف است شَلتَه بفتح
شین معجم و سکون لام مفخم و فتح تای فوقانی و سکون ها دو معنی دارد اول زیر جامه کوتاهی را گویند
کم الخ

۲ شُکرَوکه بضم شین معجم و سکون کاف تازی و ضم
رای مهمل و بواو مجهول و فتح کاف تازی و اخفای ها
دو معنی دارد اول رستنی و گیاهی است سفید که در
خوردن طعمش شیرین است دوم حرکاتی را
گویند که اغلب در میان زنها و بچها از روی
شوق و شعف یا از راه قهر و غضب اتفاق میافتد
و آن دست بهم زدن و در جستن است با حرف
کفش بر یک پا بیشتر از زیر پای
آن [illegible] م



که زنها در زیر شلوار و تنبان بشان می پوشند دوم باد سرد و کری را گویند که بجهت وزیدن و آمدن
انگور و خربزه که در باغ و بستانست ضایع میکند و سیاه مینماید و در فارسی جای مروار و تابک را
گویند که در آن سرگین و پلیدی و خاکستر و امثال آنها ریزند شِلکنه بکسر شین معجم و سکون لام مخفف
و کسر کاف تازی و بیای مجهول و فتح نون و اخفای ها نانی است که به تخم مرغ خمیرش میکنند و میان
روغن میگذارند و میپزند [2] شَمامه با شین معجم بر وزن عمامه دستنبوی را گویند و آن نباتی باشد
کوچک و گرد و الوان شبیه بخربزه و در عربی کلوه باشد مرکب از عطریات که آنرا بجهة بوئیدن بدست
گیرند گویا آنرا از این اخذ کرده اند شَمشَگوره بفتح شین معجم و سکون میم و فتح شین معجم ثانی و لام
مخفف و ضم کاف تازی و بواو مجهول و فتح رای مهمل و سکون ها شبپره را گویند که بعربی خفاش
باشد و او مانند موش است گویند سوراخ مقعد ندارد و میزاید از دهان یا نقبه دیگر و باش ازو
بود گویند حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بصورت مرغی از گل ساخت و منفذ سفلی
او را فراموش کرد بفرمان الهی جان بهم رسانید و پرید چندان که از نظر غایب شد بیفتاد
و بمرد پس حق سبحانه و تعالی شبپره را از او خلق کرد اینست شوان خلینه بضم شین معجم و واو بالف
کشیده و سکون نون و کسر خای نقطه دار و بفتح لام مفخم و کسر تای فوقانی و بیای مجهول و فتح نون و اخفای ها
نام مرغیست و بعضی گویند شبیه بغراش ترک است که پرستو باشد مجملاً چنان بر روی زمین نشیند

شَلمین کره بفتح شین معجم و لام مخفف و کسر
میم و بیای معروف و سکون نون و فتح کاف تازی
و رای مهمل و اخفای ها چیزیست مدور و سفید
خار از اطرافش تیغ دار و در تقف باز
نمی [illegible] بار آن را بمیان شهر آورد
و گاو در فارسی آنرا زمستان خیرگی میگویند
و از زیر تپه [illegible] اسم موسوم شده که در
وقت آمدن او مردم [illegible] نشان
میافتند و شلمین که شلغم است
با گندم و برای آزوقه زمستان
نگاه میدارند
فلیتامل م

که هرکس او را ببیند پندارد که قوت بر خواستن و پریدن ندارد و همینکه نزدیک او رود و برخواسته
اندک راهی پرواز کند و باز نشیند و هرچند این کس پیش برود او چند قدم پرواز کند و نشیند
بفارسی آنرا اشبان فریب گویند کوچک است صاحب برهان قاطع نوشته شبیه بباشه است
شُوپایَه بفتح شین معجم و سکون واو و بای فارسی بالف کشیده و فتح تای فوقانی و سکون ها آشی را
گویند که شب در میان تنور میگذارند تا صبح خوب حل و پخته میشود و میخورند شُورِگیَه بضم شین معجم
و بواو مجهول و کسر رای مهمل و سکون کاف فارسی و فتح یای تحتانی و اخفای ها یعنی شکسته است
شُورِیَه بضم شین معجم و بواو معروف و فتح رای مهمل و یای تحتانی و سکون ها یعنی قبیح و عیب است
شُوکَه بضم شین معجم و بواو مجهول و فتح کاف تازی و سکون ها نوعی است از گز انگبین که برگ درخت
داخل آن نمی شود میپوشانند مثل شبره میشود شِیرَه بکسر شین معجم و بیای معروف و فتح رای مهمل
و سکون ها رود خیراغ (?) را گویند و در فارسی نوعی از شراب است و آن چنان است که پوزه و سگ (?) برادر
بگدیگر داخل کنند و خورند فصل یای تحتانی شِگاندِی بکسر شین معجم و کاف تازی بالف کشیده
و سکون نون و کسر دال مهمل و بیای معروف یعنی لور انگشت شِیروانی بکسر شین معجم و بیای مجهول
و سکون رای مهمل و واو بالف کشیده و باشباع یای معروف شیر بها را گویند و آن چیزی است
از اقمشه و جواهر و زر و سیم که در هنگام دامادی خانه عروس از داماد میگیرند و نقطه در کردستان
چنین معمول

شُورَبَه بضم شین معجم و بواو مجهول و فتح رای مهمل و کسر بای موحده و بیای معروف بند (?) مخزن (?) را گویند و آن نوعی است از نبید معروف است
صح



چنین معمول و متداول است در وقت عروسی پول نقدی را قرار میدهند کسان داماد بکسان عروس
بدهند خانه عروس باحتیاج عروس را از آن راه میاندازند و بعضی قاعده شان اینست که این شیربها را
از داماد میگیرند و کسان عروس از آن میبرند باحتیاج عروس را باید داماد جداگانه راه بیندازد
چنانچه این عادت اخیر در میان طوایف جاف و کلباغی و مندمی زیاد متداول است شیوادندی
بکسر شین معجم و بیای مجهول و واو بالف کشیده و سکون نون و کسر دال مهمل و بیای معروف یعنی او را
بهم زد باب عین بی نقطه فصل نون عالیمَن با عین بی نقطه بالف کشیده و سکون یای
تحتانی و فتح لام مخفف و میم و سکون نون پرنده ایست که رنگ او سیاه و سفید است مرغ
ملخ خوارش میگویند صاحب برهان قاطع نوشته همین مرغ نوعی از انواع سار است گویند چشمه
در طرف شیراز و بعضی میگویند در طرف رشت و گیلانات است و بعضی میگویند در طرف دیار بکر
هست که هر وقت ملخ بمملکتی نازل بشود اهل آن ملک اگر بروند کوزه سربسته آب از آن چشمه بیاورند
این مرغ ملخ خوار بعقب او می افتند تا بدان مملکت که ملخ نازل شده و همان مرغ بالکلیه دفع آن
ملخ مینمایند فصل واو عازو با عین بی نقطه بالف کشیده و فتح زای معجم و سکون واو دو معنی
دارد اول هر پسر و دختری گویند که هنوز زن و شوهر اختیار نکرده باشند دوم آتاسه (?) شاگرد را میگویند
و آن خدمتکاریست که هنوز بحد بلوغ نرسیده باشد و خدمت زنها بکند باب فا فصل الف



فِرِیا بکسر فا و سکون رای مهمل مشدد و یای تحتانی بالف کشیده یعنی پریده شد فِرِیدا بکسر فا و فتح
رای مهمل و سکون یای تحتانی و دال مهمل بالف کشیده یعنی از او دور انداخت فَوتیا بفتح فا و سکون
واو و کسر تای فوقانی و یای تحتانی بالف کشیده یعنی از میان رفت و معدوم شد فیسا بکسر فا
و بیای معروف و کسر سین مهمل و یای تحتانی بالف کشیده یعنی خمیر شد فصل تای فوقانی فِریت بکسر فا
و رای مهمل و بیای مجهول و سکون تای فوقانی تار گلیم و قالیچه و سجاده را گویند که بدار میکشند و در
میان آن میبرند و میبافند فیت بکسر فا و بیای معروف و سکون تای فوقانی کلمه ایست در وقتیکه
بخواهند بشوخی کسی را از خود دور نمایند آنرا میگویند یعنی دور شو فصل رای مهمل فِرفِر بکسر هر دو
فا و بفتح رای مهمل اول و سکون رای مهمل ثانی پریدن و طپیدن حیوانات پرنده را گویند
در وقت گرفتن یا سر بریدن آنها فصل زای معجم فیز بکسر فا بر وزن خیز تشخص و تکبر را
گویند فصل سین مهمل فِس بکسر فا و سکون سین مهمل لفظیست که بدان گربه را میرانند
و دور میکنند بدین صورت گربه خیلی عاجز میشود چنانچه چهار پنج سال پیش از این در خانه یکی از اعیان
های دولت علیه ایران گربه بمیان تالاری میرود و یکنفر از فراشان همان خانه درها را بروی می بندد
و هیچ محل فرار را بجهت آن نمیگذارد و بنای لفظ فس را میکند گربه آواز کردن گربه بهر چهار طرف
دا تلف (?) میرود و محل فراری نمی یابد از شدت قهر و غضب و عجزی که از این لفظ دارد جستن مینماید پنج
کردن انفراش



کردن انفراش را میگیرد و او را میکشد نبود کار بر گربه آری چو تنگ بر آرد بچنگال چشم پلنگ
فِیس بکسر فا بر وزن کیس تشخص و تکبر را گویند که از شخص بظهور برسد و با یای مجهول کلاهیست قرمز که بر رنگ
ترکیب ماهوت کالی که مردمان روم آنرا بسر میگذارند و از ابریشم سیاه آویزی در بالای آن قرار
میدهند که مثل تحت الحنک ملاها بر روی دوش و گردن می افتد و همین کلاه در مملکت کردستانات
بیشتر زنها بسر میگذارند فصل شین معجم فِش بکسر فا و سکون شین معجم هر چیز سست را گویند که
بمحض دست زدن یا پا گذاشتن بران فرو برود مثل خرمن پنبه که دست بر رو میگذاری فرو میرود و
امثال آن هرچه باشد فصل کاف تازی فِرِشک بکسر فا و رای مهمل و سکون شین معجم و کاف
تازی مایه بره را گویند که بشیر میزنند پنیر میشود و آن پوستیست مجوف و در جوف آن چیزیست
سفید مثل شیر خشکیده و در میان شکم بره نوزائیده پیدا میشود خاصیت آن همین است که شیر را
به پنیر میکند و در فارسی خوشهای کوچک انگور را گویند که بخوشه بزرگ چسبیده باشد و آنرا عجره (?)
خوانند فِرمِسک بکسر فا و سکون رای مهمل و کسر میم و سکون سین مهمل و کاف تازی اشک
چشم را گویند که از غم و اندوه بیاید چنان بنظر میرسد که این لغت ماخوذ از فرس قدیم باشد زیرا که در
فرس قدیم فرم بمعنی غم و اندوه است و این لفظ همانا فرم اشک بوده است یعنی اشک غم و اندوه
و بمرور دهور و تغییر الفاظ و اصطلاحات الف اشک انداخته شده و شین معجم آن مبدل

فیق [illegible]

بسین مهمل آمده که فرسنگ شده فینک بکسر فا و بیای مجهول و نون و سکون کاف تازی خنک را
گویند که سردی و برودت هوا باشد در فصل تابستان و در فارسی نوعی از کف دریاست و آن
مانند سنگی بود سفید و تجویف بسیاری دارد و معرب آن فینج است فصل لام فل بکسر فا
و سکون لام مخفف دو معنی دارد اول مرادف چل است که چل و فل میگویند یعنی هرزه و بی ادب
و خلاف رفتار دوم شخص سهل البیع را گویند که در هر معامله زود راضی شود و سکوت داشته باشد
و در عربی زمینی را گویند که در آن باران کمتر بارد و گیاه نروید فال با فا بالف کشیده و سکون
لام معجم دو معنی دارد اول استخاره کردن را گویند به کتب و ادعیات دوم مادیانی را گویند
که محتاج بر کشیدن فحل بر روی آن باشد فیل بکسر فا و بیای مجهول و سکون لام معجم مکر و حیله و تذویر را
گویند و در عربی و فارسی پیل را گویند و آن حیوانیست معروف فصل میم فام با فا بر وزن
جام فهم و کمال را گویند و در فارسی بمعنی وام است که در عربی قرض و دین باشد و بمعنی لون
و رنگ و شبیه و مانند و نظیر هم آمده است و نام قصبه ایست از قصبات خراسان که
مولد مولانا شهاب الدین است که در علم انشا و تاریخ و شعر مهارت تمام داشت فصل
نون فینن بکسر فا و بیای معروف و کسر سین مهمل و سکون نون شخص بکبر دار را گویند فصل
واو فرو بضم فا و رای مهمل و بواو مجهول آغوز را گویند و آن شیری باشد از گوسفند نو زاییده

کم



گیرند فصل ها فاقه با فا بر وزن ناقه چیزیست از چوب درست میکنند و بدان گنجشک
میگیرند فره بکسر فا و فتح رای مهمل و سکون ها بسیار را گویند و در فرس قدیم نیز بامعنی آمده است
در فارسی بمعنی سبقت و پیشی آمده و بمعنی خوش خوی و خوش منش و صاحب همت نیز آمده و برای
مهمل شد و صدای بال و پر مرغ را گویند در وقت پریدن فر فره بکسر هر دو فا و سکون رای
مهمل اول و فتح رای مهمل ثانی و سکون ها بمعنی فرفر و بادفره نیز باشد و آن چیزی باشد از
کاغذ طفلان درست میکنند و بر سر چوبی میگذارند رو بطرف باد میگیرند که باد بان میزند
گردش میکند صدای فرفری از و ظاهر میشود۲ فلاقه بفتح فا بر وزن علاقه فلکه را گویند که در وقت ۲ و بعربی آن را خذروف خوانند ح
چوب زدن بپای مردم میگذارند و چوب میزنند فوته بضم فا و بواو مجهول و فتح تای مثناة فوقانی
و سکون ها لنگ را گویند و در فرس قدیم۲ نیز بامعنی آمده است و آن پرده ایست زنان ۲ با طای حطی ح
مرد در حمام بر خود می پیچند فیزوگه بکسر فا و بیای مجهول و سکون رای مهمل و بضم بای ابجد
و واو معروف و بفتح کاف فارسی و سکون ها یعنی یاد گرفته و تعلیم یافته فیسقه بکسر فا و بیای
معروف و سکون سین مهمل و فتح قاف و سکون ها پرنده ایست شبیه بفاخته و بیشتر در
کنار جویها می نشیند آنرا بفارسی موسیچه خوانند مشهور است میگویند آب فصل پاییز را بر خود
حرام کرده و نمیخورد و بهمین واسطه این بنده آنرا احمق ترین مرغها میدانم فینگ بکسر فا



و بیای معروف و فتح کاف تازی و سکون ها صفیری را گویند که با دهن در وقت آبخوردن
اسپ و سایر حیوانات میکنند فصل یای تحتانی فری بکسر فا و رای مهمل مشدد و بیای معروف
یعنی پرید فرجی بفتح فا و رای مهمل و کسر جیم تازی و بیای معروف کپنک نمدی را میگویند که آنرا
اکراد در دوش میگیرند فقی بفتح فا و کسر قاف و بیای معروف طلبه طالب العلم را گویند۲ باب ۲ که مخفف فقیه است ح
قاف فصل الف قاویدا با قاف بالف کشیده و کسر واو و بیای معروف و دال مهمل بالف
کشیده یعنی آن را آواز واده اصل معنی این لغت این است ولی نه هر آوازی را گویند مخصوص آواز است
که در وقتی دزدی بخانه میرود که دزدی بکند اهل خانه یا پاسبان خانه بیدار میشوند و آواز در عقب دزد
میکنند که از این طرف و از آن طرف مردم بیدار بشوند قوتیدا بضم قاف و بواو معروف
و کسر تای فوقانی و بیای معروف و دال مهمل بالف کشیده یعنی فرو برد و بلعید چنانچه شخص لقمه را
فرو میبرد و یا زمین قارون را فرو برد و امثال اینها قوبخا بضم قاف و بواو مجهول و بای مجهول
و خای نقطه دار بالف کشیده کدخدا را گویند که رئیس محله یا بزرگ ده باشد فصل بای فارسی
قپ بفتح قاف و سکون بای فارسی گاز اسپ و شتر و سایر حیوانات را گویند خصوصاً و آن
عضو دیگری را بدهان و دندان گرفتن و خاییدن است قاپ با قاف بالف کشیده و سکون
بای فارسی کعب را گویند چه از آدمی و چه از حیوانات دیگر عموماً و کعب حیوانات را گویند که بعد از

کشتن



کشتن آنرا بیرون می آورند و اطفال بدان بازی میکنند و قمار بازها با سه تا یا چهار تای آن قمار
مینمایند و آن بازی را سه قاپ میگویند و چهار قاپ نیز میگویند قرپ بکسر قاف و سکون رای مهمل
و بای فارسی شکستن را گویند و در و کردن گندم و جو را نیز میگویند که دیگری بدزدی بکند و ببرد قرقپ
بکسر قاف و سکون رای مهمل و فتح قاف ثانی و سکون بای فارسی امر بسکوت کردن و حرف
نزدن است که بعربی اسکت گویند و به ترکی ونیمه خوانند فصل تای فوقانی قت بضم قاف
و سکون تای فوقانی بز و گوسفند تازی را گویند که موی یال و دم نداشته باشد و کنایه از شخصی هم
هست که بکبر و تبختر راه برود و لیاقت راهم نداشته باشد و در فارسی بوته خشک شده را
گویند که بعربی آن را قصقصه خوانند و بکسر قاف در کردی لغتیست که اطفال یا غیر اطفال گویند
بجهة بازی و یا شغل و کاری جمعی را جمع میکنند و این جمع را تقسیم مینمایند بدو دسته در هر
دسته بزرگی را قرار میدهند و باقی زیر دست آن بزرگ میشوند هر کدام از زیر دستان خلاف
میکنند بزرگ شان باو میگوید تو قت یعنی ترا نمیخواهم اخراج باش در حقیقت قت بمعنی اخراج
کردن و بیرون نمودن است قاپوت با قاف و بای فارسی بر وزن تابوت خرقه نمدی را
گویند که اهل این ولایت غالبا در وقت سواری در فصل زمستان بدوش میگیرند قاووت با قاف
بالف کشیده و باشباع واو و سکون تای فوقانی چیزیست مثل آرد که از نخود زند و طبق

درست کردن آن اینست نخود برشته را میکوبند تا آرد میشود و قند و کشنیز را نیز میکوبند و داخل آن مینمایند
و میجوشانند خیلی خوش طعم میشود و بعضی ارزن و آرد گندم و توت خشک آن را درست مینمایند[2] قِزِل قُوت بکسر قاف و زای معجم و سکون لام مفخم و ضم قاف ثانی و بواو مجهول و سکون تای فوقانی لفظیست که در وقت غضب [2] و این لفظ ترکیست و در ترکی نیسویتی گویند
و قهر در جای زهر مار بد بکری میگویند قِنسیات بکسر قاف و سکون نون و یای تحتانی بالف کشیده
و سکون تای فوقانی قناعت را گویند و مرادف قوت هم هست که روزی باشد قُوت بضم
قاف و بواو معروف و سکون تای فوقانی لخت و برهنه را گویند و در فارسی روزی گویند تُورت
بضم قاف و بواو مجهول و سکون رای مهمل و تای فوقانی صدمهای را گویند که بعد از کدا شدن شخص بر
شخص وارد میشود و در راسی کردن اسب رام گویند در وقت دواندن که از زور دویدن به سیوه کردن ترا
خم نکند و کنایه از خسته شدن هم هست فصل جیم تازی قِزقاج بکسر قاف و سکون رای مهمل و قاف
ثانی بالف کشیده و سکون جیم تازی تفنگ و طپانچه آتش زدن را گویند که سوار در میدان اسب را
میدواند در دوران سیر دواند و آنها را آتش میزنند و بجای رای مهمل یای تحتانی نیز شنیده
شده و مادر نیوقت با فتح قاف است و چشمی را نیز میگویند در نگاه کردن احول باشد و کسی را نیز
گویند که بگوشه چشم بد بکری نگاه کند[2] فصل جیم فارسی قاچ با قاف بروزن باج ساق [2] و در ترکی قیقاج گویند
پای انسانات و حیوانات را گویند قِرچ قِرچ بکسر هردو قاف و سکون هردو رای مهمل بفتح جیم فارسی

اول وسکون



اول و سکون جیم فارسی ثانی دو معنی دارد اول تابش و حرارت آفتاب را گویند در ظهر فصل تابستان
دویم صدای را میگویند که از تنگ بلند میشود در وقتیکه آنرا بمیان آتش می اندازند قوچ قوچ بفتح
هردو قاف و سکون هردو واو و فتح جیم فارسی اول و سکون جیم فارسی ثانی دو معنی دارد اول
حرکت دهن مادیان و ماده خر را گویند که در وقت حال گرفتن اسب را می بینند آن حرکت را
می کنند دویم کنایه از بسیار گفتن و بمعنی حرف زدن شخص هم هست فصل خای نقطه دار قِخ
بکسر قاف و سکون خای نقطه دار لفظیست که اطفال دو سه ساله آنرا استعمال میدارند در وقتیکه
هر چیز کثیفی را ببینند این لفظ را میگویند و مادر و دایه و غیره نیز با اطفال باین لفظ گفتگو
می کنند در وقتیکه بخواهند چیز نجس و بدی را بخورند اطفال بمحض شنیدن این لفظ درک مینمایند که
این چیز بدست میخورند[2] قاخ با قاف بروزن راخ هر چیزی را گویند که از پیری خمیده شده باشد [2] و در فارسی کخ گویند
از قبیل درخت و انسانات و به ترکی یعنی برخیز قازاخ با قاف بالف کشیده و زای معجم بالف کشیده
و سکون خای نقطه دار هر مرد و زنرا گویند که با زن و شوهر باشد کنایه از تنهاییست قازلاخ با قاف
بالف کشیده و سکون زای معجم و لام مفخم بالف کشیده و سکون خای نقطه دار پرنده ایست
بقدر سار بزرگ میشود و رنگ آن به ترکیب رنگ گنجشک است گوشت او حلال و خوردنیست
و بیشتر در فصل پاییز در دهات تیلدق آنرا میگیرند و طرق گرفتن آن نیز چنین است که گندم



وارزن را در معبر آنها میپاشند دو سه روز پشت سر هم می آیند و میچرند تا صبح
خیلی زود پیش از طلوع فجر دام میبرند و در همان محل مزبور میگذارند و یکنفر میان چاهی
میرود و سر خود را بخس و خار میپوشاند و دسته دام بدست میگیرد و تا بالقاعده مستمر جمعی از آنها
می آیند بر روی دام می نشینند همان شخص دسته دام را می کشد جمیعاً بگیر می آیند غالبا میشود
که صد از آنها یکدفعه گرفته بشود قاوخ با قاف بالف کشیده و ضم واو و سکون خای نقطه دار
پوست و جلد هر چیزی را گویند عموماً و پوست و جلد سنگ پشت را گویند خصوصاً قِبراخ
بکسر قاف و سکون بای ابجد و رای مهمل بالف کشیده و سکون خای نقطه دار شخصی را گویند
که بجهة راه رفتن یا بجهة شغل و کاری و عمل کردن لباس تنگ پوشیده باشد که چه در راه
رفتن و چه در عمل کردن چست و چابک باشد قُرخ با قاف بروزن نرخ انسان و حیوانات
لاغر و ضعیف را گویند قُلخ با قاف بروزن بلخ پوست اسب و خر و گاو و امثال آنها را
گویند که چون بمیرند از آنها جدا سازند و بکار و باغی برند قُوخ بضم قاف و بواو مجهول
بروزن شوخ شفتالو را گویند و آن میوه ایست معروف[2] قوچاخ بضم قاف و بواو مجهول [2] و در معنی محرف خوخ است
و جیم فارسی بالف کشیده و سکون خای نقطه دار شخص سریع رو را گویند که در راه رفتن
سرعت داشته باشد و در هر کاری هر کس سریع باشد آنرا قوچاخ میگویند فی الحقیقه

بمعنی سریع



بمعنی سریع و چابک است قُویماخ بضم قاف و بکسر واو و بیای مجهول و میم بالف کشیده و سکون
خای نقطه دار آشیست که از روغن و آرد در وقت بار حمل زنان درست می کنند بعد از حمل تا سه
روز آنرا میخورند فصل رای مهمل قار با قاف بروزن مار مبدل قهرست که غضب باشد و در فارسی
این را از اضداد نوشته اند نسبت او بچیزهای سیاه و سفید هر دو میکنند و بزبان ترکی برف را
گویند و در عربا قیر باشد و آن صمغیست سیاه قالُور با قاف بالف کشیده و ضم لام مخفف و بواو
مجهول و سکون رای مهمل ساقه گل پر و امثال آنرا میگویند در حالت خشکی که در صحرا ها می افتد
قَرقَر بکسر هردو قاف و فتح رای مهمل اول و سکون رای مهمل ثانی صدا و آواز مردم را
گویند در هنگام شورش و دعوا و جنگ و آواز زاغ و زغن و امثال آنرا نیز میگویند و بضم
هردو قاف زیر لب آهسته حرف زدن را میگویند از روی قهر و غضب قِنِکِر بکسر قاف
بروزن کِنِکِر لفظاً و معناً و بلغت اندلس آن را ارتُوبَه خوانند قَوُر بفتح قاف و سکون واو
و رای مهمل مخفف قهرست زیرا در کردی غالبا با بواو مبدل میشود قُور قُور بضم هردو قاف و بهر دو
واو معروف و فتح رای مهمل اول و سکون رای مهمل ثانی صدای سگ را گویند او قاتیکه او را
بزنند و اذیت بکنند[2] فصل زای معجم قَپُوز بفتح قاف و ضم بای فارسی و بواو مجهول و سکون [2] و بهردو واو مجهول حرف زیر لب و لندلند کردن را نیز گویند
زای معجم دماغ اسب و سایر حیوانات را گویند عموماً و دماغ گراز را گویند خصوصاً قِرمِز بکسر قاف

وسکون رای مهمل وکسر میم وسکون زای معجم هر چیز سرخ را گویند و در فارسی چیزیست که بدان
چیزها رنگ کنند و گویند قرمز جانوریست کوچک و بر بوتهای خار می نشیند آنرا بگیرند و خشک
می کنند و بعربی دود الصباغین خوانند و جنی دیگر است مانند عدس وآنرا نیز قرمز نامند
اگر آن را در ابریشم سرخ کشند و بر محموم آویزند تب از و سغار رفت کند و شفا یابد **قلباز**
بفتح قاف وسکون لام مفخم وبای ابجد بالف کشیده وسکون زای معجم با قدم جستن و پریدن را گویند
از جای بجای دیگر **قوز** بضم قاف و بواو مجهول وسکون زای معجم شخص سکبر را گویند **قیز** بکسر قاف
وبیای معروف بر وزن خیز طبیعت را گویند چنانچه اگر گویند قیزم نمی برد یعنی رغبت و طبیعتم نمی گیرد
**فصل** زای فارسی **قژ** بکسر قاف وسکون زای فارسی زلف و گیسوی زنان را گویند که
ترکان آن را ساج خوانند **قاژ** با قاف بالف کشیده وسکون زای فارسی نوعیست از انواع
زاغ سیاه رنگ است و منقار سرخ دارد و گوشت آن حلال است و خوردنیست **قاوقیژ** با قاف
بالف کشیده وسکون واو وکسر قاف ثانی و بیای معروف وسکون زای فارسی داد و فریاد زنهار را
گویند که در یکجا جمعی جمع شوند چون حمام و امثال آن **قیژ و داژ** بکسر قاف و بیای معروف وسکون
زای فارسی و داو بالف کشیده وسکون زای فارسی ثانی داد و فریاد آدمی را گویند عموماً
و فریاد کردن مرغها را گویند در وقت غروب خصوصاً **فصل** شین معجم **قش** بضم قاف وسکون

بنجم



شین معجم حیوانات پرنده را گویند که تربیت میدهند بجهة شکار و صید گرفتن و کنایه از شخص بد
هیئت و بد ترکیب هم هست **قاش** با قاف بالف کشیده وسکون شین معجم بر وزن ماش پاره
خیار و خربزه و امثال آن را گویند که با تیغ جدا کنند و بخورند و بزرگ ابرو را گویند که حاجب باشد
**قامیش** با قاف بر وزن جامیش یا کلفت را گویند که غیر محرم باشد **فصل** قاف **قاق** با قاف
بالف کشیده وسکون قاف ثانی گرمی و حرارت آفتاب تابستان را گویند **قرواق** بضم قاف
وسکون رای مهمل و واو بالف کشیده وسکون قاف ثانی وزغ را گویند وآن معروفست در
فارسی آنرا قاس نیز میگویند و غوک هم میخوانند **قوزقرباق** بفتح قاف وسکون واو و فتح
زای معجم وضم قاف ثانی وسکون رای مهمل و بای ابجد بالف کشیده وسکون قاف ثالث جامه وزغ را
گویند وآن چیزی باشد سبز که در آبهای ایستاده بهم رسد که بفارسی آن را سریر خوانند
**فصل** کاف تازی **قلماسنگ** بفتح قاف وسکون لام مفخم و میم بالف کشیده وکسر سین مهمل وسکون
کاف تازی فلاخن سنگ را گویند که فلاخن باشد وآن لیفه ایست که از ابریشم و امثال آن بافند
و بر دو سر آن دو ریسمان بندند و شاطران و شبانان بدان سنگ اندازند **قنگانیسک**
بکسر قاف وسکون نون و کاف فارسی بالف کشیده وکسر نون ثانی و بیای معروف وسکون سین
مهمل و کاف تازی آرنج را گویند وآن بندگاه ساعد و بازوست که در عربی آن را مرفق خوانند



**قنگردرک** بکسر قاف وسکون نون وکسر کاف فارسی وسکون رای مهمل وکسر دال مهمل و رای مهمل ثانی
وسکون کاف تازی خارکش را گویند که بعد از پر شدن آن را می آورند و بحیوانات میدهند
بخورند **قنگلاشک** بکسر قاف وسکون نون و کاف فارسی و لام مفخم بالف کشیده وکسر شین معجم وسکون
کاف تازی بادآورد را گویند وآن بوته خاریست سفید و دراز بقدر یک ذرع در نهایت خفت و سبکی
که بیشتر در زمین ریگ بوم و دامن کوهها روید و خارش انبوه شود وگل آن بنفش و سرخ و سفید
هم میباشد و تخمش بخشک می ماند و بعربی شوکة البیضا خوانند **فصل** کاف فارسی **قارژنگ**
با قاف بالف کشیده وسکون رای مهمل وکسر زای فارسی وسکون نون و کاف فارسی خرچنگ را
گویند وآن جانوریست معروف که دست و پای بزرگ و نا هموار دارد و بعربی آن را سرطان
خوانند و بتقدیم رای مهمل و زای فارسی بر الف هم گویند که قرژانگ باشد **قانگ** با قاف بر وزن
بانگ اسپند را گویند وآن دانه باشد معروف که بجهة چشم زخم در آتش ریزند و بوی خوشی
نیز دارد **قرگ** بضم قاف وکسر رای مهمل وسکون کاف فارسی استخوان گلو را گویند چه از انسان باشد
و چه از حیوانات که ترکان آن را غاز خوانند **قنگ** بکسر قاف وسکون نون و کاف فارسی
کون را گویند که موضع مخصوص مرد و زن و همه حیوانات است غیر از خفاش که گویند وقتی عیسی علیه السلام
او را از گل ساخت سوراخ مقعد او را فراموش کرد تا از قدرت حق سبحانه و تعالی جان ببدن او رفت

و پرید



و پرید تا از نظر غایب شد افتاد و مرد بعد از آن محض اظهار قدرت حق سبحانه و تعالی از شبیه
آن خفاش را درست کرد **فصل** لام **قل** بفتح قاف وسکون لام مخفف سه معنی دارد اول
زاغ را گویند که بعربی آن را غراب خوانند دویم زن فلاش و حیله باز را گویند سیم شاخ
درخت را خوانند **قال قال** با هر دو قاف بالف کشیده و فتح لام مفخم اول وسکون لام مفخم
ثانی بمعنی قیل و قال است **قرچول** بکسر قاف وسکون رای مهمل وضم جیم فارسی و بواو مجهول وسکون
لام مفخم شخصی را گویند که از شدت پیری پوست بدن او چین و کیس کرده باشد **قرادال** بفتح
قاف و رای مهمل و دال مهمل بالف کشیده وسکون لام مفخم نوعیست از انگور که دانه آن
خیلی بزرگست و رنگش سیاه **قرول** بضم قاف و رای مهمل و بواو مجهول وسکون لام مفخم درخت
و دندان و امثال آنها که کرم مغز آنها را خورده باشد و میانشان تهی شود این میان تهی شدن را
قرول میگویند و بفارسی مرجان سرخ را گویند **قول** بضم قاف و بواو مجهول وسکون لام مفخم
ساعد را گویند وآن معروفست از بندگاه دست تا مرفق باشد و بواو معروف ژرف را
گویند که بعربی عمیق باشد **قوتل** بضم قاف و بواو معروف و فتح تای فوقانی وسکون لام مفخم
لخت و برهنه را گویند که عربان آن را عریان خوانند **قیسقول** بکسر قاف و بیای معروف
وسکون سین مهمل وضم قاف ثانی و بواو مجهول وسکون لام مفخم شخص لاغر و ضعیف را گویند که گوشت

بدنش کم باشد فصل میم قُسَم بضم قاف وسکون میم چوب میان تهی را گویند که برای آب پا
شیدن ارغام و مواشی ترتیب دهند و بعربیا یعنی برخیز قُرقُشُم بضم هردو قاف وسکون رای
مهمل وضم شین معجمه وسکون میم سرب را گویند و آن معروفست قُمام بضم قاف ومیم بالف
کشیده وسکون میم نام گیاه سبز رنگیست بترکیب گندم سبز فصل نون قاپان با قاف
بالف کشیده وبای فارسی بالف کشیده وسکون نون بازی باشد که بچها و قمار بازها با کعب
بازی مینمایند قازان با قاف و زای معجمه بروزن جانان دیگ بزرگ را گویند که ترکان آنرا
قازغان خوانند و در فرس قدیم نیز بهمین معنی دارد قاوتون با قاف بالف کشیده
وفتح واو وضم تای فوقانی و بواو معروف ثانی وسکون نون نهار را گویند که طعام سحری
باشد در چاشت میخورند قاودان با قاف بروزن ناودان قهوه جوش را گویند که در آن
قهوه بپزند قزل خاتون بکسر قاف و زای معجمه وسکون لام مفخم و خای نقطه دار بالف کشیده
وضم تای فوقانی و بواو معروف وسکون نون درخت زرنگ را گویند قَسخُوان بفتح قاف
وسکون سین مهمل وضم خای نقطه دار و واو بالف کشیده وسکون نون بن را گویند و آن
میوه ایست ریزه و مغزی هم دارد و مردم آن را میخورند و آن را ون نیز گویند و بترکی چتلان
قوج و بعربی حبة الخضرا خوانند و آن بیشتر در کوهها و جنگلها حاصل میشود بسیار که ترب و مغز

کم ارزا



گرده واز اسفان ماست خنک میریزند ومیخورند ودر بین سبزی آنرا بُردی و تَنُّق میگویند چنانچه
در جای خود ذکر میشود ان شاء الله وسقز هم از درخت آن بعمل می آید غیر از آن از درخت دیگر بعمل نخواهد
آمد قلخان بفتح قاف وسکون لام مفخم وخای نقطه دار بالف کشیده وسکون نون سپر را گویند
وآن معروفست که بعربیا آنرا جُنّه خوانند قاین با قاف بروزن جاین قهر و غضب را گویند
فصل واو قو بضم قاف و بواو معروف دو معنی دارد اول داد و فریاد و آواز را گویند
که در دعوا و جنگ از مردم برخیزد دوم لفظیست که قوشچیان توتش و شاهین را بآن صدا
میکنند در وقتی که بدور می افتد و بهوا میرود و اسم مرغیست که پر آن خیلی نرم است که جیغه
دو رنگ و منقالکاری می آید و قیمت پر آن خیلی گران است قاو با قاف بالف کشیده وسکون واو
صدا و آواز بلند را گویند که بموقع باشد قالاو با قاف بالف کشیده و لام مفخم بالف کشیده
وسکون واو زاغ را گویند که مرغیست معروف سیاه رنگ و سرخ منقار که بعربیا آن را غراب
خوانند و بترکی قارغا نامند قاوقاو با هردو قاف بالف کشیده وفتح واو اول وسکون واو
آخر قال و قیل را گویند قراسو بفتح قاف و رای مهمل بالف کشیده وضم سین مهمل و بواو معروف
رودخانه ایست در حوالی کرمانشاهان[2] و بترکی آب سیاه را گویند و در فارسی نام رودخانه
ایست در حوالی خوارزم قُلُوُو بضم قاف ولام مخفف و بواو معروف وضم لام ثانی مخفف

۲ که سرچشمه‌اش از بلوک روانسر کردستان است
و مشهور است که خسرو پرویز نامه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را که بود در این آب شست از آن جهت
رودخانه مبارکه است ولی رنگ آن از آن رودخانه
بزرگ است سیاه جاری شود م



و بواو ثانی معروف نام بازیست که کودکان بازند و آن چنان باشد که شخصی را سر ملا نام نهند
یعنی استاد و یکی از کودکان سر در کنار او دهد و دیگران گریخته هریک بگوشه پنهان شوند پس طفلی
که سر در کنار استاد گذاشته برخیزد و در جستجوی اطفال شود و اطفال یک یک از کنار گوشها بر
آمده دستی بر سر استاد رسانند اگر طفلی را پیش از آن که دست بر سر استاد رساند بگیرد بر دوش
آن طفل سوار شود و پیش استاد آید و همان طفل گرفته و مرکوب سر در کنار استاد نهد و اگر
نتوانست طفلی را گرفتن همان خود سر در کنار استاد نهد و بازی را از سر گیرد و آنرا در کردی چاو
شارکی نیز خوانند و بفارسی آنرا سر ملک گویند همان استاد را ملک خوانند قُواقُو
بضم هردو قاف و واو اول بالف کشیده و بواو معروف آخر داد و فریاد بیجهت و بموقع را
گویند فصل ها قازیانه[2] با قاف بالف کشیده وسکون زای معجمه و بای تحتانی بالف
کشیده وفتح خای نقطه دار واخفای ها گیاهیست صحرائی و خوردنی و بعد از پخته شدن آن را
میخورند گویند ضعیف قلب را نافع است[2] قانگله با قاف بالف کشیده وسکون نون و کسر کاف
فارسی وفتح لام مفخم وسکون ها کلافه بند ریسمان و امثال آنها را گویند که کلافه را بر دوش
بدست و انگشت بسته باشند با چرخه قاوه با قاف بالف کشیده وفتح واو وسکون ها مبدل
قهوه باشد و آن معروفست قرجه بکسر قاف وسکون رای مهمل وفتح جیم فارسی وسکون ها

صدای را

۲ قاره با قاف بروزن خاره آواز و صدای
بزغاله و گوسفند را گویند که بترکی آنرا
مله‌ماق گویند ح

۲ و بترکی قازایاغی گویند قاژه
با قاف بالف کشیده وفتح زای فارسی
و خفای ها صدای زاغ و کلاغ
و امثال آنها را گویند ح



صدای را گویند که از نمک و امثال آن برآید در وقتی که آن را بر روی آتش می اندازند قُرقینه
بضم قاف وسکون رای مهمل وکسر قاف ثانی و بیای مجهول وفتح نون وسکون ها بادی را گویند که از
گلو با صدا برآید و بفارسی آنرا آروغ خوانند قِرَه بکسر قاف وفتح رای مهمل وسکون ها دعوا
و معرکه را گویند قِسکه[2] بکسر قاف وسکون سین مهمل وفتح کاف تازی و اخفای ها دو معنی دارد
اول بیاری را گویند که برگ بادام و بلسر بوده دوم قریه ایست از قرای محال هوباتوی کردستان قَشَه
بفتح قاف وشین معجمه وسکون ها عالم و حکیم و دانشمند و پیشوای ارامنه و آتش پرستان را گویند
که بفارسی آن را کشیش خوانند و مرتبه دهم گویند و دستور نیز نامند قِشقَرَه بکسر قاف وسکون شین
معجمه وفتح قاف ثانی و رای مهمل وسکون ها پرنده ایست سیاه و سفید و منقار آن سیاه است و دم
خیلی درازی دارد و دم او نیز سیاه است و بقدر یک کلاغ بزرگ است گوشت آن حرام است
خورده نمی شود و آن را باصطلاح عوام فرس زاغی خوانند قُلپه بضم قاف وفتح لام مخفف
و بای فارسی کپه‌ها را گویند که محل غسل و مسح پاست باعتقاد هر دو فرقه و بفارسی آنرا قوزک
خوانند قُلنگه بضم قاف وفتح لام مخفف وسکون نون وفتح کاف فارسی وسکون ها تیشه را گویند
که بدان کوه کنی کنند و آن را باصطلاح عوام فرس کلنگ خوانند قِلیه بکسر قاف وسکون
لام مفخم وفتح یای تحتانی وسکون ها آشیست از گوشت درست مینمایند و چاشنی هم با او زنند

۲ قِرمه بکسر قاف وسکون رای مهمله وفتح میم و اخفای ها
صدای را گویند که چون چوبی شکسته شود
بگوش آدمی میرسد م

۲ قُمْقُمَه بضم هر دو قاف و سکون میم اول و فتح میم ثانی
و خفای ها نوعی است از سوسمار و آن جنسی از سوسمار
بزرگ تر طلا شده و چهار پا و دستهای در سرش
شبیه سر مار و شکمش پهن و دمش باریک و آن رنگی
دارد و لیکن در حرکت سریع است و آن را
در فارسی بزمجه گویند و در
ترکی باشی باغ
خوانند
ع

[illegible]

دکشمش و مغز گردو و امثال آنها در آن میریزند قِنک یل تکینه بکسر قاف و سکون نون و کاف
فارسی و فتح یای هوز و سکون لام مفخم و فتح تای فوقانی و کسر کاف تازی و بیای مجهول و فتح نون
و سکون ها مرغ کوچکیست که از گنجشک کوچک تر است و اغلب در زیر بوته گلها و لب جوها
می نشیند و اغلب وقت حرکت می کند و دایما کون و دمش در حرکت است و آن را بعبارت
اصفهانی سقاچین خوانند قُوارَه بفتح قاف بر وزن سواره ترکیب است آدمی و سایر
اشیا را گویند و در فارسی پاره ایست که خیاطه از گریبان جامه و پیراهن و امثال آن
بر می آورد و بمعنی پاره پاره هم آمده است زیرا هر گاه گویند قواره قواره یعنی پاره پاره
و انگشتان دست را نیز گفته اند و گویند در خصوص عربیست قُوتَه بضم قاف و بواو
معروف و فتح تای فوقانی و سکون ها دو معنی دارد اول زیر آب رفتن را گویند که قدری
طول بکشد و در آن زیر از یک طرف آب بطرف دیگر رود و در فارسی غوطه را خوانند همانا
مبدل است و در عربیه با طای حطی میگویند که غوط باشد دوم یعنی لخت و برهنه است و در
بمعنی اخیر بزیادی لام در پهن تای فوقانی و ها استعمال میدارند که قوتله باشد قُوچِه
بفتح قاف و سکون واو و فتح جیم فارسی و سکون ها جنبانیدن و حرکت دادن دم
مادیان و ماده خر را گویند که در وقت فال گرفتن اسپ نر را می بینند و آن حرکت را

بجنبانیدن



میکنند و کنایه از بسیار گفتن و با معنی حرف زدن شخص هم آمده قُوزَه بضم قاف و بواو معروف
و فتح زای معجمه و سکون ها صدای سنگ را گویند در وقت زدن آن قَوزَه بفتح قاف و واو و سکون
رای مهمله و فتح خای نقطه دار و سکون ها پهلوی آدمی و سایر حیوانات را گویند که بعربی آن را
جنب خوانند قُوزَه بضم قاف و بواو مجهول و فتح زای معجمه و سکون ها دو معنی دارد اول سرفه را
گویند و آن معروف است که بسبب خاریدن گلو و در سینه عارض میشود دوم یعنی مکبر است
و تشخص دارد قُوزاغَه بضم قاف و بواو مجهول و زای معجمه بالف کشیده و فتح غای نقطه دار و سکون ها
غلاف پنبه را گویند که هنوز پنبه برون نیامده باشد و بفارسی آن را غوزه خوانند و بعربیه جوز
نامند قُوقَه بضم قاف و بواو معروف و فتح قاف ثانی و سکون ها آواز خروس را گویند و بفارسی
تکمه کلاه و پیراهن و امثال آن را خوانند قُولانچه بضم قاف و بواو مجهول و لام مخفف بالف کشیده
و سکون نون و فتح جیم فارسی و سکون ها جانوریست خیلی کوچک و سیاه و اغلب در میان سرگین
و مغاک پیدا میشود و بعربیه آن را جعل خوانند قُولگَه بضم قاف و بواو معروف و سکون لام مفخم و فتح
کاف تازی و سکون ها گودالیست در زیر کرسی که زغال و آتش در آن ریزند قیرَه بکسر قاف
و بیای مجهول و فتح رای مهمله و سکون ها دو معنی دارد اول شخصی را گویند که بجهة افتادن و ضرب
خوردن شدیدی پرده شکم او پاره شود و اغلب روده های شکمش میان پوست خایه او بیفتد دوم



آواز بلند بد حنجره را گویند قِیزَه بکسر قاف و بیای معروف و فتح زای فارسی و سکون ها
آواز زنان گویند که در وقت دیدن صدمه برون می آورند و یا داد و فریادی را گویند که بسبب کثرت
زنها در حمام و امثال آن میکنند فصل یای تحتانی قاپی با قاف بالف کشیده و کسر بای
فارسی و بیای معروف دو معنی دارد اول دروازه را گویند که در ترکی نیز بهمین معنی است دوم یعنی
بدزدی و پنهانی چیزی را ربود قاخلی با قاف بالف کشیده و سکون خای نقطه دار و کسر لام مفخم و بیای
معروف گلیست زرد رنگ که آن را خشک مینمایند و در وقت نان پختن آن را میان
آب میریزند بر روی نان و گرده مالند که آن را زرد مینماید و بفارسی آن را کفشه خوانند
قاری با قاف بالف کشیده و کسر رای مهمله شده و بیای معروف پیرزن سال دیده را گویند
که خیلی فرتوت و کهنه سال باشد ۲ قَتاوی بکسر قاف و تای فوقانی بالف کشیده و کسر واو و بیای ۲ واین لفظ ترکیست
معروف مکتبی را گویند و آن اطفالیست که در مکتب درس بخوانند قِرتاندی بکسر قاف
و سکون رای مهمله و تای فوقانی بالف کشیده و سکون نون و کسر دال مهمله و یای معروف یعنی
بریده و پاره کرد و لا این بریدن و پاره کردن عموم ندارد که بهر چیز باشد بلکه مخصوص دندان است
یعنی بدندان پاره کرد قُرسی با قاف بر وزن کرسی لفظاً و معناً و آن معروف است
قَلایُ بفتح قاف و لام مفخم بالف کشیده و باشباع یای تحتانی قلع را گویند و آن معروف است

کی اشیارا



مس و امثال آن را بعد از زنگ گرفتن بدان پاک میکنند قَوی بفتح قاف و کسر واو و بیای
معروف هر چیز ستبر و محکم و کلفت را گویند و در فارسی نیز بهمین معنی آمده چنانچه میگویند
قوی دست و قوی رای قُوری بضم قاف و بواو مجهول و کسر رای مهمله مشدد و بیای معروف پیرزن
سال دیده را گویند که خیلی فرتوت و کهنه سال باشد و برای مهمل مخفف ظرفیست چینی که چای
در آن دم میکنند و در فارسی نیز بهمین معنی اخیر آمده قُولاکی بضم قاف و بواو معروف
و لام مفخم بالف کشیده و باشباع یای تحتانی معروف گوش را میگویند که بعربیه آن را عمق
خوانند قَیچی بفتح قاف و سکون یای تحتانی و کسر جیم فارسی و بیای معروف آخر مقراض را گویند
و آن معروف است قَیْسی بفتح قاف و سکون یای تحتانی و کسر سین مهمله و بیای معروف زردآلوی
خشک را گویند باب کاف تازی فصل الف کا با کاف تازی بر وزن جا
مخفف کاه است و آن معروف است که بخورد اسپ و خر و امثال آن میدهند که ترکان آن را
سمان خوانند کابرا با کاف تازی بالف کشیده و کسر بای معجمه و رای مهمله مخفف بالف کشیده
لفظیست در جای فلان استعمال میدارند در وقتیکه نخواهند اسم کسی را از دیگری پنهان بکنند
و باشاره حرف بزنند مثلا میگویند کابرا آمد یعنی فلان آمد کارَوا با کاف تازی بر وزن
ناروا کهربا را گویند که کاه ربا باشد صمغ درخت جوزیست خام و بعضی گویند صمغ درخت

جوز رومی است و بعربی صمغ الجوز الرومی خوانند و بعضی دیگر گویند صمغ درختی است مانند پسته
همچو کبریت سوزد و آنرا اسید الکباریت خوانند و کاه را بجانب خود کشد هر که با خود دارد
از مرض یرقان ایمن باشد و بعضی گویند در عدد و روس چشمه ایست که بر هیچ شده و چون بران باد
میوزد بسته میشود و کهربای خاص همان است و آنرا بعربی مصباح الروم خوانند و بعضی گویند
سنگی است زرد همچنان که شبه سنگی است سیاه **کربا** بکسر کاف تازی و سکون رای مهمل
و زای تحتانی بالف کشیده یعنی گرد شده **گرزبا** بضم کاف تازی و سکون رای فارسی و یای
تحتانی بالف کشیده یعنی گشته شد **کلکا** بفتح کاف تازی و لام مفتوح و کاف فارسی بالف کشیده گاو
نر را میگویند که فحل ماده گاو ها باشد و از عقب ماده گاو راه برود **کلیا** بضم کاف تازی
و سکون لام مفتوح و یای تحتانی بالف کشیده یعنی جوشید و پخته شد **کما** بفتح کاف تازی و میم
بالف کشیده علفی است که بیشتر در صحرا های کردستانات میروید و آنرا اپه تری
دهند چنانچه باسب میدهند اسب را بازدک زمانی خیلی فربه مینماید گرنید عادت دهر
اسپی آنرا بخورد در دو میان کم دوام میشود با وجود این فقره جمیع کردستانات همان علف را
باسب و مال سواری خودشان میدهند و در فرس قدیم نوشته اند گیاهی است بغایت
بدبو و متعفن ظاهرا همین علف باشد و در فارسی انگشتین رفیده را گویند و رفیده لته چند

مانند



مانند گرد بالشی دوزند و خمیر نان را بر بالای آن پهن سازند و بر تنور چسپانند و انگشتین را
بران نصب کنند تا باب عدد بازو از آتش آسیبی نرسد و بزبان زر را نیز گفته اند که عربان
بس باسه خوانند بعضی گویند بوست جوز است و بعضی دیگر گویند شکوفه و گل و بهار جوز است **کنا**
بضم کاف تازی و نون بالف کشیده سوراخ را گویند و در فارسی بمعنی زمین است که بعربی
ارض باشد و زمین مرزرا نیز گفته اند و آن زمینی باشد که کنار های آنرا بلند ساخته باشند
که درمیان آن زراعت کنند و در لغت ژند و پازند بکسر اول ماهی را گویند که در عربی حوت
باشد **گود** بضم کاف تازی و واو بالف کشیده قبا را گویند **گوتا** بضم کاف تازی و بواو مجهول
و تای فوقانی بالف کشیده مخفف کوتاه است که عربان آنرا قصیر خوانند **فصل** بای
فارسی **کپ** بکسر کاف تازی و سکون بای فارسی هر چیز مجوف را گویند که منفذ باد و هوای
آن گرفته شده باشد **فصل** تای فوقانی **کت** بفتح کاف تازی و سکون تای فوقانی تخت را
گویند که بر روی آن میخوابند نه تخت پادشاهان و در فرس قدیم تخت پادشاهان را
گویند عموماً و تخت پادشاهان هندوستان را خصوصاً که میان آنرا بافته باشند و بمعنی
کهرز هم آمده زیرا کهرزن و سعتی را کت کن میگویند و بمعنی تخته و چوب نیز آمده است
بسبب آنکه نجاران را کتکر و کتکار میگویند **کردی** بضم کاف تازی پاره گویند از هر چیز



باشد که بعربی قطعه خوانند **کالات** با کاف تازی بالف کشیده و لام مفتوح بالف کشیده و سکون
تای فوقانی ده بخوبانرا گویند که تقسیم بر طایفه و عشیرت قایل بکنند و بگیرند چنانچه کسی و مردی را
بقتل میرساند در شه مشغول طلب دیه مینمایند طایفه قاتل همان دیه را بموافق معمول و لایت
در بین خودشان تقسیم میکنند و میدهند که بهیچ ضرری بخود قاتل نمیرسد و این قاعده در
کردستانات و در لرستان و عربستانات خیلی متداول و معمول است **کاواش** با کاف
تازی و واو بروزن طاعات اسم غاریست در طرف جوازود که دهنه همان غار بترکیب
طاق ایوانات خیلی بزرگ و یک نهر آب درمیان آن روان است کسی نمیداند از کجا می آید
و بکجا میرود چیزهای بسیار از انجا نقل میکنند از انجمله مشهور است چهار نفر درویش در ملک هند
آذوقه با خود برداشته اند و درمیان غاری که در هندوستان است رفته اند بعد از شش ماه
از انجا سر بیرون آورده اند دیگر گویند شخصی از اهالی جوازود و آن صفحات بطرف مغرب زمین
میرود در خانه مهمان میشود و تفصیل همان غار را بجهة صاحب خانه نقل مینماید شخص صاحب خانه
مبلغی زیاد خرجی بهمان شخص میدهد و دعای نیز باو میسپارد که هر وقت رفتی این دعا را در آن
غار بیندازد بعد از مراجعت بهمانقرار دعا را در غار می اندازد چون قدری میگذرد می بیند
بقدر یک کرور زیاده تر زنبور از آن غار بیرون می آید و پرواز مینماید و متصل متعاقب آن زنبور بهمین

قرار میرو



قرار میرود و محض تجربه یکی از آن زنبور ها را میزنند و بزمین می افتد و قتی ملاحظه میکنند که یک پارچه
طلاست بعد از زدن آن زنبور دیگر زنبور بیرون نمی آید و الله اعلم بحقیقة الاحوال و مطلق غار را
نیز میگویند **کاینات** با کاف تازی بالف کشیده و کسر یای تحتانی و نون بالف کشیده و کسر یای
تحتانی و نون بالف کشیده و سکون تای فوقانی هر شهرت و خبری را میگویند که درمیان
مردم تازه شیوع بکند و در عربی ما سوی الله را میگویند چنانچه حضرت رسالت را سید کائنات
میگویند یعنی بزرگ ماسوای خدا **گت گت** بضم هر دو کاف تازی و سکون هر دو تای فوقانی
پاره پاره را گویند قطعه قطعه باشد **گرت** بضم کاف تازی و سکون رای مهمل و تای فوقانی
بمعنی کوتاه است که بعربی آنرا قصیر خوانند بیشتر این لغت اهل سلیمانیه و ساوجبلاغ و مکری
استعمال میدارند و بفتح اول در فارسی نام میوه خار دار است که آنرا بعربی شوکة قطبیه
گویند **کزویت** بکسر کاف تازی و سکون رای مهمل و کسر واو و یای معروف و سکون تای فوقانی
کبریت را گویند که گوگرد باشد و غالبا چوب را میگویند بقدر یک وجب دراز است هر دو سر آن را
گوگرد بکنند و در وقت چراغ روشن کردن آنرا با آتش میزنند و چراغ را بدان روشن
میکنند و این کبریت جوهریست چهار نوع میباشد سفید و سرخ و زرد و سیاه و بعضی گویند
چشمه ایست روان چون منجمد گردد کبریت شود و بعضی گویند معدنیست و گوگرد احمر از خواص

**گت وت** بضم کاف تازی و تای فوقانی و بواو رد الف و ضم میم و سکون تای فوقانی بمعنی مشوش و شوریده است در فرس قدیم نیز بانمعنی آمده م

میباشد و معدن آن در وادی موران است و آن جزو اعظم اکسیر است چنانچه سیماب را
ابو الارواح خوانند او را ابو الاجساد نامند گرم و خشک است و منافع بسیار دارد کَفت
بفتح کاف تازی بر وزن تفت یعنی افتاد و بکسر کاف کفت را گویند که ناخوشی است
معروف و در فارسی بفتح اول یعنی شکافت و ترکانید و بکسر اول در فارسی بمعنی
دوش و سر دوش است که بعربی کتف باشد کلگیت بفتح کاف تازی و سکون لام مفخم
و کسر کاف تازی ثانی و بیای معروف و سکون تای فوقانی چیزی است ترکیب کف دست
آن را از چوب می سازند از آهن هفت هشت دندانه مثل انگشت برای آن درست
مینمایند و در او نصب می کنند و دسته نیز مثل گردن مرغ که ارتفاع بر لاشه آتش داشته
باشد بجهة آن میسازند و در آن محکم می کنند و آن مخصوص قالی است در وقت بافتن چون
پود را میان تار میکشند با دندانهای او میزنند که جمع بود تا ردی هم نشینند و صاف
بود کُوت بضم کاف تازی و بواو مجهول و سکون تای فوقانی کنده را گویند که بر پای
مجرمان و گریز پایان [2] نهند و در فارسی سرین و کفل آدمی را گویند و بزبان هندی
قلعه را خوانند و بفتح کاف و سکون واو یعنی رفتاد (?) کُولیت بضم کاف تازی و بواو
مجهول و کسر لام مفخم و بیای معروف و سکون تای فوقانی خانه محقر و کوچک را گویند عموماً

و خانه صیادان

۲ و بواو معروف سرگین و خاکستر و نجاستی را گویند که بجهة زمستان و باغات میبرند و در میان کرتهای باغ و بستان میریزند که قوت بهم رسانند و در ترکی آن را گوچ (?) خوانند ع



و خانه صیادان را گویند که در صحرا و شکارگاه از چوب میسازند به ترکیب تو تهای (?)
درخت و در جلو آن دام میگذارند و خود شان در آن می نشینند تا صید ایشان را نه بینند و بدام
در افتند و آن را بفارسی کومه خوانند کُویت بضم کاف تازی و بواو مجهول و بیای مجهول
و سکون تای فوقانی اسپ کهر را گویند کِیت بکسر کاف تازی و بیای معروف و سکون
تای فوقانی استفهام است یعنی کیستی فصل جیم تازی کُولَنج با کاف تازی بر وزن
قولنج لفظاً و معناً و آن بادیست بسبب آن شکم و پهلو درد کند و بیم هلاک باشد و در
فرس قدیم نیز باین معنی است و در فارسی نام نوائیست از موسیقی و لفظ قولنج معرب
کولنج است [2] کُوماج بضم کاف تازی و بواو مجهول و میم بالف کشیده و سکون جیم تازی
دو معنی دارد اول دری را میگویند که در پشت بام قرار میدهند که از آن در بر بام روند
دوم دود کشی است که بر روزن مسجد ها درست می کنند تا برف و باران از آن روزن
بمیان مسجد نیاید زیرا روزن مسجد خیلی در صفوت (?) که دستان بزرگ میسازند غالباً
بزرگ از یکذرع طول و یکذرع عرض قرار میدهند و این روزن نیز در وسط بام مسجد درست
مینمایند بسبب آنکه سند اول چنین است در وسط مسجد آتش گاهی درست میکنند و در وقت
زمستان در آنجا آتش زیادی میسوزانند و مردم در دور آن جمع میشوند و در فارسی نان

۲ کُرماج نام طایفه ایست و بیشتر اهالی سلیمانیه و الامعمات (?) را کرماج گویند م



ست مشهور و نان را نیز گویند که بر روی آتش و زغال بپزند و کلیچه خیمه را نیز گفته اند
و آن تخته باشد میان سوراخ که بر سر ستون محکم کنند فصل جیم فارسی کُچ
بضم کاف تازی و سکون جیم فارسی شخص چولاغ را گویند که دستش یا پایش بسبب مرضی
از کار افتاده باشد و بکسر اول دختر را گویند غالباً این لفظ دهات حوالی و حوالی سنندج
استعمال میدارند و بضم اول در فارسی بمعنی فلوس ماهی باشد کُوچ بضم کاف تازی
و بواو مجهول و سکون جیم فارسی از منزلی بمقامی بمنزل و مقامی دیگر نقل و تحویل کردن
و روانه شدن را گویند و در فرس قدیم نیز باین معنی آمده است و بمعنی کوچ و خانه و عیال
هم هست که زن و فرزندان و اهل و عیال باشد و پیاده و راه زن و دزد و اوباش را
نیز گفته اند و بمعنی لوچ و احول هم است و نام طایفه ایست از صحرا نشینان و جغد را
هم گفته اند و آن پرنده ایست به نحوست مشهور و پیوسته در ویرانها آشیان کند و نام
ولایتی است ما بین بنگاله و ختا کِیچ بکسر کاف تازی و بیای مجهول و سکون جیم فارسی کیک را
گویند و آن معروف است که برادر جنسی (?) ششپش است گویند عمر کیک زیاده بر پنج روز نمی شود
و در عربی آن را برغوث خوانند و ترکان آن را بره نامند و در فارسی بمعنی پراکنده و پریشان
باشد و جنسی از جامه ابریشمی هم هست و نام ولایتی است نزدیک سیستان و بمعنی کم و اندک

وابله نادان



و آهسته و کوچک هم آمده است فصل خای نقطه دار کُوخ بضم کاف تازی و بواو مجهول
و سکون خای نقطه دار خانه محقری باشد که از آن باغبان از چوب و نی و علف در میان باغ
سازد که شبها در آنجا باشد و پاسبانی از باغ نماید و در فرس قدیم مطلق خانه را گویند که از
چوب و نی و علف سازند و در فارسی خانه بیرون را گویند و گیاهی که از آن حصیر بافند و در
خراسان خربزه را گویند که او را تک کنند و چرک کنج گوشهای چشم را هم میگویند و بمعنی کرم
هم آمده است چنانچه گویند در فلانه چیز کوخ افتاده یعنی کرم افتاده است فصل دال مهمل
کُرد بضم کاف تازی و سکون رای مهمل و دال مهمل مطلق اکراد را گویند عموماً و طایفه صحرا نشین
کم فهم را گویند خصوصاً زیرا چنان مشهور است که لفظ کرد مبدل کرت است که بمعنی کوتاه باشد
و طوایف صحرا نشین چون در فهم و عقل قصور دارند مسمی باین اسم شده اند و بعضی گویند
اکراد از نسل عمرو ابن عامر است روایت کرده ابو عمر بن عبد البر صاحب کتاب استیعاب
در کتابی که تالیف نموده بیان انساب عرب و عجم نموده بدین عبارت فرموده (انه)
الاکراد من نسل عمرو مزیقیاء و انهم وقعوا الی ارض العجم فتناسلوا بها و کثر ولدهم
فسموا الکرد و بعضی شعرا در خصوص نظماً بیان مطلب نموده اند و من جمله عمر ابن عبد البر
برشته نظم در آورده   لعمرک ما الاکراد ابناء فارس   و لکنه کرد بن عمرو ابن عامر

وعمرو بهمین جهة نیز مشهور بمزیقیا شده که وی از پادشاهان یمن بوده و هر روزه دو دست
لباس فاخر منسوج بذهب پوشیده و چون غروب شده هر دو دست لباس خودش را
پاره پاره کرده و دور انداخته زیرا هم اکراه داشته که روز دیگر آنها را بر تن خود بپوشاند
و هم عار خود دانسته که کسی دیگر لباس او را بتن کند و جمیع عمرش بدین منوال رفتار نموده
بدین سبب باین اسم مشهور شده که لغت مزیقیا از مزق است و مزق بمعنی پاره کردن است
و این هم بقرار تفصیل مذکور لباسهای خود را پاره کرده و در فارسی قطعه زمینی را گویند که
کنارهای آن را بلند کرده باشند و در میان آن سبزی بکارند یا زراعت دیگر کنند
و زمین زراعت کرده را نیز گویند عموماً و کشت و زراعت شالی و برنج و سبزی خوردنی را دانند
آنرا خصوصاً و بمعنی آب گیر و آب انبار و تالاب هم هست و چوپان و گوسفند چران را
نیز گفته اند و بکسر کاف تازی کبوتر و مرغی را میگویند که جوجه نباشند و بوقت تخم
کردن رسیده باشند کَلَنْد بفتح کاف تازی و لام مفخم و سکون نون و دال مهمل قلاده
گردن تازی را گویند و در فرس قدیم چوبها را گویند که بر قلاده سگ بندند و آنرا بعربی
ساجور خوانند و در فارسی دست افزار نقب کنان و کلکاران و سنگ تراشان
باشد که بدان زمین کنند کَنَنْد بفتح کاف تازی بر وزن چند گودی و پستیهای را
بگویند که در صحرا



میگویند که در صحرا باشد و بترکی دهکده را خوانند که قریه باشد و در فارسی بمعنی شکر است
که معرب آن قند است و بمعنی جراحت و ریش هم بنظر آمده و بمعنی گریز هم آمده که از گریختن
باشد فصل رای مهمل کُرْ بضم کاف تازی و سکون رای مهمل پسر را گویند که در
مقابل دختر است که بعربی ابن خوانند و بترکی اغلان نامند و در فارسی نام رودی
است یکی در گرجستان[۲] و دیگری در فارس و بر آن رود خانه امیر عضد الدوله دیلمی پلی
بسته است[۳] و بمعنی برنج هم بنظر آمده است که عربان ارز خوانند و در عربها جوف آبها را گویند که
هر یک از طول و عرض و عمق آن سه وجب و نیم در سه وجب و نیم باشد و بفتح اول از کَرْ
دو معنی دارد اول خر را گویند که بعربی حمار باشد و بترکی اِشک خوانند دویم کسی را گویند که گوش او
چیزی نشنود که بعربی آنرا اصم خوانند تفاوت در این دو معنی دارد اینست در معنی اول رای
مهمل آن مخفف است و در معنی ثانی رای مهمل آن مشدد و مفخم است بهر صورت در فرس قدیم
نیز بمعنی اخیر آمده است که اصم باشد و در فارسی بمعنی زور و قوت و تاب و توان و مراد
و مقصود است و بکسر اول و رای مهمل مفخم در کردی مرغی را گویند که بجهة پیدا کردن جوجه چند
تخمی را در زیر او بگذارند و بر روی آنها بخوابد کارز با کاف تازی بالف کشیده و سکون رای
مهمل بر وزن خار بزغاله را گویند و در فارسی بمعنی صنعت و هنر و پیشه باشد و بمعنی کشت

[۲] [illegible]

[۳] که گنبد امیر مشهور است ع



و زراعت هم آمده است و امر بزراعت کردن هم هست یعنی بکار و زراعت کن و جنگ و جدال را
نیز گویند و بمعنی حق و حصه هم گفته اند و در کردی نیز بمعنی شغل و عمل هم استعمال میدارند کارگر
با کاف تازی بالف کشیده و فتح رای مهمل و کاف تازی ثانی و سکون رای مهمل مطلق کنیز را
گویند که در میان خانه خدمت کند کاوُرْ[۲] با کاف تازی بالف کشیده و بضم واو و سکون رای
مهمل مفخم بره یکساله را گویند که نه بره باشد و نه گوسفند ظاهرا باصطلاح عوام فارس آنرا
تغلی خوانند کَپَرْ بفتح کاف تازی و سکون بای فارسی و رای مهمل آفتاب گردانیست
که در میان باغ بجهة سایه از نی و چوب و علف درست می کنند و در زیر آن می نشینند
و در چهار گوشه آن چهار ستون دارد در حقیقت دیوارش همان چهار ستون است
و شبها هم در بالای آن میخوابند کُتُرْ بضم کاف تازی و سکون تای فوقانی و رای مهمل
دو معنی دارد اول انگشت زبان را گویند دویم مطلق ندامت را گویند عموماً و ندامتی را
گویند که در قمار بر قمار باز روی میدهد خصوصاً کَرْسَرْ[۲] بفتح کاف تازی و سکون رای
مهمل و فتح سین مهمل و سکون رای مهمل ثانی مرغیست خیلی بزرگ و رنگ آن خاکستری است
و بعضی از انواع آن سرخ و سفید هم میشود از آنجهة باین اسم موسوم شده است که صدای
آن مثل صدای خرست زیرا کر سر بمعنی آواز خرست که کر خر باشد و سر با رای مفخم
آواز و

[۲] کالیار با کاف تازی بالف کشیده و کسر لام مخفف و یای تحتانیه بالف کشیده و سکون رای مهمل خیره خیار خیلی بزرگ و رسیده را گویند صح

[۲] کُتُوپْرْ بضم کاف تازی و تای فوقانی و بواو معروف و بضم بای فارسی و سکون رای مهمل بمعنی ناگهان است که غفلتاً باشد صح



آواز خر و طریق شکار کردنش نیز چنین است که شخص صیاد خری را با خود میبرد
و خر را پیش روی خود می اندازد و خود از عقب خر آهسته آهسته میرود و همان
مرغ چون خر را می بیند خوشحال میشود و پیش می آید چون به نزدیک میرسد شخص
صیاد با تفنگ او را میزند و میکشد و گوشت او خوردنی است گُرگُز بضم هر دو کاف تازی
و سکون هر دو رای مهمل مرغیست در بزرگی بقدر یک کبک و گوشت آن خورده میشود
و بترکی آنرا باقرقره گویند گَشگ وَسُور بفتح کاف تازی و سکون شین معجم و کاف
تازی ثانی و واو رابطه و ضم سین مهمل و واو معروف و سکون رای مهمل دستمالهای الوان را
گویند که افراد به ترکیب عمامه بر دور سر بپیچند کَلَشیر بفتح کاف تازی و لام مفخم و بکسر شین
معجم و یای مجهول و سکون رای مهمل خروس را گویند و آن معروفست بعربی دیک خوانند[۲]
کَمتار بفتح کاف تازی و سکون میم و تای فوقانی بالف کشیده و سکون رای مهمل جانوریست
وحشی در بزرگی و رنگ بترکیب خر الاغ است مشهور است چون بسوراخ خود میرود صیاد
میخواهد آن را بگیرد میان سوراخ او میرود و کعب پای او یا پاشنه پای او را با تیغ
سوراخ مینماید هیچ حرف نمیزند و ریسمانی قوی در سوراخ پای او میکشد آنوقت همان
ریسمان را میگیرد و میکشد و بزور همان حیوان را از سوراخ خود بیرون می آورد و گویند

[۲] کلکان گر طایفه ایست از طوایف قوم کرد که اکنون همه تخته قاپو شده اند و این لغت اغلب با واو میخوانند که گوان گویند صح

هفت فرج دارد و هر مردی با هر زنی فرج او را پیش خود بردارد و پیش چشم مردم خیلی
شیرین و محبوب القلوب میشود گُوتِز بضم کاف تازی و بواو مجهول و کسر تای فوقانی و سکون
رای مهمل کبوتر را گویند که بعربی آن را حمام خوانند و بترکی گوکرچین با کاف فارسی نامند
و در فرس قدیم بفتح اول و ثالث نیز باین معنی آمده و گاهی بضم اول بهمین معنی هم میخوانند
گوگیز باواو بروزن و معنی کفگیر است و آن معروف است که چیزیست از مس بترکیب کف
دست درست می کنند و سوراخ سوراخ است و دسته نیز بجهة آن قرار میدهند که
پلاو و چلاو و امثال آنها را بدان از دیگ بمیان دوری میریزند و بدان روغن بر
روی پلاو می کشند و بفارسی آن را کفلیز بروزن دهلیز هم خوانند و در کُردی بمعنی کبک گیر
نیز آمده که شخصی باشد صید کبک کند گُومار باکاف تازی بروزن طومار اُوبه ایل
و طایفه را گویند و آن قاعده ایلات است که هر چند خانواری در یک جا چادر میزنند
چون ممکن نخواهد شد که همه در یکجا جمع شوند ناچار متفرق میشوند سی خانه چهل خانه بتفاوت
در یکجا چادر میزنند آن را گومار خوانند و کومه نیز میگویند گُوریز بضم کاف تازی و بواو یای
مجهول و سکون رای مهمل گُور را گویند که بعربی اعجمی باشد فصل زای معجم گُز بضم کاف و سکون
زای معجم کُس را گویند که موضع جماع زنان باشد که در عربی فرج خوانند کاریز باکاف تازی

بالف کشیده و کسر

۲ و بفارسی گفتار و بعربیه تصنیع گوینده
گُوز بضم کاف تازی و بواو معروف و سکون
رای مهمل کمفچه و معنی دارد اول خم شدن
و خمیدن پنجه دست و پا را گویند که از صدمه
عارض شده مثلا از ناخوشی فالج و یا از زخم
دویم مجمعی را گویند که چند نفر در آنجا جمع شده
باشند و با نجام کاری اهتمام نمایند و یا
مشورت کنند و یا شرب شراب و اکل
طعام مشغول باشند ح



بالف کشیده و کسر رای مهمل و بیای مجهول و سکون زای معجم کهریز را گویند و آن معروف
است جوی آبی باشد که در زیر زمین بکنند تا آب از آن روان شود و بعربی آن را قنات
خوانند کَمیز بفتح کاف تازی و کسر میم و بیای مجهول و سکون زای معجم اسم دهی است از
بنم و نسجی شهر سنندج گُوز بضم کاف تازی و بواو مجهول و سکون زای معجم دو معنی دارد
اول بمعنی گومار است که گذشت که اُوبه ایلات باشد دویم زمینی را گویند که ایلات از
چوب و نی در دور آن حصاری میکشند و آنجا را جای بره قرار میدهند فصل
زای فارسی گَژ باکاف تازی بروزن دژ گوه را گویند که بعربی آن را جص خوانند
و بترکی آن را اولغ نامند اغلب این لفظ را اهالی اورامان و دو مات کردستان مستعمل میدارند
و در فارسی بمعنی کج است که نقیض راست باشد و قسمی از ابریشم فرومایه و کم قیمت بود
که بعربی قز گویند و بضم اول در فارسی کاج درخت باشد کادِژ باکاف تازی با الف
کشیده و کسر دال و بیای مجهول و سکون زای فارسی آنچه شتر و گاو و گوسفند و امثال
آنها خورده باشند و باز از معده بدهن آورند و بخایند و فرو برند آن را بعربی جرّه
گویند و بفارسی نشخوار خوانند کِرژ بکسر کاف تازی و سکون رای مهمل و زای فارسی
تابیده و پیچ و مجعّد را گویند از بند و ریسمان و ابریشم و موی و امثال آنها و گاهی در

۲ و بواو معروف [illegible] را گویند و آن
بندی باشد از زیر زمین [illegible]
[illegible]
میبندند و [illegible]
و آن عبارت شده و آن معروف است

۲ کاژ باکاف تازی بالف کشیده و سکون
زای فارسی نوبت بار را گویند که
نفر از مشهور در روز جمعه بجا آورد
از خود در [illegible] نماید و بفارسی لوح
گویند صح



فارسی آن را کُرُس بضم کاف و سین مهمل خوانند گُولْوَژ بضم کاف و بواو مجهول و سکون
لام مفخم و بفتح واو ثانی و سکون زای فارسی چوبی را گویند که بدان نان از تنور برون می آورند
فصل سین مهمل گَس بفتح کاف تازی و سکون سین مهمل قوم و خویش را گویند و بکسر
کاف تازی صدائیست که بدان گوسفند را راه می برند و یا دور می نمایند و بفتح اول در
فارسی مردم را گویند زیرا کسی را مردمی و ناکسی را نامردمی خوانند و عقلا و دانشمند را نیز گفته اند
کاس باکاف تازی بروزن طاس شخصی را گویند که سرش از ضرب کج شده باشد و در فارسی
بمعنی کوس است که نقاره بزرگ باشد و بمعنی خوک نر آمده که جفت خوک ماده باشد و در عربی
کاسه و پیاله را خوانند کِراس بکسر کاف تازی و رای مهمل بالف کشیده و سکون سین
مهمل پیراهن را گویند که بعربی آن را قمیص خوانند و بضم اول در فارسی پرنده باشد سیاه
و سفید که بر کنار آب نشیند و دم جنباند کَلْپوس بفتح کاف تازی و سکون لام مفخم و ضم بای
فارسی و بواو مجهول و سکون سین مهمل و دو معنی دارد اول کوهه زین اسب را گویند و آن بلندی
پشت زین اسب است که در فارسی آن را قرپوس خوانند دویم تخته پوستی را گویند که در روستان
در کپها بزیر می اندازند و بر او می نشینند و گاهی آن را نیز بدوش میگیرند و اکثر آن را از پوست
سیاه بز مرغز درست می کنند کُوس بضم کاف تازی و بواو مجهول و سکون سین مهمل

دو معنی دارد



دو معنی دارد اول کُشته و ملبد بها را گویند که در صحرا ما هست که بعربی آن را تق خوانند
دویم بمعنی غصه و غم زیادی باشد که از حد طاقت و حوصله بیرون بود و در فارسی با واو معروف
بروزن طوس بمعنی فرو کوفتن باشد که عربان صدمه گویند و دو کس را نیز گویند که دوش بر
دوش یا پهلو بپهلو زنند و نقاره بزرگ را نیز خوانند و آن را هم بسبب فرو کوفتن باین
نام خوانده اند و بمعنی صف و قطار و جرگه هم آمده است و نام قصبه ایست از مازندران
که بکوسان اشتهار دارد و نوعی از بازی باشد و آن فی الجمله شباهتی ببازی شطرنج دارد زیرا
مهرهای آن را نیز در دو جانب دو صف می چینند و چون کوس بمعنی صف آمده از این
اعتبار بهمین اسم میخوانند و گوشه جامه و گلیم و پلاس را نیز گویند که از گوشه‌های دیگر دراز
تر باشد و بمعنی ایما و اشاره هم آمده است و بهندی بمعنی کروه است که ثلث فرسخ باشد
گُولَوَس بضم کاف تازی و بواو مجهول و بفتح لام مفخم و واو و سکون سین مهمل دو معنی دارد
اول گندمی را گویند که در وقت پاییز پاشیده باشند و سبز بشود که در سال دیگر در فصل تابستان
از آن در و نمایند آن سبزی فصل پاییز را گولوس خوانند دویم اطفالی را گویند که زنان از شوهر
کرده باشند و آن اطفال از شوهر اول بهم رسانیده باشد آن اطفال را نسبت بشوهر ثانیش
گولوس می نامند کیس بکسر کاف تازی و بیای معروف و سکون سین مهمل درم گوشت زندگا

گویند که از شدت درد بهم برسد و در فارسی چاپین و شکنج را خوانند و در عربا توره و خرابطه را
نامند **فصل شین معجم** **کِش** بکسر کاف تازی و سکون شین معجم لفظی است که بدان مرغ
خانگی را برانند و دور کنند و در فرس قدیم نیز بامعنی آمده است که امر به دور کردن
مرغ خانگی باشد و در فارسی مرکب است از کاف خطاب و شین ضمیر یعنی که او را گفت و او را
که گفت و امر به خبر اندن شاه شطرنج است وقتی که در خانه مهره حریف نشسته باشد و بمعنی کشته
هم هست و آن خطی باشد که بجهة باطل بر نوشته کشد و بفتح اول نیز در فارسی نام شهری است
از ماوراء النهر نزدیک به نخشب و مشهور بشهر سبز گویند حکیم علا که بمقنع اشتهار دارد بدت
ده ماه هر شب ماهی از چاه سیاه که در نواحی آن شهر است بیرون می آورد که چهار فرسخ
در چهار فرسخ پرتو می انداخت و ستاره زحل را عاصم گویند و سینه را نیز گویند که بعربا
صدر خوانند و هر گوشه پنوله را گویند و بمعنی بغل و تهی گاه هم آمده است و دست در
بغل کردن و از روی ادب بستهار تهی گاه نهادن را نیز نامند و بمعنی خوش و نیک هم
باشد چنانچه گویند کش رفتار و کش گفتار است یعنی خوش رفتار و خوش گفتار است و زخم
و ریشی را نیز گویند که بر دست و پای شتر بهم رسد و از آن پیوسته زرداب بیرون
می آید و از بیم آن شتران صحیح را داغ کنند که مبادا بر آنها سرایت کند و آنرا بعربی

غره



غُره خوانند بضم غین نقطه دار و امر بکشیدن هم هست یعنی بکش و اسم فاعل هم آمده است
که کشنده باشد همچو جفاکش یعنی جفاکشنده و کنایه از خورنده هم هست همچو پیاله کش یعنی
شراب خور **کالُیُوش** با کاف تازی بالف کشیده و سکون لام مضموم و ضم یای تحتانی و واو
معروف و سکون شین معجم کله جوش را گویند و آن آشی است که از ماست یا از دوغ کشک
درست می کنند و آن چنان باشد که پیاز را در میان روغن سرخ میکنند و کشنیز و مغز
گردکان و فلفل در میان آن میریزند و بعضی هم قدری قاورمه میریزند و ماست یا دوغ
کشک را نیز داخل آن میکنند که دوسته جوشی داده فرود آورند و بخورند و انرا بفارسی
کالجوش و کانوس باسین مهمل نیز میگویند **کُلَش** بضم کاف تازی و فتح لام و سکون شین
معجم ساقه گندم و جو خشک را گویند که اغب آنرا در میان پالان میریزند و میدوزند **کِلاش**
بکسر کاف تازی و لام مفخم بالف کشیده و سکون شین معجم دو معنی دارد اول کبوتره را گویند
که اکراد آنرا بازی کنند دویم لفظی است در وقت دیدن کژدم که عقرب باشد او را میگویند
که عقرب تشنه رود و با بیستد و من جانب الله بعد از گفتن این لفظ کژدم می ایستد و آهسته
راه میرود و بفارسی آن را عنکبوت خوانند ۲ **کُوشش** بفتح کاف تازی و سکون واو و شین
معجم کفش را گویند و آن معروف است و معرب آن کوثر است با ثای مثلثه **فصل فا**

۲ کشمش [illegible]



**کِیف** بکسر کاف تازی و یای مجهول و سکون فا کوه را گویند که بعربا جبل خوانند و بترکی داغ
نامند **گیگف** بفتح کاف تازی و سکون یای تحتانی و کسر کاف تازی ثانی و سکون فا
در حقیقت به ترکیب درخت ون و ثمری ندارد و اغب قاشق و کاسه چوبها و میانه قلیان
از آن میسازند غیر از این بکاری نمی آید که بکار برنداندن **فصل قاف** **کَوَل رَق** بفتح کاف
تازی و سکون واو و بفتح لام مفخم و رای مهمل و سکون قاف نعمت نه پوستینی را گویند که شیره
فروش و روغن فروش با بدوش میکنند و از بسکه شیره و روغن بر او میچکد و آفتاب میزند
خشک میشود و بهمین جهة است جد میرزا محمدرضای وزیر کردستان باین اسم مسمی است که
همیشه از آن پوستینها تن کرده و شیره فروشی و روغن فروشی کرده و سجاتک تعز من
تشاء و تذل من تشاء بقدرتک **فصل کاف تازی** **کالک** با کاف تازی بالف
کشیده و فتح لام مفخم و سکون کاف تازی خربزه رسیده بزرگ را گویند که در عربا
اثر البطیخ خوانند و بترکی قاون نامند و در فارسی نقیض اینمعنی را گرفته زیرا کالک خربزه
نارسیده کوچک را گویند که بعربا خصف باشد و کدوی استادان حجام را نیز گفته اند
که بآن حجامت کنند **کِتک** بکسر کاف تازی و تای فوقانی و سکون کاف تازی گرزیرا
گویند که بعربا گرز اسوز خوانند و بزبان انگلیس گرز الپس نامند و بضم کاف تازی

وفتح تازی



وفتح تای فوقانی چوبی است که اغلب اکراد آنرا بدست گیرند و سر و کردی دارد و باصطلاح
عوام فرس آنرا چوماغ خوانند **کُچِک** بضم کاف تازی و کسر جیم فارسی و سکون کاف تازی
آخر سنگ را گویند که بعربا آن را حجر خوانند و بترکی داش نامند و در فارسی مخفف
کوچک باشد **کَشک** بفتح کاف تازی بر وزن سنگ دوغ خشک شده باشد و آن معروف است
که بترکی قروت خوانند و در فارسی نیز بامعنی آمده و نان خورشی هم است که آن را در
ماست می زنند و بعضی گویند طعامی باشد معروف که آنرا از آرد گندم و جو و شیر گوسفند درست
می کنند و بفارسی کشک را که بمعنی دوغ خشک شده باشد چینو و چینک نیز می گویند و بعربی
اقسط خوانند **کشگک** بفتح کاف تازی و سکون شین معجم و فتح کاف تازی ثانی و سکون
کاف تازی ثالث آشی است که از گندم نیم کوبیده درست میکنند و طریق درست کردنش
این است که در اول شب دو سه کله پای گوسفند را در میان دیگ کلی خیلی بزرگ میگذارند
و قدری آب میریزند که بجوش می آید بعد از آن بقدر معیاری که دارند گندم نیم کوبیده داخل
آن مینمایند و در میان تنور خیلی بزرگش میگذارند تا صبح با چوب بزرگی چند دفعه آن را بهم
میزنند که خوب حل شود گویا این آش مثل آش حلیم است **کلگ** بفتح کاف تازی و لام
مفخم و سکون کاف ثانی دو معنی دارد اول چوب بند و علفی بود که بر هم بندند و مشکی چند را بر آن

کرده بر آن نصب کنند و بر آن نشسته از آبهای عمیق بگذرند و در فرس قدیم نیز باین معنی آمده
دوم بمعنی چاپ و حیله است که از شخص بظهور رسد و در فارسی نشتر فصاد را گویند و بمعنی منقل
و آتش دان گلی و سفالی نیز آمده و نام موضعی هست از مضافات دامغان که در آنجا گندم
خوب حاصل میشود و انجمن و مجمع مردم را نیز گویند و بمعنی درد سر هم آمده است و تصغیر گل هم باشد
که گلک است و شوم و نامبارک را نیز گویند و خربزه نارسیده و غوزه پنبه که هنوز نشکفته باشد
و گاومیش نرینه جوان را هم میگویند و بکسر کاف تازی و سکون لام مخفف و کاف تازی آخر
درگردی انگشت را گویند عموماً و در فرس قدیم انگشت کوچک را گویند که خنصر باشد خصوصاً
در زبان اهل کرماج و بانه و سقز و سلیمانی و ساوجبلاغ و مکری و کردستان است آنطرف دم آب را
گویند که بعربی ذنب باشد و اگر فی المثل کسی در میان آنجماعت انگشت را کلک بخواند او را بخندانند
زیاد میخندانند و در فارسی هر شاخ میان خالی را گویند عموماً و ناخن کن تاب کردن را گویند خصوصاً
و هر چهار دندان تیز سباع را هم میگویند که بعربی ناب خوانند و بضم کاف تازی و سکون
لام معجم درگردی موی درشت و بیضایه را گویند که زنها با شانه یا با دست از پشم میگیرند
و در فارسی درد شکم را گویند گُلزِگ بضم کاف تازی و فتح لام معجم و کسر زای معجم
و سکون رای مهمل و کاف تازی سنگدان مرغ را گویند پوست اندرونه او را خشک کرده بابند

۲ و چند سنگ را نیز گویند که در سر راهها بر هم چینند
که علامت فرسخ باشد و یا نشانه حد و حدود شود
و بسکون لام معجم لب بام را گویند که کنار بام
و ناظر بر حوش و حیات باشد ع



و با شراب بیاشامند در معده را نافع است خاصه پست سنگدان خروس هکذا فی
کتاب التحفه و آن را بفارسی قانصه خوانند و بعضی گویند عربی است و بجای کاف تازی
آخر کاف فارسی نیز خوانده میشود ۲ گُنِشک بفتح کاف تازی و کسر نون و سکون شین معجم
و کاف تازی آخر دختر را گویند که در عربی بنت باشد و در ترکی قز و بکسر اول بروزن سرشک
در فارسی تیر زدن اعضا را گویند بسبب دردی و ناخوشی گوگ بضم کاف تازی و واو
مجهول و سکون کاف تازی آخر هر حیوانات و انسان صاحب دماغ را گویند یا بجهة
فربهی یا بسبب دولت و عزت و خوشی گوچک بفتح کاف تازی و سکون واو و کسر جیم فارسی
و سکون کاف تازی آخر چیچه را گویند و آن معروف است که بدان دوغ و آش و امثال آنها
میجوشند و در عربی ظاهر آن را قاشق خوانند گورشک بفتح کاف تازی و سکون واو و کسر
رای مهمل و سکون شین معجم و کاف تازی آخر خرگوش را گویند و آن معروف است که ترکی
آن را دوشان خوانند گویند شش ماه ماده و شش ماه نر است و در مذهب اهل تسنن گوشت
آن حلال است و بمذهب اثنی عشری گوشت او حرام است فصل کاف فارسی گرگ
بفتح کاف تازی بروزن برگ دو معنی دارد اول مرغ خانگی را گویند که بعربی دجاج باشد دوم بمعنی
چغندر است و لیکن در هر دو معنی بیشتر اهل اورامان و محل زاوه و کردستان آن را استعمال

۲ گلوک بضم کاف تازی و لام معجم و بواو مجهول
و سکون کاف تازی خمیر سرشته آدمی و چوپانها
گویند که بگیرد آن را بشکنند هم بخوانند
چنانکه در جای خود ترقیم شده و در فارسی
مرد شلتاق و بیجا را گویند
ع



میدارند اتفاقاً اهل شهر سنندج بمعنی اول آن را میگویند و بمعنی دوم هیچ نشنیده ام
که در سنندج آن را بخوانند و در فرس قدیم بمعنی اول که مرغ خانگی و ماکیان باشد آمده و غالب
اغلب زبان اهل اورامان فرس قدیم است و گنگ را نیز گفته اند و بفارسی سرطان و خرچنگ را
گویند و بمعنی مردم چشم هم بنظر آمده است و شاخ درخت را هم میگویند و مخفف کرگدن هم است
و آن جانوری است معروف در هندوستان شبیه بگاومیش و بر سر بینی شاخی دارد گویند
اگر زهره آن را خشک ساخته بخور کنند باد بسیاری با اختیار از مردم جدا شود و میگویند
بچه آن در شکم مادر پنج سال میماند و بعد از یکسال سر بر می آورد و علف میخورد و چرا میکند
بهمین طریق تا چهار سال بعد از آن بیرون می آید و می گریزد و حکمت در این آن است که
زبان مادر او درشت است و بچه در نهایت نازکی تاب لیسیدن مادر ندارد و پوستش
پاره میشود و فیل را انکار مینماید و هر وقت فرصت و مرزان او نزدیک شود فیلی در پشت او
و یا بر سر شاخ او میماند و فرارش میکند تا آن فیل بمیرد و کرم در آن افتد و کرمان سرحان را
او میگذارند و شروع در خوردن او کنند که بدان جراحت بمیرد و بکسر رای مهمل شده کرگ
دو معنی دارد اول هر جرم و اختلاطی را گویند که در طعامات و نان و امثال آن بعمل
بیاید و دلیل پیدا شدن آن زیاد ماندن آنها است و بیشتر در نان بهم میرسد چون نان را



بگرمی بر روی هم میگذارند و مدتی میماند آن جرم را پیدا میکند که در اغلب جاها رنگش کبود و بد
طعم میشود دوم نمدی را میگویند که چوپان و شبانان بدوش میگیرند کِرنِگ بکسر کاف تازی
و سکون رای مهمل و کسر نون و سکون کاف فارسی کرچک را گویند که از آن روغن چراغ بعمل
می آید و آن معروف است کِرژِگ بکسر کاف تازی و زای فارسی و سکون کاف فارسی
بافته ایست از بند درست میکنند و الاغ دارها بار را بر پشت مال و الاغ بدان تنگ
می کشند و محکم مینمایند کُلیاگ بضم کاف تازی و سکون لام معجم و یای تحتانی بالف کشیده
و سکون کاف فارسی نپخته شدن گوشت و امثال آن را گویند بالش گوگ بفتح کاف
تازی و ضم واو و سکون کاف فارسی کبود را گویند که بعربی ازرق خوانند و ترکی
گوک نامند گُوانِگ بضم کاف تازی و واو معدوله بالف کشیده و کسر نون و سکون کاف
فارسی آتشدان و اجاق کوچکی را گویند که بجهة دیگ بر روی وی گذاشتن ترتیب دهند
و آن را بعربی کانون خوانند گورگ بفتح کاف تازی و واو و سکون رای مهمل و کاف
فارسی دو معنی دارد اول تره و سبزی را گویند که در طعم شبیه به پیاز است و آن را باصطلاح
عوام فرس گرخوانند دوم بمعنی غاری است که در کوهها دیده میشود و بضم کاف تازی و واو
مجهول و کسر رای مهمل سیاهی را گویند که بواسطه سردی هوا در گندم بعمل می آید و بواسطه آن

نان همان گندم سیاه رنگ میشود فصل لام کَل بفتح کاف تازی وسکون لام مخفف
دو معنی دارد اول تیغه وگردنه کوه را گویند دوم ظرفی را میگویند چوبی از آن شکسته باشد وبفارسی
کپل را گویند وبسکون لام مفخم نرینه جمیع حیوانات را گویند عموما ونرینه گوسفند کوهی را
گویند خصوصا ودر فرس قدیم نیز بمعنی نرینه جمیع حیوانات آمده وبضم کاف تازی وسکون
لام مخفف نقیض پرکش دار وتیزست یعنی کم برکش وبالام مفخم بمعنی کوتاه وناقص است ودر فرس
قدیم نیز بمعنی اخر آمده[2] ودر فارسی خمیده پشت وکوژ ومنحنی را گویند وبکسر کاف تازی ولام
مفخم ظرفی آتشی را گویند که دران کاسه وکوزه وخمره وسایر ظروفات گلین خام درو نهند
که تا پخته شود وبسکون لام مخفف بمعنی کج است که نقیض راست باشد واغلب درین معنی رای
عراق ودراه استعمال میدارند در وقتی که راه را کج کنی وازجاده بیرون روی کال با کاف
تازی بالف کشیده وسکون لام مفخم نقیض پخته را گویند که خام باشد ودر فرس قدیم نیز بمعنی
آمده که خام ونارسیده باشد ودر فارسی بمعنی خم وخمیده وکج باشد وجا ومقام وجایگاه
نیز بوده وزمین شکافته وآب کنده را نیز گفته اند وبمعنی ژولیده ودرهم هم آمده وبمعنی
گذنا وکدو هم هست ونوعی از کل را نیز خوانند وبمعنی هزیمت وگریز هم آمده زیرا که کسی
گریخت گویند کالید کاوُل[2] با کاف تازی بالف کشیده وواو بر وزن کابل خراب وویران را
گویند در دارا

[2] وجوش وجوشیدن آب را نیز گویند که بواسطه حدت وشدت آتش بهم بر آید ع

[2] کاپول با کاف تازی بالف کشیده وضم بای فارسی وبواو مجهول وسکون لام مفخم فرق سر را گویند که تتر کی آن را تپه خوانند ع



گویند ودر فارسی سفرچی را گویند وکنده های کوهی را هم گفته اند کچل بفتح کاف تازی
وجیم فارسی وسکون لام مفخم شخصی را گویند که سر او موی داشته باشد ودر فرس
قدیم نیز بامعنی آمده ودر عربی آن را اقرع خوانند ودر فارسی کل نامند وکچل در فارسی
چند معنی دارد آدمی وحیواناتی را گویند که پا بهای او کج واج باشد یعنی راست ودرست
نباشد وجانوریست که سگ آبرا پاره کند که آن را الگ نیز خوانند کرگل بفتح کاف
تازی وسکون رای مهمل وضم کاف تازی ثانی وبواو مجهول وسکون لام مفخم دو معنی دارد
اول شخص بیخرد واحمق وبیفهم را گویند دوم علفیست صحرائی خار دار که بجهت خوراک
گاو وگوسفند وامثال آنها می آورند کمگول[2] بفتح کاف تازی وسکون میم بر وزن کشکول
پوست سبز گردوی تازه را می گویند که وقتیکه از درخت آن را می چینند دال آن را
از گردکان جدا می سازند وگردکان تازه رسیده که هنوز پوست منفز نگرده باشد
نیز میگویند واین نوع گردکان را گاهی ترشی میسازند خیلی خوش طعم وخوش مزه میشود
گُول بضم کاف تازی وبواو مجهول وسکون لام مفخم سه معنی دارد اول بمعنی دوش است
که بعربی کتف خوانند ودر فرس قدیم نیز بامعنی آمده دوم بز با شاخ را گویند سیوم اسم
قریه ایست از قرا کردستان که در محل سارال اتفاق افتاده وبفتح کاف وسکون واو

[2] کِرمول بکسر کاف تازی وسکون رای مهمل وضم میم وبواو مجهول وسکون لام مفخم بیر خرمی را گویند که کرم زده باشد وآن را خورده باشد گَروُل بفتح کاف تازی ورای مهمل مشدد وضم واو وسکون لام مفخم جرم وخلال نان را گویند که بسبب زیاد ماندن بهم میرسد ورنگ آن کبود وبد طعم میشود کِلیل بکسر کاف تازی ولام مفخم وبای مجهول وسکون لام مفخم اخیر کلید را گویند بمانا محرف اوست که بعربی آن را مفتاح خوانند وبترکی آن را آچار نامند کُلول بضم کاف تازی ولام مفخم وبواو مجهول وسکون لام مفخم اخیر شخص بیغم وبد شانست را گویند وگاهی بر خرگوش نیز اطلاق میدارند زیرا که تجربه رسیده هر کس بسفر رود ودچار خرگوش برسد حدیث برو شانس گرده اند ع



سطلی پوستین را گویند ودر فرس قدیم نیز بمعنی پوستینی که از پوست گوسفند دوزند
ودر زمان آن را تسمه دوزی کنند آمده ودر فارسی بفتح واو بر وزن کپل کلیم وپلاس
کهنه واسب گمراه ومهمیز خوره وگندم را گویند ونام قصبه هم هست از ولایت فارس وبضم
کاف وواو مجهول تالاب واستخر واگیر بود وجغد را نیز گفته اند که پرنده منحوس باشد
ونیرنگ نیز بامعنی آمده وبزبان هندی امر بر گشودن است یعنی بگشا گوتَل بضم کاف تازی
وبواو مجهول وفتح تای فوقانی وسکون لام مفخم دو معنی دارد اول اسبی را گویند که لباس
سیاه بران پوشند ومعاری کنند جلو جنازه وتابوت مرده اندازند واهل درین
ولایت قاعده این است که دم همان اسب را می برند ولباس وکلاه همان شخص مرده را
بر او می پوشانند دوم گندمی را گویند که از میان پوست خود جدا نشده باشد وهنوز
آن را نکوبیده باشند گومَل بضم کاف تازی وبواو مجهول وفتح میم وسکون لام مفخم
خرمن کوچکی را گویند که از پول وامثال آن سازند چنانچه صدقات را در سکه جهان
جا خرمن بنمایند ویا کمی برنج یا غیر برنج را در این چند کس بخواهند تقسیم کنند
از آنچه خرمن بسازند وقرعه می اندازند گَنیل بفتح کاف تازی بر وزن میل
دو معنی دارد اول پر شدن هر چیز را گویند از هر چیز باشد مثلا دل از غصه وچشم از
اشک ادکار



اشک وکاسه از آب وهکذا دوم خانه را گویند که باغبان در میان باغ از چوب
ونی وعلف وامثال آن ترتیب دهند بجهت نشستن خود واز آن بفارسی کوخ خوانند
وبکسر کاف تازی وبیای مجهول وسکون لام مخفف سنگهائی را گویند که بر مزار نصب کنند
یکی در پایین قبر ویکی در بالای قبر واین قاعده درین صفحات خیلی متداول است وقبر بی
این دو سنگ نمی شود وبرای مردان یک سنگی را نیز در پهلوی قبر نصب میکنند که باین
واسطه با قبر زن تفاوتی داشته باشد وبفارسی بمعنی خمیده وکج شده باشد کَیسَل بکسر
کاف تازی وبیای معروف وفتح سین مهمل وسکون لام مفخم سنگ پشت را گویند وآن
جانوریست معروف که بفارسی آن را لاک پشت وکاسه پشت نیز گویند فصل میم
کام با کاف تازی بر وزن نام یعنی کدام همانا مخفف اوست[2] ودر فارسی دهان را
گویند وسقف دهان را نیز خوانند وبمعنی مراد ومقصود هم آمده است گلام با لام مخفف
بر وزن کنام خرمن کماه وگیاه را گویند که بر روی هم دسته دسته نهند بجهت آذوقه زمستان
حیوانات وبعربی هر دو کلمه را گویند که ترکیب شده باشد در عربی مثل قام زید ودر فارسی
مثل زید السعاد گَلَرَم بفتح کاف تازی ولام مخفف وسکون رای مهمل ومیم کلم را گویند
که رستنی است ساق دارد وبرگش بدستار ملایان وعمامه زهد فروشان مانند واز برگ آن

[2] ودندان اسب را نیز گویند که شکسته بشود وآنچنان میشود که چند اسب در پهلوی هم بسته شوند ودر وقت جو آنها چو بعضی بد منش ودر بعضی بد منش باشند همان اسبها که جو میخورند وطلب جو خوردن سایر را میشنوند دندان ان میخورند ع

دوله که طعامی است مشهور می‌سازند و اغلب در میان آشهایش میریزند کُلُوم بضم کاف
تازی و لام مفخم و بواو مجهول و سکون میم پشت بندی است که برای بستن در از چوب تعبیه نمایند
و کلیدی نیز از چوب برای آن درست می‌کنند گُوم بضم کاف تازی و بواو مجهول و سکون
میم شخص کوژ و منحنی و قامت خمیده را گویند و در فارسی گیاهی باشد خوشبوی که آن را اذخر
گویند و بعضی گویند گیاهی است که در زمان بسیار کرده پیدا شود و بیخ و ریشه آن همچنان باشد
و در عربی کله و رمه شتران را گویند کِیم بکسر کاف تازی و بیای مجهول و سکون میم یعنی کیم
گو با مخفف اوست و بیای معروف بر وزن و معنی ریم است که چرک و جراحت باشد
فصل نون: کافَرْبان با کاف تازی بر وزن نافرمان تیغ ولاکان را گویند که بدان
سر تراشند که بعربی آن را موسی خوانند کاکُلُوشان با کاف تازی بالف کشیده و سکون
کاف تازی ثانی و فتح لام مفخم و ضم میم و بواو معروف و شین معجم بالف کشیده و سکون نون
عنکبوت را گویند که در سقف خانها پرده می‌تند و گاهی بهمان پرده عنکبوت میگویند و آن را
بفارسی کارتنه و کارتن گویند اگر پای عنکبوت بر کسی بندند که در شب تب کند تب او
قطع شود گَشْتَن بفتح کاف تازی و سکون تای فوقانی و نون کاربدی را گویند که یکی در
باره دیگری بعمل بیاورد گُلِین بضم کاف تازی و بکسر لام مخفف و بیای مجهول و سکون نون

لانه و آشیانه



لانه و آشیانه مرغ خانگی را گویند که شب در آنجا قرار گیرند و آن را بفارسی کاوک خوانند^۲
کُنارُوچِنْ بضم کاف تازی و نون بالف کشیده و ضم رای مهمل و بواو مجهول و کسر جیم فارسی
و سکون نون روزن خانه را گویند و آن معروفست سوراخی باشد بجهة برون رفتن
دود یا بجهة روشنی بر سقف خانه قرار میدهند کَنْدَلان با کاف تازی و نون و دال مهمل
و لام مفخم بر وزن نردبان کودها و مغاکها را گویند که در زمین پیدا میشود و این مغاک و کودها
غالبا در صحراها بعمل می‌آید کَنِین با کاف تازی و نون بر وزن زمین خندیدن را گویند کُهُن
بضم کاف تازی و بواو مجهول و سکون نون کهنه را گویند که نقیض تازه باشد و بواو معروف
در فارسی معروفست که سرین و نشستنگاه باشد گوران بوزن کمان لفظاً و معناً گُوبان
با کاف تازی بر وزن چوپان پالان را گویند و آن معروفست که بعربی آن را جهاز خوانند
مه از خاطر و خر و یا بر پشت یا بار شتر و امثال آن گُولان بضم کاف تازی و بواو مجهول
و لام مفخم بالف کشیده و سکون نون کوچه در گذار میان شهر را گویند که بفارسی آن را
برزن خوانند فصل واو کَوْ بفتح کاف تازی و سکون واو کبک را گویند و آن
پرنده‌ایست معروف و در فارسی مردم زیرک و عاقل را گویند کاوُکاوْ با هر دو کاف
تازی بالف کشیده و فتح واو اول و سکون واو ثانی سوزش دهن آدمی را گویند در وقت تشنگی

۲ و بفتح کاف فارسی در ترجمه بمعنی عروس است
و نیز قریه‌ایست از قرای زاده رود کردستان
و هم در شعر نیکا کاف فارسی است م



چیز تندی را طعم نماید و بچشد چون فلفل و امثال آن کَپُو بفتح کاف تازی و ضم بای فارسی
و بواو معروف شخص بی دندان را گویند که هیچ دندان در دهن او نباشد کِتِیو
بکسر کاف تازی و تای فوقانی و بیای مجهول و سکون واو کتاب را گویند کُرُو بضم
کاف تازی و رای مهمل مفخم و بواو معروف لفظیست که بگذار آن خوره و گره عرز صدا
نمایند^۲ کُلُو بضم کاف تازی و لام مفخم و بواو مجهول کلوخ را گویند و آن معروفست
گل خشک و لختهای دیوار افتاده باشد و از آن اثر کالک خوانند و در فارسی کلانتر بازار
و ریش سفید و رئیس محله را گویند و نان بزرگ روغنی را نیز گویند کُلاو بضم کاف
تازی و لام مفخم بالف کشیده و سکون واو کلاه را گویند و آن معروفست گَنُو بفتح
کاف تازی و ضم نون و بواو معروف انباریست که بجهة گندم و آرد در میان خانها
از گل می‌سازند بلندی آن بقدر دو ذرع یا بیشتر میشود و عرض و پهنی آن قریب یکذرع
میشود و دهن آن در بالا بقدر دهن خمره میباشد و در پایین نیز سوراخی دارد هر چه
بخواهند میان آن بریزند از آن دهن بالا میریزند و هر چه بخواهند بیرون بیارند
از سوراخ پایین بیرون می‌آرند و در فارسی بنک را گویند که بعربی ورق الخیال
باشد گُوگُو بضم هر دو کاف تازی و با هر دو واو معروف طعامی است که از تخم مرغ و روغن

الوان پزند

۲ کَرَه پو بفتح کاف تازی و رای مهمل مشدده
و اخفای ها و ضم بای فارسی و واو معروف تمر
را گویند که شباهت بپنبه دارد گویند
اگر در گوش ریزد آدمی را ناشنوا کند
و لفظ احمق را بجا بردوان را
در میان ساروج
میریزند که با ساروج
بکار حوض و حمام
بیاید
تمت



درست میکنند و پیاز و سایر سبزیها داخل آن مینمایند فصل ها کارْدَپِهْ با کاف تازی بالف
کشیده و سکون رای مهمل و فتح دال مهمل و بای فارسی و لام مخفف و اخفای ها دابیل را
گویند و آن طیریست معروف که من جانب الله مامور بانهدام و قلع و قمع اصحاب
فیل شدند و این حیوان اصلا بعلت کوتاهی پایشان بر روی زمین نمی‌نشینند و رزق و
قوت یومیه آنها نیز از هوا میرسد کارْدُوزَهْ با کاف تازی بالف کشیده و سکون رای
مهمل و ضم دال مهمل و بواو مجهول و فتح زای فارسی و سکون ها مغز گردوی تازه نارسیده را
گویند کاکُلَهْ با هر دو کاف تازی بر وزن بالا مغز گردوی خشک را گویند و در فارسی
نام مبارزیست ایرانی از فرزندان تور کاکِیلَهْ با کاف تازی بالف کشیده و کسر کاف
تازی ثانی و بیای معروف و فتح لام مفخم استخوانهای این طرف و آن طرف دهن را گویند
که باصطلاح فرس آن را آرواره خوانند کالَهْ با کاف تازی و لام مفخم بر وزن لاله
دو معنی دارد اول پای افزاری را گویند که از چرم گاو درست میکنند که آن چرم خام باشد
و دباغی نشده باشد و این نوع پای افزار را اغلب در زمستان در میان برف راه روی
پوشند دویم بمعنی خام است که نقیض پخته باشد و در فارسی بمعنی کالاست که اسباب
و متاع باشد و گلوله پنبه حلاجی کرده و پنبه که بجهة رشتن فتیله کرده باشند نیز گویند و هم

کدو را هم میگویند عموماً و کدوها که شراب دران کنند خصوصاً و معنی خربزه نارسیده
کوچک هم آمده و زمینی را نیز گویند که بجهة زراعت کردن آراسته و مهیا ساخته باشند
**کالنگ ماران** با کاف تازی بالف کشیده و فتح لام مضموم و کاف تازی ثانی و میم بالف
کشیده و رای مهمل بالف کشیده و فتح نون و سکون ها رستنی باشد شبیه به بستنوی که بعربی
آن را حنظل خوانند و بفارسی خربزه تلخ و کبست نامند گویند اگر حنظل را مقدار سپناخی
سوراخ کنند و پر از روغن زنبق سازند و سوراخ آن را با خمیر محکم بگیرند و بر بالای
آتش نهند تا جوشی چند بزند و بعد بردارند و بر موی سفید مالند سیاه کند و این
خضابیست آزموده **کام** با کاف تازی بروزن خامه این کلمهٔ سوال است یعنی کدام است
و در فارسی کام و مراد و خواهش و مطلب و مقصد باشد و مرجان را نیز گویند و شیر
و دوغ در هم جوشانیده را هم خوانند و نان خورشی نیز هست مشهور که قسیر مردم
اصفهان سازند و خورند و بر پای دو شاب را هم گفته اند و لجام اسپ را نیز خوانند
**کایه** با کاف تازی بروزن مایه مطلق لعب و بازی و شوخی را گویند **کباده**
بفتح کاف تازی و بای ابجد مشدد بالف کشیده و فتح دال مهمل و سکون ها
کمانی را گویند که از آهن سازند و حلقهای زیاد بر او آویزند و پهلوانها در مشق تیر
از



ازو استعمال میگیرند که رگ و پی آنها بواسطه آن نرم شود و در فارسی کمان نرم بسیار سست را
گویند **کچله** بضم کاف تازی و فتح جیم فارسی و لام مضموم و سکون ها کاسه چوبی کوچک را
گویند **کچوله** بضم کاف تازی و جیم فارسی و بواو معروف و فتح لام مضموم و اخفای ها دارویست
سمیت دارد و آن را معجون می سازند و بهره به بدهند او را میکشد و سگ تا آن را بخورد
فوراً میمیرد **کره** بفتح کاف تازی و تشدید رای مهمل بروزن بره شیر حیوان نو زاییده است
که آن را میان ظرفی از مس می کنند و در میان تنورش میگذارند تا وسته جوش میزند
و سخت میشود آن را اگر با شیرینی بخورند خیلی خوش طعم و بامزه میشود **کرواله** بفتح کاف تازی
و رای مهمل و واو بالف کشیده و فتح لام مضموم و سکون ها پرنده ایست که آن را بفارسی ورزنگ
بلدرچین خوانند و بعربی کرا نامند **کزیاده** بضم کاف تازی و سکون زای فارسی و یای
تحتانی بالف کشیده و فتح واو و سکون ها یعنی فراموش شد **کسمه** بفتح کاف بروزن
تسمه نانیست بزرگ که از روغن سازند و با ساج درست می کنند و به تنور نیز درست
جسبانند و بفارسی موی چند که زنان از سر زلف ببرند و پیچ و خم داده بر رخسار گذارند
و بعضی گویند زلف عاریست و آن را از دنبال اسب درست کنند و بر روی خود گذارند
و بعضی گویند که کسمه آلتوی سیاهست که دران زمان زنان عراقی در پیش سر بندند و آن

وکسر کاف تازی ... مکرب کردن برنج گندم و امثال آن را گویند بادست آمده است
ح

۲ **کوبوه** بکسر کاف تازی ... و بیای معروف و فتح واو و بخفای ها آمده
برف را گویند که بالا ... ازو زمین ...
... ... ... سرمال ...
... ... مطلق
... ...
ح



لجه را هم گفته اند **کشه** بکسر کاف تازی و فتح شین معجم و سکون ها امریست بر راندن
و دور کردن ماکیان که مرغ خانگی باشد **کشتیله** بفتح کاف تازی و سکون شین معجم و کسر تای
فوقانی و بیای مجهول و فتح لام مضموم و سکون ها قاشق و چمچه بزرگ را گویند که بدان از دیگ
آش بیرون بیارند **کله** بضم کاف تازی و فتح لام مشدد و اخفای ها ملخ را گویند که بعربی
جراد باشد و با لام مخفف یعنی نیز نیست و نمی ترد و بضم اول و لام مشدد موی سر و موی
کاکل را گویند که در یکجا جمع کرده گره زده باشند و بند پا را نیز گویند که کعب باشد **کلاره**
بفتح کاف تازی و لام مخفف بالف کشیده و فتح رای مهمل و اخفای ها چیزیست بزرگ
سبد از سرگین کاو درست می کنند که خاکروبه و خاکستر خانه را با آن بریزند **کلاوه** بفتح
کاف تازی و واو بروزن کلافه خانه را گویند که خراب شده باشد و آثار بعضی از دیوارها
باقی باشد و در فارسی بمعنی کلافه است که ریسمان خام بر دوک پیچیده باشد و بمعنی سراسیمه و سرگشته
هم آمده و غوک و وزغ را نیز گویند **کلکه** بفتح کاف تازی بروزن فلکه دو معنی دارد اول پاره
در یزه و کوزه و سبوی شکسته باشد که بفارسی آن را سفال خوانند دویم بهار را گویند که بعربی
... ... نامند و گاهی بمعنی کرگاه هم استعمال میدارند **کلگوانه** بضم کاف تازی و سکون
لام مخفف و فتح کاف تازی ثانی و واو بالف کشیده و فتح نون و سکون ها انگشتری را گویند
که آن را نگین

۲ **کلاونه** بکسر کاف تازی ولام مضموم بالف کشیده و سکون واو
و فتح نون و اخفای ها دو معنی دارد اول کلاهی کبوتر را گویند
دویم کلاهیست کوچک که از چرم میدوزند و بر سر
و شاهین میکنند در وقت شکار آن را بر میدارند
**کلانه** بفتح کاف تازی و لام مخفف بالف کشیده
و فتح نون و اخفای ها نانیست که در وقت
پختن پیاز زیاد ... میکنند و میان آن پیر
و بعد از آن در میان گره باروغنش میکند ...
و بضم اول کاف تازی آشیانه مرغ خانگی را گویند
که شب دران قرار میگیرند و آن را بفارسی
... کابوک خوانند ... نیز با معنی ...
... و بکسر کاف و لام
... گویند
... ... ...
ح



که آن را نگین نیز خوانند **کلمه** بفتح کاف تازی و لام مضموم و میم و اخفای ها چوبها باشد که در زیر آن
غلطکها نصب کنند و بر گردن گاو ببندند و بر بالای غله که از کاه جدا نشده باشد بگردانند تا غله
از کاه جدا شود و آن را بفارسی جون بفتح جیم و واو خوانند **کلیره** بضم کاف تازی و کسر لام
مخفف و بیای مجهول و فتح رای مهمل و اخفای ها گرده را گویند که بعربی آن را رغیف خوانند
**کناوجه** بضم کاف تازی و نون بالف کشیده و فتح واو و جیم تازی و اخفای ها بروزن خارزار
گویند که بجهة روشنی میگذارند و قرار میدهند **کنده** بضم کاف تازی و سکون نون و فتح دال
مهمل و سکون ها مشکی را گویند که سقایان بدان آب کشند و در فارسی کنده قصابان و هر
چوب کنده بزرگ را گویند عموماً و چوبها که بر پای مجرمان و گناهکاران گذارند خصوصاً و لیسر امرد
قوی جثه هم هست و غول بیابان را نیز گفته اند **کورکوره** بضم هردو کاف تازی و بهردو واو
مجهول و سکون رای مهمل اول و فتح رای مهمل ثانی و اخفای ها مرغ گوشت ربا را گویند که بفارسی
آن را غلیواج خوانند و زغن نیز گویند و در فرس قدیم هم باین معنی است و در فرس عوام آن را
موش گیر گویند مشهور است شش ماه نر و شش ماه ماده میباشد و بعضی گویند یکسال نر و یکسال ماده
و بعربی آن را حداة بکسر حای بی نقطه خوانند گویند اگر زهره او را خشک کنند و با آب حل
سازند چون کسی را مار یا عقرب گزیده باشد اگر زخم در طرف راست باشد میل از آن بچشم

۲ و کشتواره را نیز گویند که ... ... ...
...

۲ **کموله** بفتح کاف تازی و ضم میم و بواو
مجهول و فتح لام مضموم و اخفای ها کاسه چوبین را
گویند که در خانه ... بکار آید ...
بسیار ...

**کمیله** بفتح کاف تازی ...
و کسر میم و بیای مجهول و فتح لام
و اخفای ها ... ... میان آن سر
که بر پوست ... ...
آن را ... ... ح

۲ **کوربشکه** بفتح کاف تازی و سکون
واو و کسر ... و سکون شین معجم و فتح کاف
... ... گویند که ...
... ...
... ...
دارد ...
کونرشک گویند ح

چپ و اگر در طرف چپ باشد بطرف راست کشد البته خلاصی یابد انشاء الله گوزَله بضم
کاف تازی و بواو معروف و فتح زای معجم و لام مفخم و اخفای ها گیاهی است که در میان
جویهای آب میروید و خیلی طعمش تند است و خوردنی هم هست بیشتر زنان آن را میخورند خالی
از مزه نیست [2] گوسَه با کاف تازی بروزن بوسه شخصی را گویند که بر چانه و زنخ او زیاده
بر چند موی نباشد و معرب آن کوسج است و آن معروف است گوگَه بضم کاف تازی و بواو معروف
و فتح کاف تازی ثانی و اخفای ها دو معنی دارد اول صدا و آواز خروس را گویند دوم سرفه را
گویند که از گلو بر آید نه مطلق سرفه بلکه سرفه که از شدت درد سینه گرفته باشد و با صدا بر آید
و اغلب این نوع سرفه را سیاه سرفه گویند و کشنده هم هست و در فارسی بمعنی خنده باشد
و آن پرنده ایست معروف و ترکها برادر رضاعی را گویند یعنی دو طفل که با هم شیر خورده باشند
و قرص نان کوچک را هم میگویند گولَه بفتح کاف تازی و سکون واو و فتح لام مفخم و اخفای ها
چهار معنی دارد اول نیه و نیشه را گویند که در صحراها میباشد و زمین آن سیاه رنگ
و ریگ دار باشد و هیچ قسم گیاه و علف در آن نروید دوم وانور ایست از اتش کوچکتر
که آدم را مثل غریب گز می گزد و بواسطه گزیدن او کسالتی بر شخص روی میدهد سوم
اسم دهکده ایست از ولایت کردستان و اهل آنجا اغلب سید صحیح النسب میباشند چهارم

[2] دور زرگر آن را بلاغ او ٹی گویند
و در فارسی نیز بهمین لفظ بهمین معنی
مستعمل میدارند ح





نوعی است از مهرهای ریزه که رنگ آنها کبود است و زنان آن را برشته میکشند و بدست و پا
میکنند و بضم کاف تازی و بواو مجهول دو معنی دارد اول خمیر نانی را گویند که در تنور افتاده
و در میان آتش پخته شده باشد و آن را بفارسی کنجل بروزن بلبل خوانند دوم بچه سگ را
گویند که شش هفت روزه از مادر زائیده باشد گولگَه بضم کاف تازی و بواو معروف و فتح
لام مخفف و کاف تازی ثانی و اخفای ها گِردو را گویند که در عربی آن را قرع خوانند و بواو مجهول
و لام مفخم مطلق ستون را گویند که بعربی آن را عماد نامند گوینَه بضم کاف تازی و بکسر واو
و بیای مجهول و فتح نون و اخفای ها یعنی کجا و چه جا فصل یای تحتانی کاغلی با کاف تازی
بالف کشیده و سکون غای نقطه دار و کسر لام مفخم و بیای معروف گلیست زرد رنگ که از آن
خاک مینمایند و در وقت نان پختن میان آتش میریزند و برروی گرده و نان مالند تا رنگ
نان را زرد کند و بجای کاف تازی قاف نیز میگویند و بفارسی آن را الکفشه خوانند و کا
وکاجیره هم نامند و همین گل تخم سفید رنگی دارد که از آن روغن گیرند و با گل او کاهی
جامه را هم رنگ میکنند و بعربی دانه آن را احریض خوانند و گل آن را عصفر گویند
کاشی با کاف تازی بروزن ناشی کاسهای را گویند که بر روی آن رنگ کبودی
میمالند و می پزند و بفارسی نوعی از خشت را گویند که نقاشی کنند و آبگینه بسازند



بر روی آن بمالند و بپزند چنانکه شبیه چینی شود و منسوب بکاشان را نیز گویند کانی با کاف
تازی بالف کشیده و کسر نون و بیای معروف چشمه آب را گویند مطلقا کاولی با کاف تازی
بالف کشیده و سکون واو و کسر لام مفخم و بیای معروف مطلق حیز و جنده و قحبه را گویند عموما
و اسم طایفه ایست از قحبها که اصل ایشان از شهر کابل آمده و این منسوب است بکابل
که با بواو مبدل شده مذهب ایشان معلوم نیست چه مذهبی است زنهاشان در حضور شوهر
و برادر و پدر برای مردم اجنبی و بیگانه میرقصند و وقت خواب هم در پهلوی بیگانه میخوابند
و اگر هر کدام غیر این نوع حرکت کنند او را بری و عاق نمایند و گویند ازین سلسله نیست
و کنایه از شخص هرزه و بی ادب و بدزبان هم هست گَرتَشی بفتح کاف تازی و سکون رای
مهمل و بفتح تای فوقانی و کسر شین معجم و بیای معروف خاریست ساق دارد و ساق آن
قریب یکذرع دراز میشود و در انتهای ساقه اش سری دارد بزرگیِ سرِ گزر که بیشتر در
گردی و مدوری شبیه نارنج و دستنبوی و لیموست و در بزرگی هم بقدر آنهاست و این سر
همه اش خار است و مغزی دارد بقدر یک دانه ماز و خورد و نیست در رنگ خار او اغلب کبود است
و حکمتی درین خار هست که از جمله تعجبات است و آن زنیست او وقتیکه در صحراها میروید و سبز
میشود و با نتهای بزرگی میرسد قریب سه چهار سیر بیشتر یا کمتر گره بر روی خارش در وسط

[2] و در عربیه مینبوع خوانند
کاوُرِی با کاف تازی بالف کشیده
و سکون واو و کسر رای مهمل و بیای
معروف سیاهی را گویند که در
بعضی از اوقات پیش چشم آدمی را
میگیرد و باعث آن کثرت
صفرا است
ح





تابستان در برابر آفتاب که جگر سنگ را آب می کند میگذارند و بواسطه خار او تابش آفتاب
اثری در آن نمی کند و روغن او آب نمی شود و سهل است از آنکه بر میدارند خیلی سرد و تر بود
دارد و بنوعی که می پندارند در میان یخ و برفش گذاشته اند گویا از آن بعربی اذخر خوانند
چنین بنظر آمد و الله اعلم چون کتاب لغات عربی حاضر نبود تخمینا نوشته شد گُفتَئی بفتح
کاف تازی و سکون فا و فتح تای فوقانی و کسر همزه و اشباع یای معروف ناخوشی
مطبقه را گویند و بعضی بجای یای تحتانی ها می نویسند و شکل همزه بر ها میکشند چون نوشتن
آن با یای تحتانی صحیح دانستم از آن جهت در فصل یا نوشتم گُنجی بضم کاف تازی و سکون
نون و کسر جیم تازی و بیای معروف کُنجد را گویند و آن معروفست که بیشتر از آن روغن میگیرند
و بکار برند و در درد سینه را نافع است گُوجی بضم کاف تازی و بواو معروف و کسر جیم تازی و بیای
معروف کوچه را گویند که برزن و گذرگاه مردم باشد گولِی بضم کاف تازی و بواو مجهول و کسر
لام مفخم و بیای معروف شخصی را گویند که در همه کارها ناشی و بی سررشته و کم سلیقه باشد [2]
کیلائی بکسر کاف تازی و بیای مجهول و لام مفخم بالف کشیده و سکون یای تحتانی یعنی تخم و بیا
کرده باشید باب کاف فارسی فصل الف گا با کاف فارسی بروزن ما گاو را
گویند که بعربی آن را البقر خوانند و ترکی سغر نامند گایا با کاف فارسی بالف کشیده و سکون

[2] گومی بضم کاف تازی و بواو معروف و کسر میم
و بیای تحتانی کون را گویند که بعربی آن را
مقعد و دبر خوانند ح

یای تحتانی و یای تحتانی ثانی بالف کشیده یعنی کاییده شد گرا بفتح کاف فارسی و رای مهمل
بالف کشیده بروزن چرا تخم ملخ را گویند که میگذارد و خودش میمیرد و بعد از مدتی از قدرت
الهی همان تخم جان می یابد و می پرد و تخم مرغ را نیز گویند که در شکم مرغ باشد گریا بکسر کاف
فارسی و سکون رای مهمل مفخم و یای تحتانی بالف کشیده یعنی شعله گرفت و بسکون رای
مهمل مخفف یعنی گریست و گریه کرد گلا بفتح کاف فارسی بروزن بلا برگ مو و درخت مطلق
برگ نباتات را گویند گوردا بضم کاف فارسی و بواو مجهول و سکون رای مهمل و واو بالف
کشیده جوراب را گویند که از ریسمان و بند میبافند و بپا کنند گیریا بکسر کاف تازی
و بیای معروف و سکون رای مهمل و یای تحتانی بالف کشیده یعنی گرفته شد فصل بای
فارسی گپ بفتح کاف فارسی و سکون بای فارسی شوخی و صحبت و بازی کردن را
گویند و در فارسی بمعنی سخن باشد و سخنان دروغ و گزاف را نیز گویند و بمعنی گنده و سطبر
و بزرگ هم آمده است و بضم اول در کردی انظرف و انظرف دهن را گویند که باصطلاح
عوام فرس آرزالپ خوانند گرپ بکسر کاف فارسی و سکون رای مهمل و بای فارسی
صدایی را گویند که در وقت آتش زدن باروت شنیده میشود فصل تای فوقانی
۲ گت بکسر کاف فارسی و سکون تای فوقانی لفظیست که بتکرار آن بزغاله را صدا میکنند

۲ گشت بکسر کاف فارسی و سکون شین معجم و تای مثناه فوقانی بمعنی همه است که جمع باشد
صح

گاگریت



گاگریت بفتح کاف فارسی و سکون یای تحتانی و فتح الف و سکون کاف فارسی ثانی
و کسر رای مهمل و بیای مجهول و سکون تای فوقانی دو معنی دارد اول لکنتی را گویند که در
حرف زدن در زبان شخص بهم برسد یعنی زبان او در حرف زدن درست گردش
نمیکند دویم اسبی را گویند که در دیدن چیزی رم بکند و پیش نرود و هرچه رکاب
باو زنند پس تر برود نه پیشتر فصل جیم تازی گرج بضم کاف فارسی و سکون رای مهمل
و جیم تازی چست و چابک را گویند و در فارسی نام ولایتی است که آن را گرجستان
میگویند گنج بضم کاف فارسی و سکون نون و جیم تازی گنگ را گویند که تنوشه آب باشد
و آن لوله میباشد که بجهت راه آب از سفال سازند و در زیر زمین بهم وصل کنند و در
فارسی بمعنی گنجایش است که از گنجیدن و در آوردن و در است آمدن چیزی در چیزی باشد
و حصه و قسمتی را نیز گویند که در میان جمعی از مردم کنند و بهر کس قسمتی رسانند گوج
بفتح کاف فارسی بروزن موج شخص احمق و دیوانه را گویند گیج بکسر کاف فارسی و بیای
مجهول و سکون جیم تازی سرگشته و متحیر و حیران و پریشان را گویند در فارسی نیز بهمین
معانی آمده فصل دال مهمل گرد بضم کاف فارسی و سکون رای مهمل و دال مهمل چیزیست
که آن را سراسر ببند یا ریسمان می پیچند و جمیع تارهای گلیم را در ابتدای بافیدن در آن



میکشند که بواسطه همان چوب تارها از هم جدا میشوند و بافتن گلیم آسان شود درازی همان
چوب باید بقدر عرض و پهنی گلیم باشد و بدون این چوب بافتن گلیم میسر نمیشود و در فارسی
بمعنی شجاع و دلیر و پهلوان است گُند بضم کاف فارسی و سکون نون و دال مهمل خایه انسان
و حیوانات دیگر باشد که بعربی آن را خصیه خوانند و در فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده
گویند اگر خایه نر گوهی را که خصیة الابل خوانند خشک کنند و بخورد مار گزیده دهند نجات
یابد و این لغت را بی دال مهمل نیز استعمال میدارند که گُن بروزن بُن باشد فصل
رای مهمل گَرَز بفتح کاف فارسی و سکون رای مهمل مفخم دو معنی دارد اول آتش و عشرت را گویند
که چند شب پیش از عروسی در خانه داماد بعمل می آورند و این قاعده در این صفحات متداول است
که هفت هشت شب پیش از ایام عروسی در خانه داماد جمعی از رفقا و خویش و قوم داماد
جمع میشوند و از اول شب تا طلوع صبح بعشرت کردن و شوخی و بازی نمودن مشغول میشوند
و قرارشان هم در شب است نه در روز دویم سنلاق و ناحساب را گویند که مردم در معاملات
بعمل می آورند ۲ و بضم اول چستی و چالاکی را گویند. و در فارسی نام رودخانه ایست در سرحد
ملک غزان گَزَر بکسر کاف فارسی و فتح زای معجم و سکون رای مهمل زردک را گویند و بعرب
آن جزر است و بترکی هویج خوانند و در فرس قدیم نیز باین معنی آمده است و در فارسی خواب را

[illegible]

گویند زیرا



گویند زیرا خواب نامه و کتاب تعبیر خواب را گرز نامه گویند گرزه جار بکسر کاف فارسی
و سکون زای معجم و فتح رای مهمل و اخفای ها و جیم تازی بالف کشیده و سکون رای مهمل هر
صحرا ها را گویند عموماً که گرزه داشته باشد و آن را بچینند و دسته دسته بگذارند تا خشک
شود بعد بخانه بیاورند و گرزه هم علف و گیاهی است در کوه و صحرا ها بعمل می آید و اسب و سایر حیوانات
بخوردن آن زود فربه میشود و اسم کوه و گردنه ایست در طرف محل کاورود که در چهار فرسخی شهر
سنندج است خصوصاً و از نتیجه همان جایگاه مسمی باین اسم شده گویند خان احمد خان کرد که
داماد شاه عباس بوده با شاه ویردی خان لر کلهر نفاقت را داشته اند شبی در مجلس عیش
و عشرت در حالت مستی در اصفهان شاه ویردی خان لر این شعر میخواند بده ساقی اگر صاف است اگر درد
بیاد نرگس خان احمد کرد خان احمد خان در جواب او میخواند بده ساقی اگر خالی اگر پر
بطاق ابروی شاه ویردی لر و بهمین جهت نگران و رنجشی از هم پیدا میکنند شاه ویردی
خان بعد از چندی جمعیتی خیلی زیاد با خود از لرستان برمیدارد و بخیال جنگ با خان احمد خان
رو بکردستان می آید خان احمد خان که از قضیه آگاه میشود بعلت قلت قشون در قلعه حسن آباد
که یک فرسخی سنندج است حصاری میکند و شاه ویردی خان در نزدیکی قلعه چادر و خیمه میزند
مدتی توقف میکند درین بین توقف او لشکریان خان احمد خان از کنار و گوشه جمع میشوند

ومیان قلعه میروند تا تشی خان احمد خان نظر بجلادت و شجاعتی که داشته حکم میکند لشکریان
او جمیعاً نعل اسپها را برعکس زنند بعد از اجرای این حکم در قلعه را می گشایند و خود با جمع
لشکری که داشته رو بر کوهستان میرود بدو شبانه و روز بر کوهستان میرسد و شبیخون بر ایشان
وخانه و عیال شاه ویردی خان میزند گویند قریب صد بار سر بریده و پستان و دست و پای
بریده با خود برداشت و مراجعت نمود و حکم نمود آب رودخانه کاورود را بدان گردنه و صحرای
آنجا ببندند که محل گریز و عبور از آنجا مشکل و دشوار باشد بهر صورت باز شبانه رهگیر و در میان
قلعه می آید صبح میفرستد نعش شاه ویردی خان که از در صلح در آئیم و این صد بار سر و پستان
و دست و پای بریده را نیز بجهة او میفرستد که این همه سوغات قشونش باشد
چون قشون او سرها را می بینند و کسان و خویشان خود شان را می شناسند که همه
سر بریده اند فرار اختیار مینمایند و خان احمد خان با جمعیتی که داشته ایشان را تعاقب
می کند تا گردنه مزبور میرسند و جمیع فراریها در میان آب و گل گیر میخورند و از عقب خان
احمد خان میرسد از آن همه جمعیت قریب صد نفر بیرون میروند باقی را بقتل میرسانند
و از هر طرف از کشته پشته ها می افتد چون بسته گره و گیاه و علف مردم همان جا را باین
اسم مسمی میکنند گُوَز با واو بر وزن کبر لفظاً و معناً و بضم واو و سکون رای مهمل مفخم نوعیه

خرد لها و دو کیفه



خر و گاو و گوسفند و امثال آنها را گویند گیرز بکسر کاف فارسی و بیای مجهول و سکون رای
مهمل مفخم شخصی را گویند که پا هاش یا دستهاش کج باشد آن را چفت نیز گویند و چوب
و تخته را نیز گویند که کج شده باشد فصل زای معجم گَز بکسر کاف فارسی و سکون
زای معجم حرص و شوقی را گویند که قمار باز ما در قمار بکار برند و مصر بر قمار کردند و هیچ منع
پذیر نمی شوند و در فارسی بمعنی دندان است که بعربی سن خوانند و ترکی دیش نامند و بفتح
اول ذرع را گویند و آن پیمانه باشد از چوب یا از آهن که بدان جامه و پلاس و امثال آن
پیمایند و در فرس قدیم نیز بابمعنی است و در فارسی گزیده را گویند و امر بگزیدن هم هست یعنی
بگز و درختی هم هست که بیشتر در کنارهای آب رودخانه روید و آن را بعربی طرفا خوانند و بارش
که ثمرة الطرفا باشد امراض چشم و زهر رتیلا را نافع است و نوعی از تیر تفکان هم هست
که دو سر آن باریک و میان آن گنده باشد گاز با کاف فارسی بالف کشیده بر وزن
راز لب یا دست یا عضو دیگر را بدندان گرفتن و خائیدن را گویند و در فرس قدیم نیز
بهمین معنی است و در فارسی بمعنی دندان باشد و آلتی که بدان طلا و نقره و مس و غیر
آنها برند نیز گفته اند و بمعنی مقراض هم آمده و شمع بری که بدان سر شمع گیرند هم
هست و علف اسپ را نیز خوانند و بمعنی افند و جرهم گویند و غار و مغاره کوه را نیز گفته اند



و جاها و سوراخی را نیز گویند که در کوه یا در زمین صحرا میکنند تا در وقت ضرورت آدمی
یا گوسفند در آنجا رود و بمعنی صومعه هم آمده که در سر کوه ساخته باشند گزگز بکسر هر دو کاف
فارسی و فتح زای معجم اول و سکون زای معجم ثانی دو معنی دارد اول آمد و شد زیاد
و بی فایده را گویند که کسی در خانه دیگری بجهل یاورد و علة غائیه در نظر نداشته باشد دوم
صدای زنبور را گویند خصوصاً و هر صدای را گویند که بصدای زنبور شباهت داشته باشد
عموماً گمیز بکسر کاف فارسی و میم و بیای مجهول و سکون زای معجم شاب را گویند که شاش باشد
و بعربی ادرار اول خوانند و در فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده گُواز بضم کاف فارسی و واو با الف
کشیده و سکون زای معجم اسم دهی است از دهات کردستان که در محل ملکان است در آنجا
چشمه آبی است هر کسی اعضاش خشک شده باشد و باد در بدن او کارگر شود یا میان آب
آن چشمه برود و یا قدری از آن آب بیارند بر خود مالد و بنوشد شفا یابد ان شاء الله و این فقره در
کردستانات مجرب است و بارها به تجربه رسیده گُویز بضم کاف فارسی و کسر واو و بیای
مجهول و سکون زای معجم گردو را گویند که بفارسی اُزغ اگر دکان نیز خوانند و آن معروف است
گیزگیز بکسر هر دو کاف فارسی و با هر دو یای معروف و فتح زای معجم اول و سکون زای معجم
ثانی صدا و آواز مگس و زنبور را گویند خصوصاً و هر صدای که باواز آنها شباهت داشته باشد

عموماً



عموماً فصل زای فارسی گژگژ بکسر هر دو کاف فارسی و فتح زای فارسی اول و سکون زای
فارسی ثانی صدای وزیدن باد را گویند گُویژ بضم کاف فارسی و کسر واو و بیای معروف و سکون
زای فارسی ژالژالک را گویند فصل سین مهمل کانگ کاس با کاف فارسی بالف کشیده و سکون
سین مهمل و فتح کاف فارسی ثانی و کاف فارسی ثالث بالف کشیده و سکون سین مهمل صدای را
گویند که وقت راه رفتن در صحرا بانگ مینماید گُریس بضم کاف فارسی و کسر رای مهمل و بیای
مجهول و سکون سین مهمل رسن را گویند و آن معروف است طناب است از ریسمان می سازند و از
ریسمان گیلاس بکسر کاف فارسی و بیای مجهول و لام مفخم بالف کشیده و سکون سین مهمل پیاله را گویند
که بدان شراب و عرق خورند و در فارسی میوه معروف است در کردی نیز بهمین معنی آمده
فصل فا گَف گَف بفتح هر دو کاف فارسی و فای اول و سکون فای آخر عوعو سگ را
گویند و در مقام استهزا و صحبت و رشخند امر بر گفتن و حرف زدن شخص است یعنی حرف مزن
و مگو فصل کاف تازی گَرگ بفتح کاف فارسی و رای مهمل مفخم و سکون کاف تازی گوسپند
و محلها را گویند و بیشتر این لغت را اهل سلیمانیه و مکری و ساوجبلاغ استعمال میدارند. ۲ گَنگ[1]
بکسر کاف فارسی و بیای مجهول و سکون سین مهمل و کاف فارسی آخر زغاله را گویند که بعربی آن را
جدی خوانند فصل کاف فارسی گَدِگ بفتح کاف فارسی و کسر دال مهمل و سکون کاف فارسی

[1] ۲ و برای مهمل مخفف خواستن و خواهش را گویند چنانچه گویند گرگمه یعنی میخواهم گریک بکسر کاف فارسی و برای مهمل و بیای معروف و سکون کاف تازی وقت بدن را گویند که آن را هیز با یای مجهول نیز خوانند

آخر شکنبه انسانات و حیوانات را گویند که در عربی آنرا اکرش خوانند و بفارسی کیپا
کوچک خوردرا گویند و آن پوست پارهای شکنبه گوسفند است که دوزند و از برنج و مصالح
پر کنند و پزند گریک بکسر کاف فارسی و زای معجم و سکون کاف فارسی آخر جاروب را
گویند که بترکی آنرا سپرکه خوانند و آن معروف است چوبهاست که بهم بندند و بدان
خاکروبه و غبار خانه را می مالند گلنگ بضم کاف فارسی و فتح لام و سکون نون و کاف
فارسی آخر مطلق زدیزرا گویند عموماً و آویز کلاه رومیها را خصوصاً گنیک بفتح کاف
فارسی و کسر نون و بیای معروف و سکون کاف فارسی آخر هر چیز گندیده را گویند که بفارسی
آن را گندا بروزن عمدا خوانند و کنایه از شخص بیکاره و بیفایده هم هست فصل لام
گل بفتح کاف فارسی و سکون لام مخفف جمعیت کبوتر و سایر پرندها را گویند در
صحراها یا در وقت پریدن که باتفاق می پرند و با لام مشدد از اطرف و اکناف ران را
گویند که ران بعربی فخذ باشد و بضم اول سکون لام مخفف مرضی علتی است که بعربی
آن را جذام خوانند و با لام مشدد بمعنی اخگر آتش است که در فرس قدیم نیز بامعنی آمده و بکسر
اول درد چشم را گویند که بشدت اذیت و آزار کند که بعربی آن را رمد خوانند و در
فارسی بضم اول معروف است که بعربی ورد گویند و رنگ سرخ را نیز گویند و بطریق کنایه افاده

بمعنی



بمعنی دولت هم می کنند چنانکه میگویند از گل شما این بهار را می شنویم یعنی از دولت تو و بکسر
اول خاک با آب آمیخته را گویند کال با کاف فارسی بروزن حال دو معنی دارد اول آنرا
گویند که یکی از حبوبات است و آن معروف است که بفارسی آن را کاورس میگویند و در فرس
قدیم کال نیز بهمین معنی آمده دوم بمعنی قال بلبل که مرادف قیل است به ترکیب که در فارسی قیل
و قال میگویند در گردی گرد و کال خوانند و در فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده و بفارسی بمعنی دور
باشد که در مقابل نزدیک است و غوزه و غلاف پنبه را نیز گفته اند و بمعنی شغال هم آمده و آن
جانوریست مانند روباه ولیکن از روباه کوچکتر است و بمعنی غلطیدن هم هست و فریب دادن را
نیز گویند و نوعی از عنکبوت هم باشد که بعربی رتیلا خوانند و خروس را هم گفته اند و سرگین را
نیز گویند که از زیر دنبه گوسفند از پشم آویخته و خشک شده باشد کال کال با هر دو کاف فارسی
بالف کشیده و فتح لام مشدد اول و سکون لام مشدد ثانی بمعنی قیل و قال است گدول بفتح کاف فارسی
و دال مهمل و کسر واو و سکون لام مخفف شخصی را گویند که بجهة افتادن و ضرب خوردن شدیدی
پرده شکم او پاره شود و غیب روده های شکمش میان پوست خایه او بیفتد گرول بفتح کاف فارسی
و ضم رای مهمل و بواو مجهول و سکون لام مشدد چیزیست معروف که بفارسی آن را گر خوانند
و بعربی جرب میگویند و کنایه از شخص بیکاره و تنبل هم هست گزگل بکسر هر دو کاف فارسی و سکون



زای معجم و لام مخفف نوعی است از انواع ثمر مازوج و شخص کوتاه قد و طفل زیاد بی ادب را نیز
بطریق کنایه میگویند گمال با کاف فارسی بروزن جمال سگ زنجیلی بسیار دعوا کن را گویند
که اغلب اکراد این نوع سگ را برای پاسبان خانه و گله و رمه نگه میدارند گندل بفتح کاف
فارسی و سکون نون و فتح دال مهمل و سکون لام مشدد کنایه از شخص لباس چرکین و بیکاره است
گول بضم کاف فارسی و بواو مجهول بروزن غول آب گیر و تالاب را گویند که در آن
آب جمع شود و بمعنی گروهی بالغ هم هست و در فارسی بمعنی ابله و نادان باشد و بمعنی مکر
و فریب هم هست و آب گیر را نیز گویند که اندک آب در آن ایستاده باشد و بمعنی جغد
هم هست و آن پرنده ایست منحوس گیل بکسر کاف فارسی و بیای مجهول و سکون لام مخفف
ابله و احمق و گیج و پریشان و پراکنده خاطر را گویند گیجل بکسر کاف فارسی و بیای مجهول
و فتح جیم فارسی و سکون لام مشدد ناحساب و دغل و شر و شور را گویند گیسگل بکسر
کاف فارسی و بیای مجهول و سکون سین مهمل و فتح کاف تازی و سکون لام مشدد شخص
کوچک قد و کوتاه قامت را گویند فصل میم گم بضم کاف فارسی بروزن قم امر است
از گمشدن یعنی گم شو کام با کاف فارسی بروزن نام یعنی کام بدم و در فارسی مسافت
ما بین پاها را گویند در وقت راه رفتن و بمعنی قدم نیز بنظر آمده که از پاشنه باشد تا سر

انگشتان



انگشتان و بمعنی لجام اسب هم آمده و دهکده را نیز گویند و بهندی هم ده را گویند کارام
با کاف فارسی و رای مهمل بروزن بادام چوبها را گویند که سرش را آهن میگیرند و برزگران در
وقت تخم بریدن و تخم پاشیدن گاو را بدان میرانند گمگم بضم هر دو کاف فارسی و فتح
میم اول و سکون میم ثانی صدای کبوتر نر را گویند در وقتیکه جفت ماده اش از وی دور بنماید
گنم بفتح کاف فارسی و کسر نون و سکون میم گندم را گویند همانا مخفف اوست گوم بضم کاف فارسی
و بواو مجهول و سکون میم جاها را گویند که در میان رودخانه یا دریا که گود باشد و همیشه آب در آن
گیج بخورد و در دور خود بگردد و آن را بفارسی گرداب خوانند فصل نون گن بضم کاف
فارسی بروزن بن مخفف گند است که بمعنی خایه باشد و بعربی آن را خصیه خوانند و در
فرس قدیم نیز بامعنی آمده و بفتح اول مخفف گند است که بوی بد باشد کان با کاف فارسی
بروزن نان مطلق جماع کردن را گویند چه حلال چه حرام و بفارسی بمعنی سزاوار و لایق باشد
و پادشاه و سلاطین ظالم را نیز گویند و بمعنی پوستین هم آمده و افاده معنی جمع میکنند و قسمیکه
در آخر کلمه در آید که آخر آن کلمه ها باشد همچو ایستادگان و نشستگان و خوابیدگان کاران
با کاف فارسی بروزن باران اسم کردنه ایست در دوازده فرسخی قصبه ستندج که نزدیک
بمریوان است و خیلی کردنه سطولانیست و درخت مازوج و درخت ون در آن کردنه زیاد است ٢

٢ و نیز اسم رودخانه نوشیر است و مورد آن قشلاق در فول و نوشیر
و از اهواز می گذرد باسم کاران مشهور است و بفتح با کاف عبد
نیز ... [illegible]

کازن با کاف فارسی بالف کشیده و کسر زای معجم و سکون نون چیزی است از آهن و فولاد
درست می کنند و مختص کفش دوزانست بدان چرم می بُرند و دسته مدور نیز از چوب برای
آن میسازند کاوان با کاف فارسی بر وزن تاوان چوپان و راعی گله گاو را گویند خصوصاً
و شبان و چوپان را نیز خوانند عموماً کاوَآسن با سین مهمل بر وزن کاوآهن لفظاً و معناً آن
معروفست آهنی باشد که بر سر قلبه نصب کنند و زمین را بدان شیار نمایند کِرِفتن
بکسر کاف فارسی و سکون رای مهمل و کسر تای فوقانی و سکون نون گرفتن را گویند گُوان بضم
کاف فارسی و واو بالف کشیده و سکون نون پستان گوسفند و گاو و امثال آن را
گویند که شیر گاو آن را مجک خوانند گُوچان بضم کاف فارسی و بواو مجهول و جیم فارسی بالف
کشیده و سکون نون چوگان را گویند و آن معروفست کِیان بکسر کاف فارسی و بای
تحتانی بالف کشیده و سکون نون جان را گویند که باعث حیات جمیع ذوی الارواح است
کِیرفان بکسر کاف فارسی و بیای معروف و سکون رای مهمل و فا بالف کشیده و سکون
نون جیب را گویند و آن چیزیست ترکیب کیسه میدوزند و در پهلوی ارخالق می آویزند
که شخص اسباب در او میگذارد فصل واو گَزُو بفتح کاف فارسی و ضم زای معجم و بواو
مجهول گزانگبین را گویند که بعربی آن را من خوانند و آن چیزیست شیرین که از آسمان

بر باره



می باره و بر درخت مازوج می افتد و روز اول بجهت قوم موسی نازل شد کِلاوُ بکسر کاف
فارسی و لام مفخم بالف کشیده و سکون واو کل ابار را گویند که بجهت رفع نجاست نجس العین
درست می کنند و هر چیز که نجس العین باشد هفت دفعه در آن می کشند که طاهر شود و نجاست
آن برود فصل ها کاوانه با کاف فارسی بالف کشیده و دال مهمل بالف کشیده و فتح
نون و اخفای ها کاوه دانه را گویند و آن حبه ایست میکارند بجهت خوردن گاو که در بزرگی
بقدر دانه عدس است او را با آب نم مینمایند و بگاو میدهند بخورد و آدمی نیز آن را میخورد ۲
کارَهْ با کاف فارسی بر وزن خاره صدای مرغ خانگی را گویند در وقتیکه نزدیک است تخم
گذاشتن میشود کالَتَهْ با کاف فارسی بالف کشیده و سکون لام مفخم و فتح تای فوقانی و اخفای
ها شوخی و صحبت را می گویند که یکی با دیگری بعمل بیاورد گُدَرَهْ بضم کاف فارسی و فتح دال
مهمل و اخفای ها گلوله پنبه حلاجی کرده را گویند گُرَّهْ بضم کاف فارسی و فتح رای مهمل مشدد
و اخفای ها لاف و گذاف و ثاث و ثوث را گویند و بکسر کاف فارسی دو معنی دارد اول
شخصی را گویند که صدای او در حرف زدن کمتر برآید و اگر بخواهد بلند حرف زند نتواند
دوم شعله و برافروختن آتش را گویند کِرگَهْ بکسر کاف فارسی و سکون رای مهمل و فتح کاف
تازی و اخفای ها خربزه کوچک نارسیده را گویند که طعم آن میل بترشی باشد و هر خربزه

۲ کاوُدمه با کاف فارسی بالف کشیده و سکون
دال مهمل و فتح میم و اخفای ها گیاهی است
که بقدر یک زرع و نیم بلند میشود و ساقش
بستبری چهار انگشت بشود و برگش بزرگ
چهار انگشت پهن میشود و در صحرا ابیورد و بجهت
ییلاق و بغداد از کردستان و جمع میکنند
کرس بغیر از آن درخت و بیمه نیز از آن
که بکار سوختن بیاید و در زمستان
و تابستان آغل آن را
بجای بیمه و زغال
میسوزانند
صح



که طعم او شیرین نباشد بطریق کنایه خوانند کِرِمَهْ بکسر کاف فارسی و سکون رای مهمل و فتح میم
و اخفای ها صدای توپ و امثال آن را گویند و صدای که از خراب شدن خانه و دیوار شنیده
میشود آن را نیز خوانند کِرَزَهْ بکسر کاف فارسی و سکون رای مهمل و فتح زای معجم و اخفای ها
سگ درنده جنگی را گویند و بزبان اهل دراوش بیگانه را میگویند چنانچه وقتی که مشغول شرب
بنگ میشوند بیگانه و خارجی آنجا میرود میگویند کرزه آمد خطش کن یعنی بیگانه آمد پنهانش کن خط
نیز بهمین زبان بمعنی پنهانست و بضم اول اسمی است از اسماء سگها که پیشتر اکراد سگ
خودشان را بابن اسم موسوم می کنند و در فارسی گرز باشد که عربان آن را عمود خوانند
گزاره با کاف فارسی بر وزن شراره زبان کشیدن و قیل و قال نمودن زنهای فاحشه را
گویند در دعوا و جنگی که میان خودشان اتفاق می افتد کِزْرَهْ بکسر کاف فارسی و سکون زای
معجم و فتح رای مهمل و اخفای ها گیاه و علفیست در صحرا اما سبز میشود آن را میدروند
بجهت آذوقه زمستانی همه حیوانات که بواسطه خوردن آن حیوانات زود فربه
میشوند و در فارسی گیاهیست که آن را اسپرزه خوانند گویا همین گیاه است که بحیوانات
میدهند ۲ گَشَهْ بفتح کاف فارسی و شین معجم و اخفای ها شاخ مو را گویند که هر ساله از نو
میروید و بلند میشود زیرا مو که رز باشد هر ساله قاعده اینست اکثر شاخهای او را چند

و در سال تازه

کِرِمُولَه بکسر کاف فارسی و سکون رای مهمل
و ضم میم و بواو مجهول و فتح لام و اخفای ها پیچیدن
بقچه و لباس و امثال آنها را گویند که خارج
از قاعده و نظم یعنی آشفته و پریشان آنها را
بهم بپیچند و بردارند
صح

۲ کُرْنَهْ بضم کاف فارسی و سکون رای معجم
رقیق زن و اشباع ها با همزه و غیره است
از انگور که در ابتدای زمستان
خوردن آن خیلی خوش
مزه است صح



و در سال تازه شاخ برون می آورد آن را کَشه خوانند گَفَهْ با کاف فارسی بر وزن خفه صدای
سگ را گویند گَفارَهْ با کاف فارسی و فا بر وزن نقاره خروشیدن سگ را گویند که در
شبها خارج و بیگانه را می بیند و متغیر شده رو بطرف آن بیگانه می آید گُلَّهْ بضم کاف
فارسی و فتح لام مشدد و اخفای ها گلوله سرب را گویند که بمیان تفنگ و توپ می اندازند
و رو بدشمن سر میدهند و در فارسی آسمان گیری باشد و آن پارچه ایست که بر سقف خانها
مانند سایبان بندند و موی جمع شده را نیز گویند گُلالَه سُورَه بضم کاف فارسی و لام
مفخم بالف کشیده و فتح لام مفخم ثانیاً و اخفای ها و ضم سین مهمل و بواو معروف و فتح رای مهمل
و اخفای ها لاله را گویند که بعربی شقایق خوانند و آن بر چند نوع است لاله داغدار و لاله
نعمان و لاله کوهی و لاله صحرائی و لاله شقایق و لاله دل سوخته و لاله دلسوز و لاله خطائی
و لاله خود روی و بعضی بدین گونه آورده اند لاله سرخ و لاله زرد و لاله سفید و لاله آل
و لاله دو روی و لاله نعمان کِلْپَهْ بکسر کاف فارسی و سکون لام مفخم و فتح بای فارسی و سکون ها
صدای باروت را گویند در وقت آتش زدن گُلْچاوِیشَهْ بضم کاف فارسی و سکون لام
مفخم و جیم فارسی بالف کشیده و کسر واو و بیای مجهول و فتح شین معجم و اخفای ها رستنی
باشد که آن را بفارسی بابونه خوانند و قراص نیز گویند و بعربی آن را اقحوان خوانند گُلْخُورَکَه

بکسر کاف فارسی وفتح لام مفخم وضم خای نقطه دار وبواو معدوله وسکون رای مهمل وفتح کاف
تازی واخفای ها کرمی باشد درمیان خاک نم دار بعمل می آید وخوراکش بجز از گل وخاک
چیزی دیگر نیست وبکار ماهی گرفتن می آید گیاهی هست آن را زهر ماهی گویند می آرند
ومی کوبند تا حاصل شود بعد از آن همان گیاه را بدان کرم می پیچند ومیان آبش می اندازند
ماهی آن را میخورد ومی میرد گُلُوَه بضم کاف فارسی ولام مفخم وبواو مجهول وبفتح لام مفخم ثانی
واخفای ها غلوله را گویند که گروه ریسمان وغیره باشد ودر فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده
گُلِیمَنَه بضم کاف فارسی وبکسر لام مفخم وبیای مجهول وفتح نون واخفای ها سوراخ
تنور را گویند که بفارسی آن را برین بکسر بای معجم خوانند وبکسر کاف فارسی دو معنی
دارد اول حبه ایست که آن را کاکاوانه خوانند وبعربا حب البقر نامند دویم کاسه
گلی را گویند که خیلی بزرگ باشد گَمَه بفتح کاف فارسی ومیم واخفای ها شوخی وصحبت را
گویند وبضم کاف فارسی صدای کبوتر را گویند واسم قریه ایست از قرای کردستان
که در محل اسفندآباد واقع است ودر فارسی نوعی از ماهی باشد که معرب آن جمه است
گَنَه باکاف فارسی بروزن چنه جانوریست ریزه که اغلب در پوست گوسفند جا دارد واگر
آدم را بگزد جزای اذیت وآزاری دارد وهمیشه بر بدان گوسفند وشتر وگاو وخر وسگ





وامثال آنها چسبیده ماند شش خون خورد وبعربا آن را قراد گویند اگر خون او را در شراب
داخل کنند وخورند در دم مستی آورد ودر فارسی باکاف تازی باینمعنی آمده گُنْدِینَه
بضم کاف فارسی وسکون نون وکسر دال مهمل وبیای مجهول وفتح نون ثانی واخفای ها آشی است
که از بلغور می سازند آن را آنقدر می جوشانند تا سخت شود بعد از آن روغن وماست بر بالای
آن میریزند ومیخورند وگاهی از برنج نیز این آش را درست می کنند گُوَرَه بفتح کاف فارسی
وسکون واو وفتح رای مهمل واخفای ها هر چیز بزرگ را گویند ودر فارسی نام قبیله ایست
در ملک هندوستان گُورَگَه بضم کاف فارسی وبواو مجهول وفتح رای مهمل وکاف تازی
واخفای ها گوساله را گویند که بعربا آن را عجل خوانند ودر زنگ بزاو نامند گُوزَه باکاف
فارسی بروزن پوزه کوزه را گویند که باکاف تازی خوانده میشود تفاوت درمیان کردی وفارسی
بکاف است در کردی کاف فارسی است ودر فارسی کاف تازی است وباکاف فارسی در
زبان فارسی غلاف وغوزه خشخاش وپنبه وپیله ابریشم وامثال آن را گویند گُوزاوَلَه
بضم کاف فارسی وبواو مجهول وزای معجم بالف کشیده وسکون واو وفتح لام مفخم واخفای ها
آبله را گویند که بر دست وپا بسبب کار کردن وراه رفتن بهم رسد که آن را بفارسی شوغ
خوانند وباصطلاح عوام فرس تاول گویند گُوزَه بضم کاف فارسی وبواو مجهول وفتح زای معجم

۲ گُنْدَلَه بضم کاف فارسی وسکون نون وفتح دال مهمل ولام مفخم واخفای ها دو معنی دارد اول
کوچه ایست بهودرها راهی نیز نرخویم کلوله کلی
وامثال آن را گویند که بچه ها با آن درست میسازند
ومی اندازند تا در دیوار بکار رزه وکلیه
زرگو کوتاه قدیم نیست وکلوله برف را
نیز گویند صح

۲ وبحذف دال مهمله نیز استعمال می کنند
گُوَازَه بضم کاف فارسی وواو مجهول بالف
کشیده وفتح لام مفخم واخفای ها جوالی را
گویند که توی تابان وغیره بر پشت الاغ
می اندازند وسرگین وخاکستر را با آن
میکشند ودر فرس قدیم باحوف
گا باینمعنی آمده صح



ولام مفخم واخفای ها کوزه کوچکی را گویند که بدان آب خورند گُوژاگَه بضم کاف فارسی وبواو
معروف وزای فارسی بالف کشیده وسکون لام مفخم وفتح کاف تازی واخفای ها خاک
وگرد وغبار وخس وخاشاکی را که در بالای فرش خانه بهم میرسد وهر صبح آن را با جاروب
پاک مینمایند ومیمالند گُوژگیرَه بضم کاف فارسی وبواو مجهول وسکون زای فارسی وکسر کاف
فارسی ثانی وبیای معروف وفتح رای مهمل وسکون ها سنگهای کوچکی را گویند که میان درزها وشکافها
در بالای سنگهای بزرگ میگذارند وسر بر آن نهند گُوچِگَه بضم کاف فارسی وکسر واو وبیای
مجهول وسکون جیم فارسی وفتح کاف تازی واخفای ها گوش را گویند که بعربا آن را
اذن خوانند ودر زنگ قلاغ نامند گِیپَه بکسر کاف فارسی وبیای معروف وفتح بای فارسی
وسکون ها پوست شکنبه گوسفند را گویند که دوزند واز برنج ومصالح پر کنند وپزند وبفارسی
آن را گیدگ بروزن فلک خوانند گیجَنَه بکسر کاف فارسی وبیای مجهول وفتح جیم تازی ونون
واخفای ها پاشنه در را گویند وچوبها را نیز گویند که پاشنه در بر آن گردد وبفارسی آن را
گواده باکاف تازی بروزن فتاده خوانند گیزگیزَه بکسر هردو کاف فارسی وبا هردو
یای معروف وسکون زای معجم اول وفتح زای معجم آخر واخفای ها بادبر را گویند وآن
چوبها باشد مخروطی ومیخی کوچک بر سر آن نصب کنند واطفال ریسمانی بر آن پیچند وازدست





رها کنند تا در زمین گردان شود ودر آنوقت که بر زمین می افتد صدائی هم مینماید وبفا
رسی آن را گردا گویند باکاف فارسی بروزن فردا وگرونا ولاتو نیز گویند گِیلاخَه
بکسر کاف فارسی وبیای معروف ولام مخفف بالف کشیده وفتح خای نقطه دار وسکون
ها رستنی باشد صحرائی وکوهی که بیخ دارد وترکیب پیاز برگ آن را می آورند وگاهی
آش از آن می پزند وگاهی خورش نیز از آن درست مینمایند ناخوشی شده را خیلی
نافع است روانه می آورد گیلانَه بکسر کاف فارسی وبیای مجهول ولام مفخم بالف کشیده
وفتح نون واخفای ها نوعی است از انواع گندم رنگش مایل بسرخی است وباآب بعمل می آید
باران لازم ندارد وخیلی با سردی هوا را دارد یعنی تا هوا سردتر باشد بهتر بعمل می آید
واغلب در کوهستانها آن را می پاشند که سبز شود وفصل یای تحتانی گَی بفتح کاف فارسی
بروزن می پیخود پا نهادن اسپ را گویند در وقت دویدن وراه رفتن ودر فارسی پرنده
ایست که پر آن ابلق میباشد وبر تیر نصب کنند کای باکاف فارسی بروزن رای
یعنی او را کائید کاوانی باکاف فارسی وواو بروزن سامانی پرنده ایست سیاه
وخوش آواز که خالهای سفید ریزه دارد ومرغ ملخ خوار نوعی از آن است وبفارسی آن را
سار خوانند گَغْنِی بفتح کاف فارسی وسکون غین نقطه دار بروزن یخنی دغل وناحساب را

۲ کاوَگی بکاف فارسی بالف کشیده وضم واو مجهول
وسکون واو مفخم وکسر کاف تازی وبیای مجهول راه رفتن
اطفال را گویند که هنوز نتوانند با پا راه بروند
در نشستن با هر دو دست وهر دو پا راه میروند
وترکی ایک لاق خوانند
صح

میگویند که قمار باز ها در قمار بعمل می آورند و نارو بحریف خود میزنند گنم شامی بفتح کاف
فارسی وکسر نون وسکون میم وشین معجم بالف کشیده وکسر میم ثانی وبیای معروف گندم شام را
گویند وآن چیزیست که بعد از سبز شدن پوستها دارد و بر سرش نیز تار های زیاد بود
مثل تار ابریشم چون پوستهای آن برمیداری چیزی در آن میان است بترکیب خیار
ولی از خیار کوچکتر و همه اش دانه دانه است و بر هم چسپیده اند و دانهای آن بقدر
نخود بزرگی دارد رنگش زرد هم میشود و قرمز هم میشود آن را بالای آتش می پزند و میان
آب نمک می اندازند و میخورند خیلی خوش طعم است باصطلاح عوام فرس آن را شور بلال
خوانند گوجی بضم کاف فارسی وبواو معروف وکسر جیم تازی وبیای معروف بند گریبان
پیرهن را گویند گورانی بضم کاف فارسی وبواو معروف ورای مهمل بالف کشیده وکسر نون
وبیای معروف اسم طایفه ایست از طوایف کردستان که زبان ایشان مخالفت
جزئی بازبان اهل سنندج دارد و بیشتر مشایخ سنندج باین زبان تکلم می کنند و اشعار
کردی جمیعاً باین زبانست وانصافاً شعرای این زبان خیلی شیرین کلام وخوش
مضمون هستند چنانچه یکی از آنها ملا عبد الرحیم تاوی جوزی متخلص بمعدومی است که یکی از
عرفای این عهد است واز جمله مریدین شیخ عثمان است گوشتنوری بضم کاف فارسی وبواو

مجهول وسکون شین



مجهول وسکون شین معجم وفتح تای فوقانی وضم نون وبواو معروف وکسر رای مهمل وبیای معروف
ثمره ایست باشد دراز قد که اغلب شکل سلیم وکلم را در میان آن پزند باب لام فصل الف
لا بالام بروزن ما کلمه ایست که منع از ایستادن کند یعنی برو افاده معنی گشوده در شو مینماید
و در فارسی بمعنی لاف وگزاف وهرزه گوئی و پرگوئی باشد و در عربی بمعنی نیست که نقیض
اری باشد و بمعنی نفی هم است همچو لا اله الا الله و در کردی بمعنی طرف نیز آمده چنانچه میگویند بره لام
یعنی بیا پیشم و بطرف من بیا لا بلا با هردو لام مخفف بروزن جا بجا راهی را گویند که در کمر کوه
واقع شده باشد وگذشتن ورفتن از آن راه صعب و دشوار باشد و مطلق کمر کوه را نیز گویند و گاهی
عوض های معجم واو هم خوانده میشود لادکا با لام مخفف بالف کشیده وفتح دال مهمل وکاف
فارسی بالف کشیده ده را گویند که بعربی آن را قریه خوانند وترک گند نامند [2] لنگیدا بکسر لام
مخفف وسکون نون وکسر کاف فارسی وبیای معروف ودال مهمل بالف کشیده یعنی دوید
چه اسپ وچه امثال آن لوا بضم لام مخفف وواو بالف کشیده یعنی رفت غالبا این لغت را
اهل اورامان ومحال اردو کردستان استعمال میدارند اتفاقاً اهل سنندج آن را میگویند
لیشنوددوا بفتح لام مخفف وسکون یای تحتانی وفتح نون وسکون واو وضم دال مهمل وواو بالف
کشیده یعنی بعد از آن وپس از آن فصل بای فارسی لپ بفتح لام مخفف وسکون بای

۲ ولادکا در مردمان دهاتی ونجیب را گویند



فارسی انگشتان وکف دست را گویند تا موچ دست عموماً وکف دست را خوانند
خصوصاً وبکسر لام لب را گویند که بعربی آن را شفه خوانند وترکی دوداغ نامند وبفتح اول
در فارسی لقمه کلان ونکته بزرگ را گویند فصل تای فوقانی لت بفتح لام مخفف
وسکون تای فوقانی بمعنی پاره ولخت باشد چنانچه گویند لت لت یعنی پاره پاره
ودر فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده ودر فارسی بمعنی زدن وگرفتن وکتک وشلاق باشد
وبمعنی گرز هم آمده است که بعربی عمود گویند وکتان را هم میگویند وآن قماشی باشد معروف
که پوشند وتوپ درست پارچه ابریشمی وغیره را نیز گویند همچو یک لت مخمل یعنی یکتوپ
مخمل ودو لت زربفت یعنی دو توپ زربفت وشکم را نیز گفته اند که عربان بطن خوانند
ونام رودخانه هم است از ملک دیلمان که بلت رود شهرت دارد لات با لام
مخفف بروزن مات کم چیز وبرهنه وعریان را گویند که در فارسی این نوع اشخاص را
لاج خوانند لوت [2] بضم لام مخفف وبواو معروف وسکون تای فوقانی دو معنی دارد
اول بینی ودماغ را گویند که بعربی آن را انف خوانند وترکی برون نامند دوم بمعنی
لات است که برهنه وعریان باشد وبسیار باهم مترادفاً گفته میشود ودر فرس
قدیم نیز بهمین معنی است ودر فارسی اقسام طعامهای لذیذ وطعام در نان تنگ

پیچیده باشد

لمت بکسر لام مخفف وسکون میم وتای فوقانی جرم آب را گویند که بواسطه زیاد ماندن پیدا شده باشد



پیچیده باشد وتکه ولقمه بزرگ را نیز گویند ولپر امرود ناهموار ورشت را هم گفته اند لوت د
پوت بضم لام وبای فارسی این لغت از توابع است بد اخمی وچهره وروی ترش
کردن ولند لند ودند ودند نمودن را گویند ودر فارسی آن را نیز از توابع نوشته اند
بمعنی اقسام خوردنیها وطعامها ومأکولات ومشروبات باشد فصل جیم تازی
لنج بفتح لام مخفف بروزن گنج لجاجت وشق نقیض را گویند ودر فارسی آن را لج
خوانند وبمعنی عشوه ونازیست که خوبرویان یا در نشستن یا در رفتن بعمل می آورند
ودر فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده ودر فارسی بمعنی بیرون کشیدن وبیرون بردن
چیزیست از جای بجای او وبضم اول در فارسی لب را گویند که بعربی شفه باشد
لینج بکسر لام مخفف وبیای معروف وسکون نون وجیم تازی هر چیز لعاب دار را
گویند فصل جیم فارسی لچ بکسر لام مخفف وسکون جیم فارسی لب را گویند که بعربی
آن را شفه خوانند وترکی دوداغ نامند وبفتح اول در فارسی بمعنی رخسار وروی
وعارض باشد لوچ بضم لام مخفف بروزن کوچ کیس وچین لباس وغیره را
گویند ودر فارسی چشمی را گویند که کج نگاه کند که بعربی احول باشد وبمعنی برهنه وعریان
هم آمده ودر کردی بمعنی زحمت واتفاق نیز آمده چنانچه میگویند عجب لوچی شد

یعنی عجب فرصتی شد فصل دال مهمل لُندُلُند بضم هر دو لام مخفف و سکون هر دو نون و فتح دال
مهمل اول و سکون دال مهمل ثانی آهسته آهسته زیر لب از خشم با خود حرف زدن را گویند
که بفارسی آن را دندیدن خوانند فصل رای مهمل لَرّ بفتح لام مخفف و سکون رای مهمل مشدد
لاغر و ضعیف را گویند و در فرس قدیم نیز بامعنی آمده و در فارسی جوی باشد اکثر از آنکه
سیلاب آن را کنده باشد یا آدمی و بمعنی نعل و میخ نعل هم گفته اند و بضم لام طایفه ایست
مشهور که در مقابل کرد آن را گاهی استعمال میدارند ولی آنها خیلی با فهم و عقل میباشند
و در فارسی نیز بهمین معنی است لار بالام مخفف بروزن کار کج را گویند که نقیض راست
باشد لَچر بفتح لام مخفف و جیم فارسی و سکون رای مهمل شخص بخیل و خسیس را گویند که بخل
و خست او زیاده از حد باشد لَگر بفتح لام مخفف بروزن گر بمعنی با میباشد که در عربی با
مع خوانند لَرلَر بفتح هر دو لام مخفف و رای مهمل اول و سکون رای مهمل ثانی حرکت کردن
و جنبیدن شاخ درخت و امثال آن را گویند و هر چیز که حرکت کند مطلقا و بسکون
رای مهمل اول در فارسی یکیست از نامهای خدا تعالی جل جلاله لُوزنگر بضم لام مخفف
بروزن سوزنگر هر چیز درشت و بدترکیب و سطبر و محکم و ناهموار را گویند فصل زای معجم
لَرز بفتح لام مخفف و سکون رای مهمل و زای معجم مطلق رعشه و حرکت کردن اعضا را گویند عموماً

و ناخوشی را



و ناخوشی را گویند که بواسطه آن جمیع موهای بدن راست میشود و از شدت سردی همه اعضای
بنی آدم بحرکت می آید خصوصاً که آن را بعربی قشعریره خوانند فصل سین مهمل لاس
بالام مخفف بروزن ناس سرگین گاو را گویند لُوس بضم لام مخفف و بواو معروف
بروزن کوس صاف و ساده را گویند مطلقا و بواو مجهول تیرهای باریک را گویند که بجهت
حمل و نقل تیر بزرگ یا سنگ بزرگ می آورند و جمعی جمع میشوند با طنابهای زیاد و این تیرهای کو
چک را بدان تیر بزرگ یا سنگ بزرگ می بندند و سر تیرهای کوچک از این طرف و آن طرف
زیاد میشود و کسانی که جمع شده اند آن سرها را بدوش میگیرند و بر میدارند تا بجای که
مقصودشان است و در فارسی که بروزن کوس باشد تملق و فروتنی و چرب زبانی و مردم را
زبان خوش فریفتن و بازی دادن را گویند و غشی را نیز گویند که داخل کار کنند و آن را
مغشوش سازند و دهان کج و کج دهان را نیز گویند و لجن و گلی که پای از آن بدشواری توان برآورد
نیز باشد فصل شین معجم لَش بفتح لام مخفف و سکون شین معجم قوت و قدرت بدن آدمی را
گویند و مخفف لاشه هم هست که تن آدمی و حیوانات باشد لاش بالام مخفف بروزن
ماش لاشه حیوانات را گویند لاکیش بالام مخفف بالف کشیده و کسر کاف تازی و بیای مجهول
و سکون شین کناره قالی و گلیم و نمد و امثال آن را گویند لُوش بالام مخفف بروزن موش



نفس فرو کشیدن هر چیز را گویند و در فارسی گل سیاه و تیره که در بن حوضها و تالابها بهم
و کسی را نیز گویند که دهنش کج باشد و شخصی را که بعلت جذام گرفتار باشد و بمعنی پاره و دریده
هم آمده است و بیهوش و بی خبر را نیز گفته اند لَواش بفتح لام مخفف بروزن نواش
نان تنک و نازک و نرم را گویند فصل فا لیف بکسر لام مخفف و بیای مجهول و سکون
فا لحاف را گویند که بترکی آن را یرغان خوانند و در فارسی چیزی باشد که از پوست خرما
سازند بجهت کفش و موزه ساغری و چیزهای دیگر پاک کردن و آن را از موی دم اسب نیز
سازند فصل قاف لَق بفتح لام مخفف بروزن بق دو معنی دارد اول شاخ درخت را
گویند که بعربی آن را غصن خوانند دویم بمعنی متحرک باشد مثلا دندانی که حرکت کند
آن را لق گویند و در فارسی بمعنی بیموی و صاف باشد و تخم مرغ گندیده و ضایع شده را
نیز گویند و بمعنی فریب و بازی دادن هم است لاق بالام مخفف بروزن ساق لفظاً
و معناً که از کعب پا باشد تا زانو لُوق بضم لام مخفف بروزن بوق راه رفتن اسب
و گوسفند و انسان و گرگ و امثال آنها را گویند بطریقی که نه آرام باشد و نه بغارو دویدن
باشد که بعربی آن را هروله خوانند لُولاق بضم لام مفخم و بواو معروف و لام مخفف ثانی
بالف کشیده و سکون قاف استخوان بزرگ ساق پا را گویند از کعب پا باشد تا زانو

لیق



لیق بکسر لام مخفف و بیای مجهول و سکون قاف پارچه و کاغذ و لباسی را گویند که بسیار
دست خورده باشد و بعلت دست خوردن زیاد کبس و چرکین شده باشد فصل کاف تازی
لِک بکسر لام مخفف و سکون کاف تازی برآمدگی و کرهی را گویند که در اعضای آدمی و گوشت
حیوانات بهم رسد و آن را بعربی غده گویند و در فرس قدیم بضم اول نیز بهمین معنی است
و بفارسی جانوری است پرنده که گوشت لذیذی دارد و آن را اخرجال گویند که با شاهین و باز
شکار آن کنند ترکان آن را توقدری گویند و بفتح لام در کردی نام طایفه باشد از
صحرانشین ها و در فارسی صد هزار را گویند یعنی عدد هر چیز که بصد هزار رسید آن را لک خوانند
و بمعنی احمق و ابله و نادان هم هست و سخنان بیهوده و هرزه و هذیان را نیز گویند و جامه
و لته کهنه پاره پاره شده و رخت و لباسی که مردم روستا پوشند خواه نو باشد و خواه
کهنه هم میگویند و بی موی و ساده و صاف را نیز خوانند لاک بالام مخفف بروزن
خاک لاشه حیوان را گویند و در فارسی بمعنی تغار و کاسه چوبین باشد و لاک پشت و کاسه پشت را
نیز گویند و نام رنگی است مشهور که در هندوستان بهم رسد و بدان چیزها رنگ کنند و آن
شبنمی باشد که بر شاخهای درخت کنار و درختهای دیگر نشیند و منجمد گردد و آن را بگیرند و بکوبند
و بپزند از آن رنگ سرخی حاصل شود که مصوران و نقاشان هم کار کنند و غازه زنان را

نیز از آن سازند و سرپاکت و کاغذ را نیز بدان چسب کنند و مهر نمایند و تکاذه آن مانند صمغ
باشد و بدان کارد و شمشیر و خنجر و امثال آن را از دسته قایم و محکم کنند لچگ بفتح لام و جیم فارسی
بروزن کچک پارچه باشد مربع که زنان هر دو گوشهٔ آن را بر بالای هم اندازند بعنوانی
که مثلث شود بر سر بندند و در فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده و بفارسی آن را چارقد خوانند
لِرک بفتح لام مخفف و بکسر رای مهمل مشدد و سکون کاف تازی حیوانی را گویند که خیلی لاغر
و ضعیف شده باشد لیک بکسر لام مخفف بروزن نیک آب دهن را گویند که از دهن میریزد
و در فارسی خرچال را گویند و آن پرنده ایست که بچرخ و شاهین شکار کنند و خورند و بعضی آن را
نیز گویند که بدان غله و خرما و غیر آن پیمایند و مخفف لیکن هم هست فصل کاف فارسی
لِنگ بکسر لام مخفف و سکون نون و کاف فارسی پای را گویند از سر انگشتان تا بیخ
ران و دوانیدن اسب را نیز گویند لیرگ بکسر لام مخفف و بیای معروف و سکون رای
مهمل و کاف فارسی برآمده‌ها و کرهی را گویند که بجهت خوردن طعام ثقیل و مخالف بخود غفلتهٔ
شبها از اعضای آدمی بیرون می آید و آن را بعربی بنات اللیل خوانند فصل لام لیل
بکسر لام مخفف و بیای مجهول و سکون لام مفخم آب گل آلود و تیره را گویند فصل میم لَم
بفتح لام مخفف و سکون میم شکم را گویند که آن را بعربی بطن خوانند و بکسر لام خاک و ریگ را
میگویند که در آن



میگویند که در میان رودخانه و جوب آب باشد فصل نون لان با لام بروزن جان
سوراخ خرگوش را گویند خصوصاً و کنام شیر و پلنگ و امثال آن را خوانند عموماً و در
فارسی بمعنی بی حقیقی و بیوفائی باشد و امر جنبانیدن و افشانیدن هم هست یعنی
بجنبان و بیفشان و بمعنی مغاک و گودال هم آمده است لاچَن با لام مخفف
بالف کشیده و کسر جیم فارسی و سکون نون امر است بر رفتن و نهی است بر ماندن یعنی
بروند و نمانند [2] لِچن بکسر لام مخفف و جیم فارسی و سکون نون کسی را گویند که لبش دراز
و بزرگ باشد لیکن بکسر لام مخفف و بیای معروف و کسر کاف تازی و سکون نون شخصی را
گویند که آب دهنش همیشه بر پیراهن و لباسش بچکد فصل واو لُو بضم لام مخفف
و بواو مجهول نوعی از علف است که شباهتی بگیا دارد و اگر اسب آن را بخورد
چشمش کور میشود خوراک گاو و گوسفند و امثال آنهاست لاچو با لام مخفف الف
کشیده و ضم جیم فارسی و بواو مجهول یعنی برو و انجا بمان لافاو با لام مخفف بالف
کشیده و فا بالف کشیده و سکون واو سیلاب را گویند که در کوه و صحرا روان میشود
آن را سیل نیز میگویند [2] لَغاو بفتح لام مخفف و غین نقطه دار بالف کشیده و سکون واو
دهنهٔ اسب را گویند و بفرس قدیم آن را الغام خوانند و بفارسی لگام گویند

[2] لِیخَن بکسر لام مخفف و بیای معروف و بکسر خای منقوطه و سکون نون بمعنی لیل است که گل
و آن آب گل آلوده و تیره را گویند
ع

[2] لَپه رُو بفتح لام و بای فارسی و خفای ها و ضم
رای مهمل و واو بر رو خوابیدن را گویند
که بفارسی آن را دمر خوانند ع



و بعربی لجام نامند لَوَلاو بفتح لام مخفف و سکون واو و لام مخفف ثانی بالف کشیده
و سکون واو گیاهی باشد که بر درخت پیچد و گاه باشد که درخت را خشک کند و بفارسی
آن را پیچه و لبلاب و عشقه خوانند و بعربی حبل المساکین نامند لیلاو بکسر لام مخفف و بیای
مجهول و لام مفخم بالف کشیده و سکون واو آب گل آلوده و تیره را گویند فصل ها
لاره با لام مخفف بروزن پاره یعنی کج است که نقیض راست باشد و زور آوردن تازی
بر خرگوش را نیز گویند که نزدیک شده باشد باو برسد و اینطرف و آنطرف بدواند [2] لاوَه
با لام بروزن ناوه یعنی بردار و آنطرف ببر لاوانه با لام مخفف بالف کشیده و واو بالف
کشیده و فتح نون و اخفای ها چوبها را گویند که بر یکطرف در سراسر میزنند و با میخ
آن را بدر میکوبند که تا آن یکتا در دیگر درست جفت شود و درست بهم متصل گردند [2] لَرمَه
بفتح لام مخفف و بای معجم و سکون رای مهمل و فتح میم و اخفای ها یعنی در حفظ نیست
و در حفظ دارم [3] لِرفَه بکسر لام مخفف و سکون رای مهمل و فتح فا و اخفای ها شعله و رونق
و پاکی را میگویند که از لباس سفید مشاهده میشود [2] لَقَه بفتح لام مخفف و قاف و سکون ها
لگد را گویند که در مقابل مشت باشد لَگره بفتح لام مخفف و سکون کاف فارسی و فتح
رای مهمل و سکون ها یعنی در پیچا که بعربی هسنا خوانند و بترکی برده گویند لَله بفتح هر دو لام
مخفف

[2] لاسامه با لام مخفف بالف کشیده و سین مهمله
بالف کشیده و فتح میم و اخفای ها باران تند و تیز را
گویند که با باد بیاید و بسیار صدمه برساند
ع

[3] لَپه بفتح لام مخفف و بای فارسی و اخفای ها لبالب
گویند چنانچه ظرفی پر از آب شود و مملو گردد این لفظ را
بر او اطلاق میدارند
ع

[2] لَفه دوانه بکسر لام و فتح فا و اخفای ها و ضم دال
مهمل و واو بالف کشیده و فتح نون و اخفای ها حالتی را
گویند که بیک شکم زن اینها را زاید که بعربی
آن را توام خوانند ع



مخفف و اخفای ها دو معنی دارد اول شخصی را گویند که بجهت تربیت اطفال آن را نگه میدارند
و همیشه مشغول تربیت کردن طفل میشود دویم نشانی را میگویند که بر چوب میکنند بجهت
اینکه حساب گم نشود چنانچه شخصی پیش بقال میخواهد جنس بیاورد و چوبها را می آورند و با چاقو
آن را هر روز نشان مینمایند هر نشانی را مبلغی که در میان خودشان معهود میشود قرار میدهند
لَم زَرینه بفتح لام مخفف و سکون میم و فتح زای معجم و کسر رای مهمل و بیای معروف و فتح نون و اخفای ها
آشی را گویند که از عدس میپزند و آن را باصطلاح فرس عدسی میگویند در اصل لم بمعنی
شکم است و زرینه یعنی صاحب زر و از نتیجه این آش را باین اسم موسوم کرده اند که خیلی
منفعت بجهت شکم دارد یعنی شکم را زری می کند و آن را با عسل و روغن میخورند [2] لُورَه بضم لام
مخفف و بواو مجهول و فتح رای مهمل و سکون ها صدای زن فرزند مرده را گویند خصوصاً و هر
صدای که حزن بیاورد و آهسته باشد عموماً و بواو معروف صدای سگ را گویند
و در فارسی زمین سیلاب کنده را گویند لُوشکَه بضم لام مخفف و بواو معروف و سکون
شین و فتح کاف تازی و اخفای ها ساده و صاف را گویند و پسر خوشگل را نیز خوانند لُوقَه بضم
لام مخفف و بواو مجهول و فتح قاف و سکون ها راه رفتنی را گویند که نه دویدن باشد و نه آهسته
راه رفتن بلکه مابین این دو باشد که بعربی آن را هروله خوانند لوگه بضم لام مخفف و بواو

[2] لَنگه بفتح لام و سکون نون و فتح کاف تازی و اخفای ها
پارچهٔ چیت شبیه خلخال و آن را الجه هم گویند
و اغلب اطفال کرباج آن را قبا مینمایند

لواسه بفتح لام و واو بالف کشیده
و فتح سین مهمله و اخفای ها کف دست را گویند ع

لیته بکسر لام مخفف و یای معروف و فتح تای مثناة فوقانی و اخفای ها گل تیره را گویند که آن را در فارسی لای خوانند م

مجهول و فتح کاف تازی و اخفای ها پنبه را گویند لیکنه[3] بفتح لام مخفف و سکون یای تحتانی
و فتح نون و اخفای ها یعنی در اینجا لیوه بکسر لام مخفف و بیای مجهول و فتح واو و اخفای ها
شخص سفید و با عقل و کم شعور را گویند فصل یای تحتانی لای با لام مخفف بالف کشیده و سکون
یای تحتانی بمعنی طرف است چنانچه میگویند لای او یعنی طرف او و پیش او و در فارسی بمعنی
گفتن است میلاید یعنی میگوید و ناله کننده و هرزه گوینده را نیز گویند و گل تیره و سیاه را
نیز خوانند که در ته حوضها و جویها نشیند و در دو شراب و امثال آن را گویند و تای کاغذ
و جامه و ریسمان را هم میگویند همچو یک لای کاغذ و یک لای جامه و یک لای ریسمان
و بعربی طاق خوانند و بمعنی دره کوه هم آمده که فاصله ما بین دو کوه باشد و نوعی از بافته ابریشمی
نیز باشد که در چین و گجرات می بافند لاسائی با لام مخفف بالف کشیده و سین مهمله بالف
کشیده و کسر همزه با یای تحتانی تقلید را گویند که شخصی مقلد دیگری باشد لنگری بفتح لام مخفف
و سکون نون و فتح کاف فارسی و کسر رای مهمله و بیای معروف دوری مسین خیلی بزرگ را
گویند لوراسی بضم لام مخفف و بواو مجهول و رای مهمله بالف کشیده و کسر سین مهمله و یای
معروف نوعی از هندوانه میباشد که دراز است نه مدور لوشای بضم لام مخفف و بواو معروف
و شین معجم بالف کشیده و سکون یای تحتانی یعنی بنفس فرو کشید باب میم فصل الف

ما با میم



ما با میم بروزن جا ماده را گویند که در مقابل نر باشد مال آوا با میم بالف کشیده و سکون
لام مضموم و بعد الف و واو بالف کشیده یعنی خانه آباد زیرا مال خانه را گویند که بعربی بیت
و دار باشد و آوا یعنی آباد و ترکیب شده است در وقت دعای خیر میگویند یعنی خدا خانه ات
آباد کند ماما با هر دو میم بالف کشیده مادر پدر و مادر مادر را گویند بقرینه مقام تفاوت
میشود که بعربی جده گویند مانگا با میم بالف کشیده و سکون نون و کاف فارسی بالف کشیده
ماده گاو را گویند فصل بای فارسی ماپ با میم بالف کشیده و کسر بای فارسی اسم
قحبه بچه خیلی مشهور و حالا الطریق کنایه هر زنی را گویند که همیشه مشغول جنگ و دعوا و معرکه و فحاشی
باشد فصل تای فوقانی مزگت بکسر میم و سکون زای معجم و کسر کاف فارسی و سکون
تای فوقانی مسجد را گویند که بفارسی خانه خدا و بعربی بیت الله خوانند و در فرس قدیم نیز
بامعنی آمده میکت بکسر میم و بیای مجهول و ضم کاف تازی و سکون تای فوقانی تخماخ را
گویند و آن معروف است چیزی است از چوب درشت میکنند بترکیب سر اسپ و دسته
برای او قرار میدهند گاهی برنج را بدان میکوبند و گاهی میخ را بدان بزمین فرو میبرند و همچنین
بکارهای بسیار می آید فصل جیم فارسی میچ بکسر میم و سکون جیم فارسی جانوریست ریزه
که اغلب در پوست گوسفند جا دارد و اگر آدم بگزد جزای اذیت و آزاری دارد و همیشه بر بدن



گوسفند و شتر و گاو و امثال اینها چسپیده و مانند شپش خون خورد و بعربی آن را قراد خوانند
ماچ با میم بالف کشیده و سکون جیم فارسی بوسه را گویند که بعربی قبله خوانند و در فرس
قدیم نیز بهمین معنی آمده ماچ و موچ با هر دو میم بروزن فاچ و فوچ بمعنی بوس و لیس باشد
یعنی بوسید و لیسید چنانچه از عشق کسی مطلوب خود را می بوسد و می لیسد و یا گربه که بچه
خود را و در فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده موچ بضم میم و بواو معروف و سکون جیم فارسی
دو معنی دارد اول بندگاه دست را گویند دوم بمعنی بوسیدن است که خیلی از عشق و شوق
باشد که هم بوسد و هم لیسد فصل حای بی نقطه مزرح بفتح میم و سکون زای معجم
و فتح رای مهمله و سکون حای بی نقطه چوبی باشد مخروطی و دسته باریک بر سر آن نصب
کنند و اطفال ریسمانی در سوراخ یک تخته کوچکی بیرون کشند و آن ریسمان را بر آن
دسته بپیچند و یک طفل تخته را گیرد و یکی دیگر سر ریسمان را هر دو از طرف خود دست را
می کشند که همان چوب مخروطی بزمین افتد صدای خیلی بزرگی مینماید و مدتی چرخ زند
فصل خای نقطه دار موخ بضم میم بروزن شوخ مغز استخوان گوسفند را گویند خصوصاً
و مغز هر چیز را خوانند عموماً فصل دال مهمله محمد بفتح هر دو میم و سکون دال مهمله محمد را
گویند همانا مخفف اوست چنانچه در میان اکراد مشهور است و شیوع دارد که روزی

آنحضرت



حضرت صدیقه طاهره فاطمه علیها السلام از جناب حضرت رسول صلی الله علیه و سلم سوال
نمودند که آیا زبانی غیر از زبان عرب در دنیا هست فرمودند آری بسیار است از آن جمله زبان
کردی هم هست حضرت فاطمه متحیر ماند که آیا زبان کردی چیست درین اثنا دق الباب شد
حضرت صدیقه برخواست که بداند کیست دیدند عربیست بر در ایستاده و میگوید میمکه
محمد نه ماله یعنی ای عمه محمد در خانه است متحیرانه برگشت خدمت جناب رسول عرض کرد که
شخصی بر در ایستاده و میگوید میمکه محمد نه ماله حضرت فرمودند یا فاطمه آن است زبان کردی که
این شخص تکلم بدان کرده و آن جبرئیل است برو در جواب او بگو بلی نه ماله نهره هوت در میمکه هم زبان[2]
کردی خواهر پدر را گویند که عمه باشد چنانچه در جای خود ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی مورد بفتح میم و سکون
واو و فتح رای مهمله و سکون دال مهمله سوهان را گویند و آن معروف است فصل رای مهمله
مر بکسر میم و سکون رای مهمله مرغ خانگی را گویند که ماکیان باشد مرور[2] بضم میم و رای مهمله و بواو
مجهول و سکون رای مهمله نام گیاهی است تلخ که در میان گندم حاصل میشود و هر گندمی که آن گیاه را
داشته باشد نانش سیاه و تلخ میشود و در فارسی از زنجک خوانند مژمور بکسر میم و سکون
زای فارسی و ضم میم ثانی و بواو مجهول و سکون رای مهمله کسی را گویند که چشمش تنگ و کوچک باشد
و همیشه آب از او بیاید مورمور بضم هر دو میم و بهر دو واو مجهول و فتح رای مهمله اول و سکون

۲ یعنی آری در خانه هست م

۲ مُخْر بضم میم و خای منقوطه و سکون رای مهمله یکنوع ثمریست از درخت بن که بران درخت مثل کهربا آویزان میشود آن را در آذربایجان پیدا شود و در عربستان میدهند و فتح صاحب چپ میشود و مخصوص زنهاست که مومیائی فرح را بدان پاک مینمایند در حقیقت بر جای زبان و زیره آن را اسپهان میدارند و آن را کشمش کاوداز میگویند م

رای مهمل ثانی در زیر لب آهسته آهسته با خود حرف زدن باشد و یا خواندن اشعار مرثیه را
گویند از غصه و غم که آهسته آهسته باشد و بفارسی ژکاردن و ژکیدن خوانند فصل
زای معجم میز بکسر میم و بیای مجهول و سکون زای معجم شاشش را گویند که بعربی بول خوانند
و در فرس قدیم نیز بانمعنی آمده است و در فارسی بمعنی میهمان است یعنی شخصی که
بضیافت کسی رود و اسباب میهمانی را هم گفته اند و کرسی را نیز گویند که بر
بالای آن طعام خورند و مخفف تمیز هم هست فصل زای فارسی مَوِیز بفتح میم و کسر واو
و بیای معروف و سکون زای فارسی مویز را گویند که انگور خشک شده باشد و بعربی آن را
زبیب خوانند فصل سین مهمل مَس بفتح میم و سکون سین مهمل مست را گویند که مخفف
اوست و در فارسی پای بند را گویند که کسی را از آن خلاص و نجات مشکل و دشوار
باشد و بعضی گویند بندی باشد که بر پای مجرمان و گناهکاران نهند و بمعنی مهتر و بزرگ
هم هست و در عربی دست مالیدن و دست سودن باشد بر چیزی و بمعنی دیوانگی هم بنظر
آمده است ماس با میم بر وزن طاس مخفف ماست جبا باشد که از شیر درست می کنند
و مخفف آماس هم هست که ورم باشد و در فارسی بانمعنی هم آمده و بزبان هندی ماه را
گویند که عربان قمر خوانند و الماس را نیز گفته اند و آن جوهریست معروف و بعضی گفته اند

٢ مِرِش بکسر میم بمعنی مه و دمه است و در عربیه ضباب گویند ح

٢ که بترکی کشمش گویند م ح

بمعنی الماس



بمعنی الماس عربی است مَرَس بفتح میم و رای مهمل و سکون سین مهمل طنابی باشد از
ریسمان یا ابریشم میان زنند و در روز سگی آن را بحلقه قلاده تازی می بندند و سرار
یا پاره آن را بر دست میگیرند یا بکمر گوش میبندند و تازی را ول می کنند و در عربی
بمعنی طناب و ریسمان باشد که با معنی اول قریب است و کارزار کردن مردم را هم
میگویند در نهایت شدت فصل شین معجم ماش با میم بر وزن لاش غله ایست
ترکیب عدس خوردنش خیلی لذیذ است ماوُش با میم بالف کشیده و ضم واو و سکون
شین چوب دوشاخه را گویند که بدان چوب کج و هر چیز که کج باشد راست کنند مقاش
بفتح میم و قاف بالف کشیده و سکون شین معجم آلتی باشد از آهن که زرگران
و مسگران طلا و مس تفته و آتش را بدان گیرند که بفارسی انبر خوانند و بعربی کلوب
نامند میش بکسر میم و بیای مجهول و سکون شین معجم میش را گویند و بفارسی گوسفند
خوانند فصل فا مارِف با میم بالف کشیده و کسر رای مهمل و سکون فا معرف را
گویند که اسم شخص باشد فصل قاف مِرقِمِرق بکسر هر دو میم و سکون هر دو رای مهمل
و فتح قاف اول و سکون قاف ثانی صدای را گویند که شخص از خشم و قهر در گلو کند
و هیچ حرف نگوید مَطرَق بفتح میم و سکون طای مؤلف و فتح رای مهمل و سکون قاف



چوب خیلی بزرگ را گویند که درویشان بدست گیرند و بعبارت خودشان منتشا خوانند
یا چوبی است که فقیه و طالب العلمی که در مدرسه می نشیند بدست گیرند و این لغت مختص
چوب دستی این دو طایفه اند مَغرَق بفتح میم و سکون غا و فتح رای مهمل و سکون قاف
دو سه نوع از فلزات است که داخل هم مینمایند و جوش میزنند و بکار برند که این
نوع غیر از نوع هفت جوش است که هفت فلزات را با هم ترکیب کنند و جوش زنند
فصل کاف تازی مارمُزوک با میم بالف کشیده و سکون رای مهمل و ضم میم ثانی و زای
معجم و بواو معروف و سکون کاف تازی سوسمار را گویند و آن جانوریست کوچک تر بسیار
دغل رنگ آنها خاکی است و دست و پا دارند و خیلی حرکت سریع می کنند و بسیار فقیر
و بااذیت هستند مَچگ بفتح میم و جیم فارسی و سکون کاف تازی موچ دست را گویند
که بندگاه دست باشد مِرشک بکسر میم و رای مهمل و سکون شین معجم و کاف تازی مرغ خانگی را
گویند که ماکیان باشد مِشک بکسر میم و سکون شین معجم و کاف تازی موش را گویند
که بعربی آن را فاره خوانند و بترکی سیچقان نامند و در فارسی معروف است گویند
ناف آهوی خطاییست و عربان مِسک با سین مهمل خوانند و بفتح میم چه در کردی و چه در
فارسی پوست گوسفندی باشد که درست کنده باشند خواه دباغی شده باشد یا نه

٢ مِرخَک بکسر میم و سکون رای مهمل و فتح خای نقطه دار و سکون کاف تازی بندی است که زنها در وقت قالی بافتن بر روی چوبهای کوتاه کوتاه می بندند و کلافه مینمایند و آن چوبها را آویزان می کنند که در وقت قالی بافتن بدون اشکال در هم نخورد که آن بند را از آن چوبها وا کنند و در قالی بکار برند ح

ودران



و در آن ماست و آب کنند تا بزنند و دوغ شود مَلیچَک بفتح میم و کسر لام و بیای معروف
و کسر جیم فارسی و سکون کاف تازی گنجشک را گویند ظاهرا بعربی آن را صعوه خوانند
مُوچِرک بضم میم و بواو معروف و کسر جیم فارسی و سکون رای مهمل و کاف تازی لرز و رعشه بدن را
گویند که از شدت سردی هوا یا ناخوشی بدن با آدم عارض شود بنوعی که جمیع موهای بدن
راست شود و بعربی آن را قشعریره خوانند میمک بکسر میم و بیای معروف و کسر میم ثانی و سکون
کاف تازی خواهر پدر را گویند که بعربی آن را عمه خوانند فصل کاف فارسی مازِگ
با میم بالف کشیده و کسر زای معجم و سکون کاف فارسی مازوج را گویند و آن ثمر درختی است
که چهارده ثمر قیمتی میگیرد یکی از آن ثمرها مازوج است بجهت دباغی و رنگ کردن لباسها بهتر
از او چیزی نیست در محل خودش که بانه و مریوان و آن ضفعات است یکمن بشهر از او هفت
هزار است بعد از آنکه او را انگلستان میبرند قیمتش یکمن هفت تومان و هشت تومان میشود
و سایر ثمرهای آن درخت نیز قیمتی است ولیکن نه باین قیمت مرغوب ترین آنها مازوج است
که انگلیس نیز از این درخت عیار دبلوط هم از این درخت است مانگ با میم بالف کشیده
و سکون نون و کاف فارسی ماه را گویند که قمر است و در فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده
و بمعنی آفتاب هم بنظر آمده است و بمعنی اول اصح است و بکسر نون در کردی خسته را میگویند

٢ مِلاشِگ بکسر میم و لام و فتح بالف کشیده و کسر شین معجم و سکون کاف تازی مغز سر اطفال هفت هشت روزه را میگویند که هنوز پوست و استخوان بالای آن محکم نشده باشد ایضا لفظ مخصوص مغز اطفال است ح

که از راه رفتن بر شخص وارد شود و باز داشتن وحمل ونقل نمودن چیزی سنگین عارض گردد
مِتنک بکسر میم و تای فوقانی وسکون کاف فارسی بتّه وبیخ درختهای بریده یا غیر درخت
که در صحرا ها دیده میشود مِتُ ومُورِک بکسر میم وضم تای فوقانی و بواو رابطه وضم میم
و بواو معروف وکسر رای مهمل وسکون کاف فارسی مُهره ریزه واسبابهای خوردهٔ
زنانه را گویند مَژگ بفتح میم وسکون زای فارسی وکاف فارسی مغز سر آدمی وحیوانات
وجمیع ذی روح را گویند مُورِک بضم میم و بواو معروف وکسر رای مهمل وسکون کاف فارسی
مُهرهٔ را گویند بگردن ودست ویا کنند زنها فصل لام مَل بفتح میم وسکون لام مخفف
پرنده را گویند مطلقا از هر جنس باشد وبکسر میم گردن را گویند که گردن آدمی باشد یا حیوانات
دیگر مطلقا ودر فارسی مُوی باشد مطلقا اعم از موی سر وموی ریش واعضای دیگر از
انسان وحیوان مال بامیم بر وزن حال خانه را گویند که بعربی آن را دار وبیت خوانند ودر
اصطلاح فرس اسب سواری را گویند ماوُل بامیم بالف کشیده وضم واو وسکون لام مفخم
مجال وفرصت را گویند چنانچه میگویند ماول بده یعنی مجال بده مِنال بکسر میم ونون بالف
کشیده وسکون لام مفخم بچه را گویند که بعربی آن را طفل خوانند و بترکی اشاغ نامند مَنگَل
با کاف فارسی بر وزن منقل که آتش دان باشد و بفارسی آن را کانون خوانند مِیوَزل





بکسر میم وبیای مجهول وکسر زای فارسی وسکون لام مفخم شانهٔ موخشک شده را گویند که در ولایت
فارس آن را میوز انند و زغال میسازند وبجهة آتش قلیان نگه میدارند فصل میم مام بامیم
بر وزن نام بلغت اکراد کرماج وصفحات کردستان عمو را گویند که برادر پدر باشد وبفارسی مادر را
گویند که بعربی والده وامّ باشد مَعلُوم بفتح میم وسکون عین بی نقطه وضم لام مخفف و بواو
معروف وسکون میم معلّم جهودان را گویند که بفارسی آن را میشنه خوانند فصل نون
مان بامیم بر وزن جان زیستن را گویند که زندگی باشد وافادهٔ لفظ جمع را نیز میکند چنانچه
میگویند کردمان یعنی کردیم و باینمعنی در آخر کلمه واقع میشود منفردا آن را استعمال نمیدارند ودر
فارسی بمعنی خانه باشد که عربان بیت خوانند واسباب وضروریات خانه را نیز گویند وهم
بمعنی ماانده که متکلم مع الغیر است در ضرورت بامعنی کردی آن تردیک دارد و بلغت هندی
بمعنی حرمت وعزت وقبول ومقبول باشد مالین بامیم بالف کشیده وکسر لام مفخم وبیای معروف
وسکون نون مالیدن را گویند مامیران بامیم بالف کشیده وکسر میم ثانی وبیای معروف
ورای مهمل بالف کشیده وسکون نون دوائیست باعتقاد اهل کردستان سمیت دارد واکثر
آن را نخورده میمیرد و بیش اهل حکمت نوعی از عروق الصفراست وآن دوائی باشد زرد
رنگ بسبزی مایل باریک وگره دار میشود وگرم وخشک است در چهارم یرقان را نافع است وآن را



بعربی بقلة الخطاطیف خوانند چون بچه پرستوک در آشیان نابینا شود مادر وی شاخی
از مامیران آورده در آشیانه نهد چشم بچه اش بینا گردد مایِن بامیم بالف کشیده
وباشباع یای تحتانی وسکون نون مادیان را گویند مِشن بکسر میم وشین معجم وسکون
نون کسی را گویند که همیشه در بیداری صدای نفس دماغش باید مِنگِن بکسر میم وسکون نون
وکسر کاف فارسی وسکون نون ثانی کسی را میگویند که حرف زدنش اغلب در دماغ باشد
مَیلان بفتح میم وسکون یای تحتانی ولام مفخم بالف کشیده وسکون نون کلمهٔ نفی است یعنی مگذار
ونگذار فصل واو مانگَشو بامیم بالف کشیده وسکون نون وفتح کاف فارسی ودرخفای ها
وفتح شین وسکون واو ماهتاب شب را گویند مَچُو بفتح میم وضم جیم فارسی و بواو مجهول نفی است
بر رفتن یعنی مرو مَرُو بفتح میم وضم رای مهمل و بواو مجهول یعنی مرو تفاوتی که با فارسی دارد
در ضم رای مهمل است که در فارسی بفتح رای مهمل است مَگو بفتح میم وضم کاف تازی و بواو مجهول
دو معنی دارد اول دست افزار وتختهٔ را گویند که جولا هگان نیهای کوچک را در میان آن
نصب کنند وجامه را بدان بافند وآن نیها را ماشوره میگویند ودر فرس قدیم نیز بهمین معنی
آمده وماکو ومکوک نیز میخوانند دویم جاهاست که دزد وقطاع الطریق اسبابها که دزدیده
اند در آنجا پنهان کنند وآن چنان باشد که در شب چیزی را میدزدند چون روز میشود در آنجا

۲ مَریوان بروزن عنوان یکی از بلوکات کردستان است ودر آنجا قریه باسم مهربان مشهور است ودر آنجا دریاچه دارد مسمی بزریوار که آب آن بسیار پاکیزه است

۳ مَیشان محرف مهمان است که بعربی ضیف خوانند





خود رسیده اند همان مسروقی را در کوهی یا در صحرائی پنهان مینمایند وخودشان از دور می نشینند
ومراقبت از آن می کنند اگر چنانچه کسی اتفاقا از آن راه بیاید وآن اسبابها را ببیند اگر
دانستند زور وقوت بر آن شخص دارند می آیند ومانع از بردن اسباب مسروقی میشوند والا
از آن دور که هستند میگریزند مَلَو بفتح میم وضم لام مفخم و بواو مجهول دسته دستههای گیاه وگندم را
گویند که در صحرا می چینند ومی بندند تا خشک شود بعد از خشک شدن آنها را بخانه بکشند
مِیو بکسر میم بر وزن دیو تاک انگور را گویند که درخت انگور باشد ودر فارسی بمعنی موی باشد
که عربان شعر خوانند مِیاو بکسر میم ویای تحتانی بالف کشیده وسکون واو صدای گربه را گویند یعنی
صدائی که از گربه می آید وشنیده میشود جماعت اکراد آن صدا را باین لفظ ترجمه کرده اند والله اعلم
فصل ها مادَه بامیم بر وزن ساده لته وکهنه چند باشد که بر مثال گرد بالشی درهم دوزند وخمیر
نان را بر بالای آن گسترانیده بر تنور زنند و بفارسی آن را رفیده خوانند وکاوک نیز گویند
ودر فارسی نقیض نر است که بعربی مؤنث باشد مارَه بامیم بر وزن چاره عقد را گویند که نکاح
باشد وآن چند عبارتیست در وقتی که زنی را بمردی میخواهند عقد به بندند قاضی ومجتهد تعلیم
وکیل زن ومرد مینمایند وباجرای آن زن بجهة مرد حلال میشود و باری اجهل شده تخم مرغی را گویند
در آشیان ولانهٔ ماکیان میگذارند که ماکیان از آن آگاهی بیابند و بر او می نشینند تخم دیگر میگذارند

مافَه با میم بالف کشیده و فتح فا بروزن نافه زنبیل مانندی باشد که از چوب تر نازک
می بافند و کلک را در آن نهند و از جائی بجائی برند و آن را خیچ در از قد درست کنند
که بسیار کلک در آن بگنجد و بفارسی چوبها را گویند که در پس درخانه نهند تا در وا نشود مافَتَه با میم
بالف کشیده و فتح فا و تای فوقانی و اخفای ها ناخوشی است که بر گوسفند عارض میشود که فرو آورد را
میکشد و از هم از خوردن گیاهی است خار دار و تلخ تا همان گیاه را میخورد و میمیرد و بعضی همان گیاه را
مافته میگویند ماگَه با میم بالف کشیده و فتح کاف فارسی و اخفای ها استفهام است یعنی
مانده و باقی است مالَه با میم بالف کشیده و فتح لام مفخم و اخفای ها چهار معنی دارد اول تخته را
گویند که برزگران بر زمین شیار کرده بکشند تا کلوخهای آن را نرم کند و زمین را هموار
سازد دوم بمعنی افرازی و تخته دسته دار است که گل کاران بدان کاه گل و آهک
و گچ بر دیوار مالند و آن را از آهن نیز میسازند و درین دو معنی در فرس قدیم و جدید
هم آمده سیم بمعنی تخته نازکی است که کوزه گران کوزه را بدان صاف کنند چهارم
سواد و سیاهی میباشد که بر روی زن در وقت آبستنی پیدا میشود و نشانه آبستنی
زن است ماوَه با میم بروزن یاوه میدان و مجال و فرصتی را میگویند که شخص بدیگری
خود میدهد تا فرار کند مَتَّه بفتح میم و تای فوقانی و سکون ها آلتی باشد از پولاد و آهن که نجاران

تخته را بدان



تخته را بدان سوراخ کنند و در فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده و بفارسی آن را
مته گویند و آن مخصوص نجاران نیست گاهی باشد که حکاکان جواهر را نیز بدان سوراخ کنند
و آن را بعربی مثقب خوانند و در فارسی کرمی را گویند که گندم را خراب و نابود کند
و بعربی آن را سوس خوانند مِجَلَّه بکسر میم و فتح جیم تازی و لام مشدد و سکون ها
کاغذی را گویند که بنویسند و جمعی مهر آن را بکنند تا پیش هر کسی برای هر مطلبی برند
معتبر باشد و آن را باصطلاح استشهاد نامچه میخوانند مِرْخَه بکسر میم و سکون رای مهمل و فتح
خای نقطه دار و اخفای ها نفسی را گویند که با صدا در هنگام خواب یا در وقت
دویدن از بینی بر می آید و آن را بفارسی سونانک خوانند مُرْوَچه بضم میم و رای مهمل
و بواو مجهول و فتح جیم فارسی و اخفای ها مور را گویند و آن معروف است که از
جمله حشرات الارض باشد و موریچه تصغیر آن است مَزْگَه بفتح میم و سکون زای فارسی
و فتح کاف فارسی و اخفای ها مغز گردکان را گویند مِشَه بکسر میم و فتح شین معجم
و اخفای ها نفسی را گویند که با صدای آرام چه در خواب و چه در بیداری از بینی آدم
بر می آید و ناخوشی هم هست که عارض اسپ و قاطر میشود و علاوه الاتصال النفس میزند
و آخر الامر کشنده است ۲مُشْتَه بضم میم و سکون شین معجم و فتح تای فوقانی و اخفای ها

۲ و در ترکی بمعنی جنگل است ع



چوبها باشد مدور و درازی آن بقدر یک وجب است که گیوه کشان در وقت ساختن
گیوه گیوه را بدان کوبند و نیز آلتی باشد از برنج و فولاد که استاد کفش دوز چرم را بدان
کوبند مَشْکُوَه بفتح میم و سکون شین معجم و ضم کاف تازی و بواو مجهول و فتح لام مفخم و اخفای ها
مشک و خیک کوچک باشد که ماست و دوغ و یا روغن در آن کنند مِشْکَوَره بکسر میم و سکون
شین معجم و فتح کاف تازی و اخفای ها و ضم کاف تازی ثانی و بواو مجهول و فتح رای
مهمل و اخفای ها نوعی باشد از موش نجاست کننده و بد بوی و کریه منظر و روزها بیرون
نیاید و آن را بفارسی کورموش خوانند مِشْکگیره بکسر میم و سکون شین معجم و فتح کاف
تازی و اخفای ها و کسر کاف فارسی و بیای معروف و فتح رای مهمل و سکون ها پرنده
ایست که از زاغ مرغ گوشت ربا و موش گیر و گورگوره و غلیواج و غلیواژ گویند و زغن نیز
گویند مَگَه بفتح میم و کاف تازی و اخفای ها یعنی مکن که نفی برکردن باشد مَلَه بفتح میم و لام
مخفف و اخفای ها شناکردن را گویند که در آب باشد ۲مَمگَه بفتح میم و سکون میم ثانی
و فتح کاف تازی و سکون ها دو معنی دارد اول پستان را گویند دوم کلمه نفی است یعنی
کارم نداشته باش مَیْخَه بفتح میم و سکون یای تحتانی و فتح خای نقطه دار و اخفای ها
یعنی او را میندار کلمه نفی است نفی از انداختن است میخکه بکسر میم و بیای مجهول و فتح

فا نقطه دار

۲ و بکسر میم سرگردنه را گویند که بالای کوه است ولی نه هر بالای کوهی بلکه بالای کوهی که معبر مردم است گویند ع



خای نقطه دار و کاف تازی و اخفای ها مسمارک را گویند و آن چیزی است که بر پای
آدمی و پرندها بر آید که گوشت خیلی سختی است ترکیب کرده و اگر در پای باز و باشه بر آید
آن را میکشد و چاره ندارد میزَره بکسر میم و بیای مجهول و فتح زای معجم و رای مهمل و سکون ها
دستار و مندیل ملا و شیخ و صوفی و سادات و امثال آن را گویند که بر سر بندند و در
فرس قدیم بها نیز بهمین معنی آمده مَیْگَه بفتح میم و سکون یای تحتانی و فتح کاف تازی و اخفای ها
یعنی کارش نداشته باش مَیْگُزَه بفتح میم و سکون یای تحتانی و ضم کاف فارسی و فتح زای
فارسی و اخفای ها یعنی او را مکش که نفی برکشتن است مِیمگَه بکسر میم و بیای معروف و سکون
میم ثانی و فتح کاف تازی و اخفای ها خطاب است یعنی ای عمه زیرا در کردی ها حرف خطاب است.
و میک خواهر پدر را گویند فصل یای تحتانی ۳تازی با زای معجم بروزن ماضی دو معنی
دارد اول پشت را گویند دوم یعنی میگذاری و در هر دو معنی زبان اورامی است که اکثر اهل
سنندج آن را استعمال میدارند ۲ماسی با میم بالف کشیده و کسر سین مهمل و بیای معروف
بروزن عاصی دو معنی دارد اول ماهی را گویند که بعربی آن را حوت خوانند و بترکی بالغ
نامند دوم یعنی ورم کرده و آماس آورده و در فارسی پاره وا و بیباک را گویند مِزگی بکسر میم و سکون
زای معجم و کسر کاف فارسی و بیای معروف مسجد را گویند که خانه خدا باشد و بعربی جامع

۳ می بکسر میم و بیای مجهول گوسفند ماده را گویند ع

۲ هنگامی بضم دال مهمل عالم ... از اطراف گروهی که بجماعت معروفند ع

مَسی بفتح میم و بکسر سین مهمل و بیای مجهول آهنی ست که سرش را بر ترکیب کف دست
پهن طیار زند و دسته باریک سازند آن درست می‌کنند و بدان خمیر را بهم میزنند و نان هم از
تنور بدان می‌کنند و برون می‌آرند بزرگی آن را ارَسن خوانند مُوسایی بضم میم و بواو معروف
و سین مهمل بالف کشیده و بکسر همزه که بر یای تحتانی واقع شده یهودی را گویند که بر دین موسی علی نبینا
و علیه السلام باشند و این کلمه یای نسبت دارد و کسی را گویند که منسوب بموسی باشد مِیشی
بکسر میم و بیای مجهول و فتح شین معجم و کسر سین مهمل و بیای معروف مرغیست آبی و کبود در
و بزرگ و باشاهین آن را شکار کنند که زکان آن را و قداق خوانند و بفارسی خرچال
نامند و بعضی هم آن را سرخاب و میش مرغ هم گفته اند باب نون فصل الف نا
با نون بروزن جاهای اسباب را گویند و آن معروفست و بفارسی بمعنی آن ست که بعربی
ماء باشد و بترکی سو و بمعنی نای و هم آمده و حلقوم را نیز گفته اند و بمعنی محل و مکان هم آمده
همچو تیزنا یعنی محل تیزی و درازنا یعنی درازی منفردا باین معنی مستعمل نمی‌شود باید در آخر کلمها باشد
نبَرّیا بفتح نون و کسر بای معجم و سکون رای مهمل مشدد و یای تحتانی بالف کشیده یعنی بریده نشد
و رای مهمل مخفف یعنی برده نشد نخریا بفتح نون و کسر خای نقطه دار و سکون رای مهمل و یای تحتانی
بالف کشیده یعنی انداخته نشد ندریا بفتح نون و کسر دال مهمل و سکون رای مهمل مفخم یعنی پاره نشد

ندریا

ن.ش.میخاری بضم میم و سکون خای معجم و کسر رای مهمل و بیای معروف بمعنی ... کسی که ...



نَدُوَریا بفتح نون و ضم دال مهمل و بواو معروف و سکون رای مهمل و یای تحتانی بالف کشیده یعنی
دوخته نشد فصل تای فوقانی ناوِیت با نون بالف کشیده و کسر واو و بیای مجهول و سکون
تای فوقانی یعنی نمی‌شود نابِت با نون بالف کشیده و باشباع یای تحتانی و سکون تای فوقانی
یعنی نمی‌آید نَرَوِیت بفتح نون و سکون رای مهمل و کسر واو و بیای مجهول و سکون تای فوقانی
یعنی زود نَیِت بفتح نون و سکون یای تحتانی و تای فوقانی یعنی نیاید فصل جیم فارسی نِچ
نِچ بکسر هر دو نون و فتح جیم فارسی اول و سکون جیم فارسی ثانی ناله نالی را گویند که بیماران
آهسته آهسته زیر لب کنند فصل رای مهمل نالُوکار با نون بالف کشیده و ضم کاف تازی
و لام مفخم و بواو مجهول و کاف تازی ثانی بالف کشیده و سکون رای مهمل هر چیز بد ترکیب و ناهموار
و بدهیئت و بدخلقت را گویند نَخَشَر بضم نون و فتح خای نقطه دار و شین معجم و سکون رای
مهمل نخود لپه را گویند و آن معروفست نُورنُور بضم هر دو نون و بهر دو واو معروف و فتح رای
مهمل اول و سکون رای مهمل ثانی صدا و آواز سگ را گویند در وقتی که آن را بزنند نیر بکسر نون
و بیای مجهول و سکون رای مهمل نر را گویند و آن معروفست که نقیض ماده باشد بعربی آن را ذکر
خوانند فصل زای معجم نُوزنُوز بضم هر دو نون و بهر دو واو معروف و بفتح زای معجم اول
و سکون زای معجم ثانی صدا و آواز گربه را گویند در وقتی که کسی او را بزند فصل زای فارسی

۲ نِیار بکسر نون و سین مهمل بالف کشیده و بکون رای مهمل
موضعی را گویند از کوه یا غیر کوه که آفتاب در آنجا هرگز
نتابد و بالکسر ریان نتابد و در فارسی نیز بمعنی آمده

ع



نُویِژ بضم نون و بکسر واو و بیای مجهول و سکون زای فارسی نماز را گویند و آن معروفست
که در لغت بمعنی بندگی و اطاعت و سجود و پرستش و خدمتکاری و فرمان برداری باشد و در اصطلاح
طاعت را گویند که بعربی صلوة باشد فصل سین مهمل ناراس با نون بالف کشیده و رای مهمل
بالف کشیده و سکون سین مهمل شخص شرور و خلاف حرکت را گویند که مردم از دست او بستوه
بیایند ناشتاس با نون بالف کشیده و سکون شین معجم و تای فوقانی بالف کشیده و سکون
سین مهمل یعنی نهار نکرده و چیزی نخورده زیرا که ناشتا بمعنی چیز نخوردن و گرسنگی است و سین در
کردی گاهی بجای ضمیر واقع میشود ناوَراس با نون بالف کشیده و سکون واو و رای مهمل بالف کشیده
و سکون سین مهمل وسط هر چیز را گویند که بعربی آن را الجوحه خوانند نَگِیس بفتح نون و کاف فارسی
و کسر یای معجم و بیای معروف و سکون سین مهمل هر چیزی را گویند که در پیش چشم مردم افتاده باشد
و کسی او را هیچوجه دوست نداشته باشد نَگِیس بفتح نون و سکون کاف فارسی و کسر رای
مهمل و بیای معروف و سکون سین مهمل شخص حسود و بخیل را گویند که حسد و بخلش بنوعی باشد
که اگر دیگری چیزی بکسی بدهد و ببخشد او مهموم و مغموم شود و بر وی دشوار آید و گاهی شخصی را گویند
در معاملات سخت باشد فصل کاف تازی ناوُک با نون بالف کشیده و بضم واو و سکون
کاف تازی ناف را گویند و آن معروفست که سوراخ وسط شکم باشد و بفارسی نوعی از تیر باشد

و آن تیری

۲ نِق بکسر نون و سکون قاف لفظ امرست
یعنی حرف مزن که در عربی اسکت گویند



و آن تیری است کوچک و بعضی گویند آلتی ست چوبین و میان خالی که تیر ناوک را در آن گذاشته
میندازند نُقُرچِک بضم نون و قاف و سکون رای مهمل و کسر جیم فارسی و سکون کاف تازی گرفتن
اعضا باشد با دو سر انگشت یا دو سر ناخن دست چنانکه بدرد آید و آن را بفارسی نشگنج
گویند و بعربی قرص خوانند و بترکی چمدک و بتالشی چرپا سند نِمتک بکسر نون و سکون میم و کسر
تای فوقانی و سکون کاف تازی اندک قطره آب و باران و امثال آن را گویند نُوک بضم
نون و بواو مجهول و سکون کاف تازی نخود را گویند و آن معروفست و بواو معروف
سر قلم و سر کارد و خنجر و سنان و خار و امثال آن را خوانند و در روس قدیم نیز باین معنی آمده
نُوتِک بضم نون و بواو مجهول و کسر تای فوقانی و سکون کاف تازی اندوخته را میگویند
که زنها در خانه شوهر پنهانی میکنند نُوک نُوک بضم هر دو نون و بهر دو واو معروف و فتح
کاف تازی اول و سکون کاف تازی ثانی گریه کردن را گویند که اشک از چشم آدم نیاید و این
لغت را اغلب با طفال استعمال میدارند نِینک بکسر نون و بیای معروف و سکون
سین مهمل و کاف تازی اسم غله‌ایست که بعربی آن را عدس خوانند و بترکی مرجمک نامند
و در فارسی نک بفتح اول و ثانی خوانند لفظ کردی و فارسی درین لغت با هم مشابهت
لفظی دارند و آن را در فارسی بلس و بلسن نیز خوانند نِیوک بکسر نون و بیای معروف و ضم نون

ثانیاً دبواو مجهول وسکون کاف تازی ناخن را گویند ودر فارسی آنرا اشم نیز خوانند این لغت
بیشتر اهل صفاهانست سنندج استعمال میدارند فصل کاف فارسی نوگ بفتح نون وبضم
واو وسکون کاف فارسی نمد را گویند وآن معروفست فصل لام نال بانون بروزن
سال نعل را گویند وآن معروفست وبفارسی نای میان خالی را گویند که عربان مغمار
خوانند وقلم نویسنده که ورگها وریشهای باریکی که از میان قلم بیرون می آید وبمعنی
نیشکر هم بنظر آمده است ورودخانه کوچک وجوی بزرگ را نیز گویند ونام مرغکیست کوچک
وبسیار خوش آواز وامر بنالیدن هم هست یعنی بنال ناآل با نون بالف کشیده وبا بالف
کشیده وسکون لام آدم شرور ونارات را گویند فصل میم ناچم با نون بالف کشیده
وکسر جیم فارسی وسکون میم یعنی نمیروم ناخفم با نون بالف کشیده وفتح خای نقطه دار
وکسر فا وسکون میم یعنی نمیخوابم نادم با نون بالف کشیده وفتح دال مهمل وسکون میم یعنی
نمیدهم ناروم با نون بالف کشیده وضم رای مهمل وبواو مجهول وسکون میم یعنی نمیروم نازم
با نون بالف کشیده وزای معجم بالف کشیده وکسر نون وسکون میم یعنی نمیدانم نازم با نون بالف
کشیده وسکون یای تحتانی وکسر زای فارسی وسکون میم یعنی نمیگویم نایکم با نون بالف کشیده
وسکون یای تحتانی وفتح کاف تازی وسکون میم یعنی نمیکنم وبا یای تحتانی نیز بهمین معنی استعمال شود.

که ناکم باشد

[۲] نِکِل بکسر نون وکاف فارسی وسکون لام مفخم اسم قریه ایست از قرای کردستان که در محل شاوره اتفاق افتاده ودر آن قریه مسجد عالی رباست گویند از عهد الله ابن عمر است ودر آن مسجد کلام الله مجید موجود است که خیلی بزرگ وبخط کوفی است ح



که ناکم باشد نالیم با نون بالف کشیده وسکون یای تحتانی وکسر لام مفخم وسکون میم یعنی نمیگذارم
نَتْلِم بفتح نون وسکون تای فوقانی وکسر لام مفخم وسکون میم یعنی نمیگذارم [۲] فصل نون نان شاتن
با نون بالف کشیده وفتح نون ثانی وشین معجم بالف کشیده وسکون نون ثالث چیزیست
که از چوب نازک تر ترکیب طبق سازند اغلب دهات صفحات کردستان مثل مجمعه بر روی
آن نان خورند ودر سنندج حلاو را بدان صاف کنند وآب لعاب او را بگیرند نَوَن بفتح نون
وواو وسکون نون ثانی گاو ودو سال وسه ساله را گویند که هنوز کار باو نکرده باشند وشخم وزراعتی
باو نشده باشد نَوتِسن بفتح نون وسکون واو وکسر سین مهمل وسکون نون ثانی شخصی را گویند
که خیلی تعجیل بجهة خوردن طعام بکند وخیلی طعام دوست وحریص بر طعام باشد نوکن بضم نون
وبواو معروف وبکسر کاف تازی وسکون نون آخر شخصی را گویند که در گریستن اشک نریزد وعوض
اشک ریختن آهسته آهسته صدا بکند فصل واو نَبو بفتح نون وضم با وبواو معروف یعنی
نبود فصل ها نِزگَرَه بکسر نون وسکون زای معجم وفتح کاف فارسی ورای مهمل وسکون ها
بر جستن گلو باشد که آنرا بعربی فواق خوانند وبفارسی زغنگ بروزن پلنگ نامند وزغنگ
نیز گویند وعکه وکلیچه با کاف فارسی هم خوانند نوره بضم نون وبواو معروف وبفتح رای مهمل
مفخم واخفای ها صدای سگ را گویند [۳] نیلَه بکسر نون وبیای مجهول وبفتح لام مفخم واخفای ها چوب.

[۲] نیزِم بکسر نون ویای مجهول وسکون زای مهمل ومیم جایی را گویند که هیچ وقت آفتاب در آن نتابد وهمیشه سایه باشد ح

[illegible] ح

[۳] وبضم نون وواو اسم قریه ایست از قرای کردستان که در نکیر سنخری شهر واقع شده
نیه بکسر نون وبیای معروف وبفتح وا اخفای ها یعنی نیست ح



باشد که بر گردن گاو زراعت کننده نهند وبفارسی آنرا جُنغ خوانند فصل یای تحتانی
ناچی با نون بالف کشیده وکسر جیم فارسی وبیای معروف یعنی نمیروی ناخُوی با نون بالف
کشیده وضم خای نقطه دار وبواو معدوله وسکون یای تحتانی یعنی نمیخوری نادی با نون بالف کشیده
وفتح دال مهمل وسکون یای تحتانی یعنی نمیدهی نارِوی با نون بالف کشیده وسکون رای مهمل وبضم
واو وبیای معروف یعنی نمیروی واگر بیای مجهول باشد غایب است یعنی نمیرود [۲] نهاتی بفتح نون
وها بالف کشیده وکسر تای فوقانی ویای تحتانی یعنی نیامدی باب واو فصل الف
وا با واو بروزن ما بمعنی چنین است چنانکه میگویند وارُوی یعنی چنین رفت وواکَم یعنی چنین
میکنم ودر فارسی بمعنی آتش است همچو مات والعنی آتش مات وبمعنی باز هم هست چنانکه
گویند واکوما یعنی باز نگوما وواکفت یعنی باز گفت وبمعنی گشودن نیز آمده چنانچه گویند
درراواکن یعنی درراباکش وبمعنی دور هم بنظر آمده که نقیض نزدیک است وَشا بفتح واو
وسکون شین معجم ویای تحتانی بالف کشیده یعنی پاشیده شد وِیژیا بکسر واو وبیای مجهول وسکون
زای فارسی ویای تحتانی بالف کشیده یعنی گفته شد فصل تای فوقانی وات با واو بالف کشیده
وسکون تای فوقانی یعنی گفت وات وِیت با واو بالف کشیده وضم تای فوقانی وکسر واو وبیای
معروف وسکون تای فوقانی ثانی شهرت وخبری را گویند که مردم به پنهانی بایکدیگر بگویند

چه صدق

[۲] ناوجی با نون بروزن ساوجی بمعنی میانجی علیاشه که صلح کردن میان دو مدعی باشد گویا محرف اوست ح



چه صدق باشد وچه کذب وِیت وِیت بکسر هر دو واو وبهر دو یای معروف وفتح تای فوقانی
اول وسکون تای فوقانی ثانی دو معنی دارد اول صدای کبک را گویند در وقت خوردن دانه
وچینه که راه میرود وچینه میکند وصدای ملیماید ودوم بمعنی شهرت وخبری باشد که مردم به
پنهانی بایکدیگر بگویند خواه صدق یا کذب فصل جیم فارسی وَچ بفتح واو وسکون جیم فارسی
شاخهای کوچک درخت را گویند که تازه برآید وُرْچ بضم واو وسکون رای مهمل وجیم فارسی
خرس را گویند وآن جانوریست معروف فصل حای با نقطه وَخ بفتح واو وسکون حای
با نقطه لفظیست که بدان گاو را میرانند واغلب برزگرها در وقت شخم بریدن بدان کلمه تکلم
میشوند وگاو را بدان میرانند وُرد بضم واو وسکون رای مهمل ودال مهمل هر چیز ریزه وخورد را
گویند فصل رای مهمل وُرّ بضم واو وسکون رای مهمل مشدد سخن گفتن بمعنی را گویند وُرِوُر بضم
هر دو واو وفتح رای مهمل مشدد اول وسکون رای مهمل مشدد ثانی امر است بر گفتن سخنها
بمعنی وبیهوده یعنی سخن بیهوده وبمعنی مگوی وبا هر دو رای مهمل مخفف امر است بر گفتن
حرف یاواش وپنج گوشی یعنی حرف یواش وپنج گوشی مگوی [۲] فصل سین مهمل وُس
بضم واو وسکون سین مهمل امر است بر حرف زدن یعنی حرف مزن که در عربی اُسکُت گویند
وهم این لفظ کسی میگوید که بر دیگری غالب شود واز روی قهر وغضب باو بگوید [۳] وبمعنی بس

[۲] وُشتُر بضم واو بروزن اشتر لفظاً ومعناً ح

[۳] وبفتح واو ح

آمده که بعربی حب باشد و در فرس قدیم نیز بابنمعنی آمده فصل شین معجم وُش
بضم واو و سکون شین معجم گیاهی است که از پوست آن ریسمان بتابند که در فارسی آن را
شن خوانند و بفتح واو دو معنی دارد اول صدای را گویند که بدان خر بالسند (؟) در حقیقت نفی
از رفتن حرکت دوم بمعنی خوب و خوش باشد چنانکه گویند وشی یعنی خوشی و در فرس قدیم
نیز بابنمعنی آمده و در فارسی بمعنی شبه و مانند است چنانچه گویند شاه وش و ماه وش
یعنی مانند شاه و شبیه ماه فصل قاف واق واق باهر دو واو بالف کشیده و فتح قاف اول
و سکون قاف ثانی صدای غوک و وزغ را گویند و در فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده و بمعنی خود
وزغ و غوک نیز آمده و در کردی صدای روباه را نیز گفته اند وَنَ تَق بفتح واو و نون و تای
فوقانی و سکون قاف میوه ایست که بزرگی آن بقدر نخود است و مغز دار میباشد و ترکی آن را چیلانقوچ
خوانند و بعربی حبة الخضرا نامند فصل کاف تازی وَک بفتح واو و سکون کاف تازی مثل و شبیه
و مانند را گویند و در فارسی وزغ را میگویند که بعربی ضفدع خوانند و معرب آن وق باشد
وازُوک باواو بالف کشیده و ضم رای مهمل و بواو مجهول و سکون کاف تازی مرغ خانگی یک ساله را
گویند که هنوز تخم نگذاشته باشد وُلک بضم واو و سکون لام مفخم و کاف تازی قلبه را گویند
و آن معروف است که متصل است بدل و جگر آدمی و سایر حیوانات فصل کاف فارسی وُزُنگ





بضم واو و کسر زای فارسی و سکون نون و کاف فارسی زانو را گویند و بفارسی فراویز و سجاف
جامه و زینت پوستین که از پوست سمور و غیر آن بر دور دامن و گریبان آستین کنند و بیخ (؟)
و صله را نیز گویند که بر جامه دوزند فصل میم وام با واو بر وزن دام باصطلاح رمالان ایران (؟)
بادام را گویند و در فارسی بمعنی قرض و دین است فصل نون وازبیران با واو بالف کشیده
و سکون زای معجم و کسر بای ابجد و بیای مجهول و رای مهمل بالف کشیده و سکون نون یعنی دست بردار
وَرَن بفتح واو و نون و سکون نون آخر پلی است چوبین که در طرف اورامان واقع است و آن را
از چوب تاک و انگور درست کرده اند و وقتی کسی بر بالای آن میگذرد مثل گهواره که بجنبانی
در جنبش است و حرکت میکند فصل واو وَهاو بفتح واو و هاء هوز بالف کشیده و سکون واو
ندای بعید است وقتیکه بخواهند کسی را از دور صدا کنند این کلمه را باواز بلند میگویند و مخفف
اسم عبدالوهاب هم هست یعنی اکراد عوض اسم عبدالوهاب وهاو میخوانند فصل ها واکه
با واو بالف کشیده بکسر های معجم و فتح کاف تازی و سکون ها یعنی چنین بکن واته با واو بالف کشیده
و فتح تای فوقانی و سکون ها مطلق خبر و شهرت را گویند و بمعنی چنین است نیز آمده وارّه با
واو بالف کشیده و فتح رای مهمل مشدد و سکون ها صدای سگ را گویند در وقت زدن او و شریکی را
نیز گویند که کسی بدیگری قرض میدهد بعد از دو سه روز پس میگیرد و آن چنین است وقتی که شیر



حیوانات رو بکمی میشود و خانه شیر گوسفند و حیوانات شان بقدر آن نمی شود که پنیر و ماست
او بسازند ناچار بخانه دیگر بقرض میدهند بعد از چند روزی پس میگیرند و با شیرهای دیگر که در این
این جمع کرده است بکار میبرد و این قاعده در نصفجات (؟) متداول است واس با واو بالف کشیده
و فتح سین مهمل و سکون ها مخفف واسطه است و بمعنی چنین است نیز آمده واشه با واو
بالف کشیده و فتح شین معجم و سکون ها بمعنی باشه است که قرقی باشد وُرَه بضم واو و فتح رای
مهمل و سکون ها دو معنی دارد اول گرسنگی را گویند که بر شخص غالب شود و توانائی و قدرت
نان خوردن بر شخص باقی نگذارد دوم حرف آهسته زدن را گویند و برای مهمل مشدد چینه را
گویند و بفتح واو و رای مهمل مخفف یعنی بیا و این لغت بابنمعنی اصطلاح رمالان گرد کرماج است
وُراوَه بضم واو و رای مهمل مفخم بالف کشیده و فتح واو ثانی و سکون ها حرف زدن را گویند
که آدم در خواب باشد و بگوید وِینَه بکسر واو و بیای مجهول و فتح نون و سکون ها ظرفی است
مدور و مقعر از چوب نازک تر درست میکنند و ظروفات و اسباب خانه میان
آن میگذارند فصل یای تحتانی وُتی بضم واو و کسر تای فوقانی و بیای معروف یعنی گفت
وَرِی بفتح واو و کسر رای مهمل مشدد و بیای معروف یعنی سگ صدا نمود وُزَنگی بضم واو و فتح
زای معجم و سکون نون و کسر کاف فارسی و بیای معروف رکاب را گویند و آن معروف است

وَتَه بفتح واو و تای فوقانی و خفای ها بعربی آن را خصیه گویند که احتیاج ببیان ندارد و معلوم است و بضم واو اخبارات نهانی را گویند که تازه در میان مردم شایع شده است
وَچه بفتح واو و جیم فارسی و خفای ها بغیره و اولاد و اولاد را گویند و بمعنی وچ هم آمده که سابقا گذشت
صح

وُلمه بضم واو و سکون لام مفخم و فتح میم و خفای ها گوشت زیادی ساق پا را گویند از انسان و ماهیچه دست و پا را گویند از حیوانات و بهمانی این لغت بمعنی ماهیچه مطلق است
صح





وَشاندی بفتح واو و شین معجم بالف کشیده و سکون نون و کسر دال مهمل و بیای معروف
یعنی پاشید وَوِی بفتح واو اول و کسر واو ثانی و بیای معروف عروس را گویند وَهاروی
بفتح واو و هاء هوز بالف کشیده و ضم رای مهمل و کسر واو و بیای معروف یعنی چنین رفت
باب ها فصل الف ها با هاء هوز بر وزن ما در کردی حرف تنبیه است یعنی بیدار
باش و اشاره بقریب و نزدیک هم هست و در این معنی فرس قدیم است و در فارسی بمعنی
اینک باشد که مصغر این است و طپانچه بر روی کسی زدن را نیز گویند و در عربی امر بگرفتن است
یعنی بگیر و سفیدی روی مرغ را هم میگویند هاریا با هاء هوز بالف کشیده و سکون
رای مهمل و یای تحتانی بالف کشیده یعنی خورد شد و مدقوق گردید مثل خورد شدن
گندم که با سنگ آسیا میشود و آرد بعمل می آید هاوسا با هاء هوز بالف کشیده و سکون
واو و سین مهمل بالف کشیده همسایه را گویند که بعربی جیران باشد هَرا با هاء هوز
و رای مهمل مخفف بالف کشیده صدا و آوازی را گویند که از راه دور در میان چند نفر
برپا شود و آوازی را نیز میگویند که در عقب دزد بکنند و برای مهمل مشدد فرار را گویند
چنانچه گویند هرای کرد یعنی فرار کرد و در فارسی هلیله را گویند و آن دوائیست
معروف و گلولهای طلا و نقره را گویند که در زین و یراق اسب بکار برند اعم از لجام

وسینه بند وغیره هرتیا بفتح های هوز ورای مهمل وسکون تای فوقانی ویای تحتانی بالف
کشیده یعنی خسته شد، واین خسته شدن از کثرت دویدن باشد وبجای تای فوقانی
کاف تازی نیز میگویند که هرکیا باشد هلاژیا بفتح های هوز ولام مفخم بالف کشیده
وسکون زای فارسی ویای تحتانی بالف کشیده یعنی خود را دراز کشید هلسا بفتح های
هوز وسکون لام مفخم وسین مهمل بالف کشیده یعنی برخواست هلقرچیا بفتح های هوز
وسکون لام مفخم وکسر قاف وسکون رای مهمل وکسر جیم فارسی ویای تحتانی بالف کشیده
یعنی بهم فرو رفت چنانچه گوشت بروی آتش می افتد وبهم میرود هلگریا بفتح های
هوز وسکون لام مفخم وکسر کاف فارسی وسکون رای مهمل ویای تحتانی بالف کشیده
یعنی برافروخته شد هلکزیا بفتح های هوز وسکون لام مفخم وکسر کاف تازی وسکون زای
معجم ویای تحتانی بالف کشیده یعنی بهم رفت چنانکه موی بر سر آتش می افتد وبهم میرود
هلوا با های هوز بر وزن حلوا لفظاً ومعناً وآن معروفست که آن را از آرد وروغن وشیرینی
درست میکنند هوذیدا بفتح های هوز وواو بالف کشیده وسکون یای تحتانی ودال مهمل
بالف کشیده یعنی آن را دور انداخت هوسیا بفتح های هوز وواو وسکون سین
مهمل ویای تحتانی بالف کشیده یعنی هوشش پراکنده شد وخود را گم کرد چنانچه شخص فقیر
بگفورهم

هزوا [2] با های هوز بر وزن دروا یعنی همچنین هم



بحضور حاکم وبزرگی میرسد خود را گم مینماید ونمیداند چه میگوید وچه می شنود فصل تای فوقانی
هات با های هوز بر وزن مات یعنی آمد ودر عربی نیز بهمین معنی آمده هاوردت با های هوز بالف
کشیده وضم واو وسکون رای مهمل وکسر دال مهمل وسکون تای فوقانی یعنی آوردی هلت بفتح
های هوز ولام مفخم وسکون تای فوقانی راه صعب وسخت وسنگلاخ را گویند هلات بفتح های هوز
ولام مفخم بالف کشیده وسکون تای فوقانی یعنی فرار کرد وگریخت هلامت با های هوز بر وزن
علامت زکام را گویند وآن ناخوشی است معروف که آب دماغ آدمی بواسطه آن جاری میشود
هلمت بفتح های هوز وسکون لام مفخم وفتح میم وسکون تای فوقانی حمله را گویند وآن معروفست
جستن شیر است از خشم بجهة شکار یا رفتن شخصی است از قهر برای دیگری هلمات بفتح
های هوز وسکون لام مفخم ومیم بالف کشیده وسکون تای فوقانی گلوله ای باشد که از سنگ بقدر
یک گردو درست می کنند وآن را صاف مینمایند که اطفال بدان گردکان بازی نمایند
هلیت وپلیت بفتح های هوز وکسر لام مفخم ویای معروف وسکون تای فوقانی وبواو رابطه
وفتح بای فارسی وکسر لام مفخم ثانی ویای معروف ثانی وسکون تای فوقانی آخر سخنان بیمغز
ولاطایل ومزخرف وبیمعنی را گویند که از شخص بظهور میرسد فصل جیم تازی هارد واج با هر دو
های هوز بالف کشیده وسکون رای مهمل وبواو رابطه وسکون جیم تازی شخص بی ادب وهرزه گرد



وخلاف رفتار وچل را گویند فصل دال مهمل هرد بفتح های هوز بر وزن سرد
کوه سخت وصعب وناهموار را گویند بیشتر این لغت را اهالی اورامان وآن صفحات
استعمال میدارند هرایی کرد بفتح های هوز ورای مهمل مشدد بالف کشیده
وسکون یای تحتانی وکسر کاف تازی وسکون رای مهمل ودال مهمل یعنی فرار کرد وگریخت
ورای مهمل مخفف یعنی آواز نمود وداد وفریاد کرد هلیساند بفتح های هوز وکسر لام مفخم
ویای معروف وسین مهمل بالف کشیده وسکون نون ودال مهمل یعنی او را جرانید
فصل رای مهمل هر با فتح های هوز بر وزن خر لفظاً ومعناً وآن معروفست که
بعربی حمار خوانند وبترکی اشک نامند وافاده تاکید ومعنی حکم نیز میکند چنانچه
میگویند هرارونم یعنی حتماً میروم وهروا الکم یعنی بیقین چنین میکنم ودر فارسی کلمه ایست
که افاده معنی عموم مینماید همچو هرجا وهرکس ومانند آن ودانه هم هست درمیان گندم
میروید خوردن آن ضرر دارد بنابراین آن را از گندم جدا مینمایند ولغت پهلوی بمعنی
کننده باشد که فاعل است ودر عربی بمعنی ناخوش ومکروه شمردن وخوب
ندانستن باشد وبرای مهمل مشدد بمعنی گل است که بعربی طین خوانند هار با های
هوز بر وزن خار مطلق دیوانه را گویند عموماً وسگ دیوانه وهرکسی که از گزیدن آن
سگ دیوانه



سگ دیوانه شود وبمیرد گویند خصوصاً ودر فرس قدیم نیز بمعنی اولش آمده
ودر فارسی هر چیزی را گویند عموماً که از پی هم بتوالی یعنی پی در پی درآمده باشند
وزیر وبالا وپهلوی هم درآرند ومروارید ولعل ویاقوت وامثال آن را گویند
که در یک رشته کشیده باشند خصوصاً وگردن ومهرهای گردن حیوانات را نیز گفته اند
وفضله انسان وحیوانات دیگر را نیز میگویند وبمعنی گوشت گندیده وبدبو هم
بنظر آمده هاواز با های هوز بالف کشیده وواو بالف کشیده وسکون زای
مهمل لفظیست که با آن داد وفریاد واظهار ظلم وتشکی مینمایند هنگور بفتح های هوز
بر وزن انگور لفظاً ومعناً وآن معروفست که بعربی عنب خوانند هور با های
هوز وسکون واو بر وزن جور ابر را گویند که بعربی سحاب باشد وبضم واو کاسه
وکوزه گلین را گویند در وقت درست کردن وبضم های هوز وبواو مجهول ظرفی
باشد از بند بافته که چیزها در آن کنند وآن را بفارسی تایچه خوانند وجوال
نیز میگویند هواز بفتح های هوز وواو بالف کشیده بر وزن بهار جایی را
گویند که ایلات واحشام در فصل تابستان بعلت گرمی هوا از گرمسیرات بدانجا
حمل ونقل کنند تا هوا کمی سرد شود وبعد از آن بگرمسیرات دوباره نقل نمایند

و بعربا آن را مصحف خوانند هوسار بفتح های هوز و سکون واو بروزن اخبار
لفظاً و معناً و آن معروفست هوناگر بضم های هوز و بواو مجهول بکسر لام مفخم و بیای
معروف و بفتح کاف تازی و سکون رای مهمل کره خر را گویند که هنوز پالان به پشت
او ننهاده باشند و در فرس قدیم هونگره اسپی را گویند که هنوز زین به پشت او
ننهاده باشند هویر بفتح های هوز و کسر واو بروزن خمیر لفظاً و معناً و آن معروفست
که بعربا عجین خوانند هیسر بکسر های هوز و بیای مجهول و کسر سین مهمل و سکون رای مهمل
فاطر را گویند که استر باشد ۳ فصل زای معجم هاز با های هوز بالف کشیده و سکون
زای معجم علفیست کوهی که برگ آن پهن است بخامی خورده نمی شود زیرا اگر آنرا بخامی بر
زبان بزنند و بخورند مثل تیغ سر زبان را میبرد و آنرا می آرند اول در آب جوش
ریخته پخته آش میکنند و زهرش میگیرند بعد از آن آش از او میسازند و از برگ
آن دولمه نیز میسازند ۲ فصل زای فارسی هاژ با های هوز بالف کشیده و سکون
زای فارسی واله و سرگشته و حیران را گویند و در فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده
و در فارسی هر چیز زبون و زشت و بد را گویند و شخصی را نیز گویند که از حیرت
بر یکجای فرومانده و خاموش شده باشد هاژ و واژ با های هوز بالف کشیده
و سکون زای فا

۲ هیوَر بکسر های هوز و بیای مجهول و فتح واو و سکون رای مهمل برادر شوهر یعنی مرد زن را برادر شوهرش را هیور گویند ع

[illegible]

۲ هوز بضم های هوز و بواو مجهول و سکون زای معجم اوبه ایل و طایفه را گویند و آن قاعده ایلات است که هرچند خانواری در یکجا جمع میشوند و چادر میزنند هیز با های هوز مکسور و بیای مجهول و سکون زای معجم قوت و زور بدن را گویند و آنرا گیک با کاف فارسی نیز خوانند ع



و سکون زای فارسی و بواو رابطه و واو بالف کشیده و سکون زای فارسی آخر
این لغت از توابع است بمعنی ژولیده و واله و سرگشته و حیران است فصل
سین مهمل هَس بفتح ها و سکون سین مهمل دو معنی دارد اول هرچیز غلیظ را گویند
از قبیل ماست و شیره و عسل و امثال آن دویم مخفف هست است هرس
بفتح های هوز و رای مهمل و سکون سین مهمل برگندها و تختههای برف را گویند که از کوه
بجهة حرارت آفتاب جدا شود و سرازیر بیاید که آن تختههای برف تا بدامن کوه
میرسد بیشتر از یک کوه میشود و هر چیز در جلو آن واقع شود چه از درخت و چه از سنگ
و چه از انسان و حیوانات از ریشه کش میکند میبرد گاهی آنرا برمیدارد و بفارسی
آنرا بهمن خوانند و کنایه از صدمه واقعه خیلی زیاد هم هست که بر شخص وارد شود هراس
بفتح های هوز و رای مهمل بالف کشیده و سکون سین مهمل غصه و عاجزی و ترس و بیم را
گویند و بفارسی نام درختیست خاردار و بمعنی ترس و بیم نیز آمده فصل شین معجم
هِش بکسر های هوز و سکون شین معجم لفظیست که بدان سگ را بر سگ دیگر جری
میکنند و بفتح اول در فارسی بمعنی رفتن باشد که نقیض آمدن است و بمعنی گل و لای
هم آمده است هوش بفتح های هوز و سکون واو و شین معجم صحن و فضای خانه را



گویند که حیاط باشد و در فارسی بمعنی کر و فر و خودنمائی باشد هیش بکسر های هوز
و بیای مجهول و سکون شین معجم چوبی باشد که گاو آهن را بدان نصب سازند
و زمین را بدان شیار کنند و آن را بفارسی قلبه خوانند و خود همان آهن را
نیز گویند که زمین را بدان شیار کنند و در فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده فصل
کاف تازی هلورک بفتح های هوز و ضم لام مخفف و بواو مجهول و کسر رای
مهمل و سکون کاف تازی دو ریسمان را گویند که دو شکی را بر آن نصب نمایند
و بر درخت یا امثال آن آویزند و اطفال را در آن خوابانیده و جنبانند
تا بخواب روند و آن را بفارسی گازه خوانند و باصطلاح ارجوحه نیز میگویند ۲
فصل کاف فارسی هرگ بفتح های هوز و کسر رای مهمل و سکون کاف فارسی
خاک با آب آمیخته را گویند که بفارسی آنرا گل خوانند و بعربا طین خوانند هنگ
بفتح های هوز بروزن سنگ زنبور عسل را گویند که بعربا آنرا نحل خوانند و در فارسی
چند معنی دارد ۱ تمکین و وقار باشد ۲ قصد و اراده و آهنگ طرفی و جای ۳ غار و شکاف
کوه باشد ۴ وزن و مقدار هر چیز ۵ زور و قوت و قدرت را گویند ۶ بمعنی بسیار
و وافر و فراوان باشد ۷ نگاه داشتن و غمخواری کردن ۸ زیرک و عاقل و دانائی و هشیاری
باشد

۲ هلهگوک بفتح های هوز و لام مفخم و ... و ضم کاف تازی و بواو مجهول و سکون کاف تازی نام گیاهیست که در زیر برف میروید وقتی که برف آب میشود و بهار میشود همان گیاه پیدا میشود بیخ آن بسیار رنگین مانند پرده سیاهی روی آن است چون آن پرده را بر میدارند سفید است و برگ آن برگ تنگ مانند ... خوش طعم است
هوک بضم های هوز و بواو مجهول و سکون کاف تازی خوش حالی و خوش دماغی را گویند ع



باشد ۹ قوم و قبیله و لشکر و سپاه را گویند ۱۰ ضرب و صدمه و آسیب و آزار باشد
۱۱ دم آبا که خورند و بمعنی زکام و هوا از ده کی هم هست هورِنگ بفتح های هوز
و سکون واو و کسر رای مهمل و سکون نون و کاف فارسی سقرافیست که پشم گوسفند را
بدان میبرند فصل لام هال با های هوز بالف کشیده و سکون لام مفخم هرجای سخت را
گویند از کمر کوه عموماً و اسم کمر کوهی است که خیلی سخت و صعب است و از آنجا سواری گذشتن
دشوار است و در طرف لورستان است و مشهور بهال کوشه میباشد و دندانی را نیز
گویند از خوردن غوره و سایر ترشی ها سست شده و از کار افتاده باشد و بمعنی قرار
و آرام هم آمده در بمعنی فرس قدیم است و در فارسی فیل را گویند و آن معروفست
از زدودیه عاره است و آن میلها را نیز گویند که بجهة چوگان بازی در دو سر میدان
از سنگ و گچ سازند هاومال با های هوز بالف کشیده و سکون واو و میم بالف کشیده
و سکون لام مفخم هم خانه و هم شان و هم کار را گویند هسبل بفتح های هوز و کسر سین مهمل
و بیای مجهول و سکون لام مفخم آب گیر و تالاب و استخر را گویند هسنگل بفتح های هوز
و سکون نون و کسر کاف فارسی سکون لام مفخم پهلوی هرچیز را گویند هول بفتح های هوز
و سکون واو و لام مفخم سعی و کوشش و تلاش را گویند و بمعنی ترس و بیم نیز آمده و درین معنی آخر

ورس قدیم است هَوال بفتح های هوز و واو بالف کشیده و سکون لام مفخم شهرت
و خبر را گویند فصل میم هام با های هوز بر وزن نام یعنی هستم هل اسم بفتح های هوز
و سکون لام مفخم و فتح الف و کسر سین مهمل و سکون میم یعنی بر منجرم ۲ هوریشم بفتح های هوز
و سکون واو بر وزن ابریشم لفظاً و معناً و آن معروفست فصل نون هادین با های هوز
و کسر واو و بیای معروف و سکون نون نانستان را گویند که بعربی اصیف خوانند هرجن
بفتح های هوز بر وزن ارجن لفظاً و معناً و آن معروفست که درخت بادام تلخ باشد هسان
با های هوز بر وزن فسان لفظاً و معناً و آن سنگی باشد که کارد و شمشیر و تیغ و امثال آن
بدان تیز کنند و آنرا بفارسی سوهان نیز گویند هلتقان بفتح های هوز و سکون لام
مفخم و فتح تای فوقانی و قاف بالف کشیده و سکون نون رجستن و رقص نمودن را گویند که از
کثرت عیش و طرب باشد هلماتان بفتح های هوز و سکون لام مفخم و میم بالف کشیده و تای فوقانی
بالف کشیده و سکون نون بازیست که اطفال با گردو می کنند و بفارسی آنرا اسلوی رودرن
بدخوی خوانند هلوکان بفتح های هوز و ضم لام مخفف و بواو معروف و کاف تازی بالف کشیده
و سکون نون نام بازیست مر اطفال را و آن چنان باشد که دو چوب بیاورند یکی بزرگ
بمقدار یکدست و دیگری کوچک بقدر یک قبضه و هر دو سر چوب کوچک را تیز کنند و بر زمین گذارند
و چوب بزرگ را

۲ هلاله برم بفتح های هوز و لام مفخم بالف کشیده
و فتح لام مفخم ثانی زیر خفای ها و کسر بای معجم
و رای مهمله و سکون میم نوعیست از لاله و گلهای
که ساق آن بقدر یک گز زیاده بلند میشود و گل آن
سر ازیر میشود و برنگ کاکلی بر شاخه او
گیاه چند رست و بر هر شاخه گلهای متعدد
میباشد که همه روز زمین میباشند ح



و چوب بزرگ را بر سر آن زنند تا از زمین بر خیزد فی الحال چوب بزرگ را بر آن زنند تا براه
دور رود و شخصی چنان دور ایستاده است اگر آن را گرفت بازی از اوست والا بر داشته چند از دو
و چوب درازی بعرض بر زمین گذاشته اند اگر آن شخص در اثنای انداختن بر آن چوب زند
بازی را برده باشد والا فلا و این بازی را در خراسان کال چینه و لاو بازی و در جای
دیگر پله چوب گویند و بفارسی دو دانه خوانند و غوک چوب نیز گویند و باصطلاح فرس عوام
الک دلک نیز خوانند همیان بفتح های هوز و کسر میم و بیای معروف و سین مهمل بالف کشیده
و سکون نون یعنی دو باره که بعربی ایضاً خوانند هنگرین بفتح های هوز و سکون نون و کاف فارسی
و کسر واو و بیای مجهول و سکون نون عسل را گویند و آن معروفست که از نحل بعمل آید ۲ هستیوان
با های هوز بر وزن دیوان لفظاً و معناً فصل واو هو بفتح های هوز و سکون واو ندای
قریبست و گاهی ندای بعید هم هست و از برای آگاهانیدن و خبردار کردن نیز آمده و در این
معنی فرس قدیم است و در فارسی زرداب و ریمی را گویند که از زخم و جراحت برمی آید
و آب زرد بدن زخم و جراحت را نیز گفته اند و در کردی نیز باین معنی آمده و بفتح واو دو زن
باشند که یک شوهر داشته هر یک مر دیگری را هو گویند و در فارسی بنانج خوانند و بعربی ضره
نامند و بزیادتی های هوز در آخر هم بنظر آمده که هوه باشد هاتو با های هوز بالف کشیده و فتح

۲ وارو حرف انگبین است هوشخان
بفتح های هوز و کسر واو و سکون شین معجم و خای نقطه
دار بالف کشیده و سکون نون صندوقچه نیز را
گویند و آن جائیست که اسباب و ...
خانه را در آنجا نگاه دارند هین بکسر های
هوز و بیای معروف و سکون نون بمعنی
از جا شد که بعربی آن را مین خوانند
و ... گویند ح



تای فوقانی و سکون واو یعنی برگشت و دو باره آمد هارو با های هوز بالف کشیده و بضم رای
مهمل و بواو معروف آسمانه دهن را گویند و در فارسی نام زن اندروس است و آن زن
جزیره داشت در میان دریا و شبها آتش افروختی تا اندروس بفروغ آتش شناکنان آمدی
و پیش او رفتی از قضا یک شب بادی تند وزید و آتش را بکشت و اندروس در میان دریا گم شد و بمرد
هالو با های هوز بالف کشیده و ضم لام مفخم و بواو مجهول دیگ کلی کوچک را گویند که از دو طرف دو
دسته دارد و در ریسمانی بدان دستهایش محکم کنند و آن دیگ را از دبات بر آرمات میکنند
دلشهری آورند و خالو را نیز میگویند که برادر مادر باشد هاوناو با های هوز بالف کشیده و سکون
واو و نون بالف کشیده و سکون واو آخر هم اسم را گویند که ترکی اداش باشد هستاو بفتح های
هوز و تای فوقانی بالف کشیده و سکون واو آفتاب را گویند که بعربی شمس خوانند و بشیر گرد کرباج
این لفظ را باینمعنی استعمال میدارد هستیو بفتح های هوز و کسر تای فوقانی و بیای معروف
و سکون واو یتیم را گویند و آن معروفست که طفل بی پدر باشد هشتالو بفتح های هوز و سکون
شین معجم بر وزن شفتالو لفظاً و معناً و آن میوه ایست معروف بغایت پر آب و شیرین میباشد
هلو بفتح های هوز و بضم لام مفخم و بواو معروف مرغیست بغایت بزرگ و تیز چنگ و با قوت
که آنرا اعقاب خوانند و بضم ها نوعیست از شفتالو که خیلی شیرین و بی جرم میباشد همرو بفتح های
هوز و سکون میم



هوز و سکون میم و ضم رای مهمل و بواو مجهول امرود را گویند و آن میوه ایست معروف که عربان کمثرا
خوانند هنگاو بفتح های هوز و سکون نون و کاف فارسی بالف کشیده و سکون واو مسافت
مابین یا بهار را گویند در وقت راه رفتن و بفارسی آنرا گام خوانند فصل ها هاره
با های هوز بر وزن چاره دست اکس را گویند و آن معروفست و بمعنی دیوانه هم آمده یعنی
این انسان یا این حیوان دیوانه است هاریه با های هوز بر وزن جاریه جانوریست که اغلب
بر درخت سیب مثال عنکبوت می بندد آنچه برگ همان درخت است میخورد و اصلاً ثمر او را باقی نمیگذارد
و آن را باصطلاح عوام فرس لیسه میخوانند ۲ هاله با های هوز و لام مفخم بر وزن لاله انگور ترش بار نرسیده را
گویند که آن را باصطلاح قوره خوانند و در فارسی خرمن ماه را گویند و آن حلقه و دایره ایست
که شبها از بخار بدور ماه بهم میرسد چنانکه ماه مرکز آن میگردد و میگویند هر وقت این خرمن
بدور ماه بیفتد علامت بارانست ۲ هراگه بفتح های هوز و رای مهمل بالف کشیده و فتح کاف
تازی و اخفای ها یعنی فرار کن و بدو و بگریز هرالیه بفتح های هوز و سکون رای مهمل و کسر الف
و بیای معروف و فتح سین مهمل و اخفای ها یعنی همین حالا چنانچه میگویند هرالیه تنیم یعنی همین حالا
می آیم هرشه بفتح های هوز و رای مهمل و شین معجم و اخفای ها تهدید و تخویف و ترسانیدن کسی را
گویند زبانه و سکون رای مهمل در فارسی عشقه را گویند و آن گیاهیست که بر درخت پیچد هزنه

۲ هاژه با های هوز بالف کشیده و فتح
زای فارسی و اخفای ها صدای آب
و باد را گویند و آن معروفست
ح

۲ هاوله با ها و واو بر وزن آبله لفظاً
و معناً و آن دانه دانه زخمیست که بر روی
اطفال پیدا میشود و گاهی در بعضی از
اطفال جای آن بصورت باقی
میماند و ...
در عربی مجدر میگویند
ح

بفتح های هوز وسکون رای مهمله وفتح لام مخفف واخفای ها جانوریست خیلی کوچک که
بقدر زنبور عسلی میشود وکوژ پشتست وپاهای بسیار دارد وچون دست بجهت او می برند
خود را گلوله میکند بنوعی که کسی نمیداند این جانورست وذی روحست یا جانور نیست
هَرْمَلَه بفتح های هوز وسکون رای مهمله وفتح میم ولام مفخم واخفای ها گل خطمی را گویند وآن
گلیست معروف وباین معنی بجای رای مهمله لام مفخم نیز میگویند واسم قاتل حضرت علی اصغر
هم بوده هَزَرْبِیَه کَیفِیلَه بفتح های هوز وسکون زای معجم وکسر بای ابجد وفتح یای تحتانی واخفای ها
وکسر کاف تازی ویای مجهول وکسر فا ویای معروف وفتح لام مخفف واخفای ها نام رستنی است
دوائی وآن باغی وصحرائی دارد باغی را مرزه گویند وآن سبزیست که با طعام خورند
وصحرائی را بعربی سعتر خوانند گرم وخشکست بفارسی آن را راوش خوانند
وبترکی آن را کاکلیک اوتی نامند والله اعلم هَسارَه بفتح های هوز وسین مهمله با الف
کشیده وفتح رای مهمله واخفای ها ستاره را گویند که بعربی آن را کوکب ونجم
خوانند هَسُونَه زَرِینَه بفتح های هوز وبضم سین مهمله وبواو معروف وفتح نون واخفای ها
وفتح زای معجم وکسر رای مهمله ویای معروف وفتح نون واخفای ها قوس وقزح را
گویند که بفارسی آن را ترسه خوانند ونوسه بروزن بوسه نیز میگویند ودر

اصطلاح



اصطلاح کمان رستم وکمان بهمنش نیز میگویند واین لغت بجای هسونه هساره نیز
میخوانند که هساره زرینه باشد هَگَبَه بفتح های هوز وسکون کاف فارسی وفتح بای
معجم واخفای ها خرمن کوچک را گویند هَل پَرَه بفتح های هوز وسکون لام مفخم وفتح
بای فارسی ورای مهمله واخفای ها یعنی برجه ورقص کن هَل تَرَه بفتح های هوز وسکون
لام مفخم وکسر تای فوقانی وفتح رای مهمله واخفای ها یعنی کم شو ودور شو هَلَسَه بفتح های
هوز وسکون لام مفخم وفتح سین مهمله واخفای ها یعنی برخیز وپا شو که بعربی قم میگویند وترکی را
در خوانند هِلَکَه بکسر های هوز وسکون لام مخفف وفتح کاف تازی واخفای ها تخم مرغ
گویند که درعربی بیضه خوانند وبترکی یمرته نامند وبفتح های هوز یعنی پشت اطراف کن
ویا دامنها را بالا زن هَلمَه بفتح های هوز وسکون لام مفخم وفتح میم ولام مفخم تانی واخفای ها
گل خطمی را گویند وآن معروفست وبجای لام مفخم اول رای مهمله نیز گفته میشود هَلُوچَه
بفتح های هوز وضم لام مفخم وبواو معروف وفتح جیم فارسی واخفای ها آلوچه را
گویند وآن میوه ایست معروف هَلِیسَنه بفتح های هوز وکسر لام مفخم ویای معروف
وکسر سین مهمله ویای مجهول وفتح نون واخفای ها یعنی ابر از برخیزان لفظ امرست از
برخیزانیدنست هُمَه بضم های هوز وفتح میم واخفای ها خمره کلان بزرگ را گویند هَنا

هَلَه کَلانَه بفتح های هوز ولام مخفف وبجای ها وضم کاف فارسی ولام مخفف ثانی بالف کشیده وفتح نون واخفای ها جانوریست کوچک پاهای بسیار دارد وقتی که دست بر او برند لوله میشود وبهم میچسبد ودر اصطلاح عوام فرس آن را خرخاکی گویند صح



بفتح های هوز ونون بالف کشیده وفتح سین مهمله واخفای ها نفس را گویند هَنجِینَه بفتح های هوز
وسکون نون وکسر جیم تازی وبیای معروف وفتح نون ثانی واخفای ها درخت وشاخه درختها را
گویند که در فصل تابستان می برند وقطع مینمایند ودر کوه می اندازند تا خوب خشک شود ودر اواخر
پاییز آن را بخانه میکشند هَنِی گُولَه بفتح های هوز وکسر نون مشدد ویای معروف وضم کاف
تازی وبواو مجهول وفتح لام مفخم واخفای ها هندوانه کوچک نارس را گویند هَوَه بفتح های
هوز وواو واخفای ها دو زن را گویند که یکشوهر داشته باشند وهر یک مر دیگری را هوه
گویند وبا یا نیز استعمال میشود وبفارسی بناغ خوانند هَوانَه بفتح های هوز وواو بالف کشیده
وفتح نون واخفای ها انبانه وهمیان را گویند وآن معروفست پوستی باشد درست از
گوسفند بر می آرند وغربا ودهقانی ارزان بعمل می آورند هُوجَنَه بضم های هوز وبواو مجهول وفتح
جیم تازی وفتح نون واخفای ها بند زیر جامه وتنبان را گویند وآن معروفست هُوشَه
بضم های هوز وبواو مجهول وفتح شین معجم واخفای ها خوشه انگور وغیره را گویند وبواو
معروف خود نمائی وخودستائی وتعریف از خود کردن وتغرغر وتکبر را گویند هُولَه بضم
های هوز وبواو معروف وفتح لام مفخم واخفای ها جانوریست کوچک که در میان باغچه ها پیدا
میشود وبیخ گل وهر چیزی که در باغچه است میخورد وبتدریج آن را خشک مینماید وبواو مجهول گویند

گندم را

واه کشیدن را هم گویند که در وقت غصه وحسرت واندوه بر آرند صح

وهوه با دو واو در فارسی نیز میگویند ودر کلام این لغت کردی محرف فارسی است صح

وبفارسی آن را روبخو خوانند ودر عربی ارضه گویند صح



گندم را گویند با کاه وآن معروفست کاو را بر خرمن گندم می بندند وبر او میگردانند بقدری
که گندم از کاه جدا شود هِیلانَه بکسر های هوز وبیای مجهول ولام مفخم بالف کشیده وفتح نون واخفای
ها آشیانه مرغان را گویند عموما وآن را بفارسی کابک خوانند فصل یای تحتانی هادُوری
با های هوز بالف کشیده وضم واو وسکون رای مهمله وکسر دال مهمله ویای معروف یعنی اورا
آورد هَرکارِی بفتح های هوز ورای مهمله وکاف تازی بالف کشیده وکسر رای مهمله ثانی ویای
معروف کل کاری را گویند که ساختن خانه وبیوتات باشد هَمزَگی بفتح های هوز وسکون
میم وفتح زای معجم وبای ابجد وکسر کاف فارسی ویای معروف یکیست از جمله انواع اثمار
درخت مازوج که چهار دو ثمر میدهد یکی از آنها اینست هَنِّی بفتح های هوز وکسر نون مشدد
ویای معروف هندواز را گویند بزبان اهل حجاز آن را حَب خوانند وزبان
عراق بغداد رکی نامند ودر کردی زیادی دال مهمله استعمال میدارند که در پاین نون دال
واقع میشود که هندی باشد هِیرِی بکسر های هوز بر وزن خیری کلمه ایست که کسی را بطریق تنگ
وافتضاح بدان میرانند یعنی دور شو ودر فارسی بر وزن ومعنی خیریست وآن گلی باشد
معروف که شبها بوی خوش کند باب یای تحتانی فصل الف یارما با یای تحتانی
بالف کشیده وفتح رای مهمله ومیم بالف کشیده ساق خیار وخربزه وهندوانه وامثال آنها را گویند

هیچوی بکسر های هوز ویای تحتانی وضم جیم تازی وبکسر واو ویای تحتانی کشیده حوصله کردن زن را گویند که پیش از شیر خوردن بچه گویا لفظ مربوطش در فارسی نامزد کردن است صح

که در وقت سبزی در بساتین بر روی گرده دراز میشود و ثمر میدهد **یاوا** با یای تحتانی بالف کشیده
و واو بالف کشیده بمعنی رسید غالبا اهالی اورمان صفحات سنندج این لفظ را بمعنی
استعمال میدارند **یوحا** بضم یای تحتانی و بواو مجهول و حای بی نقطه بالف کشیده کنایه از شخص
شکمی است که بسیار طعام بخورد **فصل** سین مهمل **یانس** با یای تحتانی بر وزن طاس نومیدی را
گویند و در عربی نیز بهمین معنی آمده و بمعنی هراس هم هست **فصل** شین معجم **یواش** بفتح
یای تحتانی و واو بالف کشیده و سکون شین معجم آهسته و آرام را گویند **فصل** واو **یاو** با یای
تحتانی بالف کشیده و سکون واو تب و حرارت را گویند که از ناخوشی بر شخص عارض شود
**یارو** با یای تحتانی بالف کشیده و ضم رای مهمل و بواو مجهول کلمه ایست که در جای فلان استعمال
میدارند **فصل** ها **یانیچه** با یای تحتانی بالف کشیده و کسر نون و بیای مجهول و فتح جیم فارسی
و اخفای ها بمعنی یعنی چه **یاوره** با یای تحتانی بالف کشیده و فتح واو و رای مهمل و اخفای ها
پرده ایست از گوشت و پوست که بر دور بچه دان زن می پیچد بعد از آنکه بچه بوجود می آید و تولد
میشود همان پرده از دور بچه دان جدا میگردد و بیرون می آید بعضی از اوقات تاخیری در
بیرون آمدن آن پرده میشود یک روز تا دو روز بیرون نمی آید و بواسطه بیرون نیامدن آن
زحمت و اذیت بزن میرسد و بعضی وقت هیچ بیرون نمی آید و باعث هلاکت زن

[illegible]





خواهد شد هکذا اسمعت من النسوان القابلات والله اعلم بحقیقة الاحوال **یگانه** بفتح یای تحتانی
و کاف تازی بالف کشیده و فتح نون و اخفای ها خوک نر را گویند که جفت خوک ماده باشد
که بفارسی گراز و کاس خوانند و گراز و دراز را نیز گویند **یگاوه** بفتح یای تحتانی و کاف تازی
بالف کشیده و فتح واو و سکون ها آشی است ترکیب پلاو از بلغور بسازند از برنج هم میسازند
**یوزه** بضم یای تحتانی و بواو مجهول و فتح زای فارسی و سکون ها چرمی را گویند که می بافند و بر حلقهای
چوبها که برگردن گاو است می بندند تا محکم شود و چوب و گاو آهن و سایر اسباب جفت بواسطه آن
بهم نخورند و نیفتند و بعضی وقت عوض همان چرم جنگ کهنه و امثال آن میسازند والله اعلم بالاحکام

ع اتمام هذا الکتاب
تمام گشت لغاتی که هست از اکراد ز فیض سعی [illegible] و از زور طالع فرهاد
بجاه حیرت و غم تا بحشر می ماندم نگر و طالع شهزاده کرم امداد حسب الامر قضاقدر
**نواب اشرف اعظم ارفع امجد والا معتمد الدولة العلیة العالیه فرهاد میرزا** روحی فداه
این بنده درگاه نصرالله کردستانی اقدام بکتابت این کتاب که جامع بر جمیع لغات
کردی است نموده شکر که این نامه بعنوان رسید بیشتر از مرکب بپایان رسید
مخفی نماناد که این اول کتاب و نسخه ایست که در فن لغات کردی
میرزا شیخ اکبر خلف مرحوم میرزا عبدالله منشی باشی کردستان جزاه الله
اندر و بنا معارف و دانش اظهار نموده و این بنده درگاه از نو
زینت تحریر درآورده تحریراً فی بیست و پنجم شهر
ربیع الاول سنه ۱۲۸۷